

زندگی نامه محمد فاتح



مقاله ای از شهریار اقدام شرق

جهان پیش از محمد

صبح روز ۲۹ مه ۱۴۵۳، ارتش عثمانی در برابر دیوارهای قسطنطنیه ایستاده بود.

نزدیک به دو ماه بود که سربازان سلطان محمد دوم بزرگ ترین شهر باقی مانده در شرق مدیترانه را محاصره کرده بودند، در حالی که در داخل شهر، جمعیتی که هر روز کمتر می شد خود را برای چیزی آماده می کرد که بسیاری آن را نبردی برای بقا می دانستند.

در رأس نیروهای عثمانی فرمانروایی قرار داشت که تنها بیست و یک سال داشت.

در عرض چند روز، نام او با بزرگ ترین فتح عصر خود پیوندی ناگسستنی پیدا می کرد.

تاریخ او را با نام محمد فاتح به یاد می آورد.

اما داستان محمد در سال ۱۴۵۳ آغاز نشد و حتی در حقیقت با تولد او در سال ۱۴۳۲ نیز آغاز نشده بود.

برای درک اینکه چرا این سلطان جوان مصمم بود قسطنطنیه را فتح کند، چرا منابع لازم برای انجام چنین عملیات عظیمی را در اختیار داشت و چرا امپراتوری بیزانس تا این اندازه آسیب پذیر شده بود که در برابر فتح عثمانی قرار گرفت، باید چندین نسل به عقب بازگردیم.

محمد محصول یک روند تاریخی طولانی بود که پیش از آنکه خاندان او صاحب یک امپراتوری شود و پیش از آنکه قسطنطنیه به آخرین دژ یک دولت رومی رو به افول تبدیل شود، آغاز شده بود.

امپراتوری عثمانی ناگهان به عنوان یک قدرت بزرگ پدیدار نشد.

این امپراتوری از یک امارت مرزی در شمال غربی آناتولی شکل گرفت و طی نسل های متوالی، از طریق جنگ، دیپلماسی، اتحادهای سیاسی، گسترش سرزمینی و ایجاد تدریجی یک دولت پیچیده و سازمان یافته رشد کرد.

فرمانروایان آن از پراکندگی و ضعف مناطق پیرامون خود بهره بردند و همزمان نهادهایی را ایجاد کردند که می توانستند گسترش بیشتر حکومت را امکان پذیر کنند.

تا زمانی که محمد متولد شد، دولتی که نیاکان او بنیان گذاشته بودند به یکی از قدرتمندترین نیروهای سیاسی در جنوب شرقی اروپا و آناتولی تبدیل شده بود.

امپراتوری بیزانس کاملاً متفاوتی را طی می کرد.

دولتی که مرکز آن قسطنطنیه بود، قرن ها پس از ناپدید شدن امپراتوری روم غربی به حیات خود ادامه داده بود، اما قلمرو آن بارها کوچک تر شده بود.

در قرن پانزدهم، امپراتور بیزانس تنها بر بخشی از سرزمین هایی حکومت می کرد که پیشینیانش زمانی در اختیار داشتند.

قسطنطنیه همچنان دارای دیوارهایی خارق العاده، اهمیت نمادین عظیم و موقعیتی استراتژیک بود که کمتر شهری می توانست با آن برابری کند، اما امپراتوری پیرامون آن به شدت شکننده شده بود.

میان این دو جهان، قرن ها درگیری و تعامل قرار داشت.

امپراتوران بیزانس و سلاطین عثمانی با یکدیگر جنگیدند، با یکدیگر مذاکره کردند، وارد اتحادهای موقت شدند و در کشمکش های سیاسی یکدیگر مداخله کردند.

جنگجویان صلیبی از اروپای غربی آمدند و سرنوشت امپراتوری بیزانس را دگرگون کردند.

ارتش های ترک از آناتولی وارد اروپا شدند و در آنجا سکونتگاه های دائمی ایجاد کردند.

دودمان ها برآمدند و سقوط کردند، پادشاهی ها ناپدید شدند و مرزها بارها از نو ترسیم شدند.

محمد پیامد تمام این تحولات را به ارث برد.

شهری که او قرار بود فتح کند، زمانی که خاندان او برای نخستین بار در آناتولی ظهور کرد، از پیش شهری باستانی بود.

امپراتوری ای که قرار بود ارتش، ناوگان، توپخانه، مدیران و ثروت مورد نیاز او برای فتح را فراهم کند، طی نسل های پیش از او توسط فرمانروایان عثمانی ساخته شده بود.

حتی رؤیای فتح قسطنطنیه نیز منحصر به محمد نبود.

سلاطین عثمانی پیش از او نیز برای تصرف این شهر جنگیده، آن را محاصره کرده و تلاش کرده بودند آن را تحت فرمان خود درآورند.

بنابراین فتح سال ۱۴۵۳ رویدادی جدا از گذشته نبود.

این فتح نقطه اوج مبارزه ای بسیار طولانی تر میان دولت عثمانی در حال قدرت گیری و امپراتوری بیزانسی بود که قرن ها دوام آورده بود اما اکنون به آخرین مرحله حیات خود نزدیک می شد.

شهر رومی در شرق

مدت ها پیش از ظهور عثمانیان، قسطنطنیه در مرکز یک جهان سیاسی عظیم قرار داشت.

امپراتور روم، کنستانتین اول، این شهر را در قرن چهارم به عنوان پایتختی جدید برای امپراتوری بنیان گذاشت و در سال ۳۳۰ میلادی، شهر به طور رسمی به عنوان قسطنطنیه افتتاح شد.

موقعیت شهر به آن اهمیت استراتژیک عظیمی بخشیده بود.

شهر در کنار بُسفور قرار داشت و مسیر میان دریای سیاه و جهان مدیترانه را کنترل می کرد و همزمان در نقطه ای طبیعی میان اروپا و آسیا قرار گرفته بود.

اهمیت آن تنها جغرافیایی نبود.

قسطنطنیه به قلب سیاسی امپراتوری روم شرقی و یکی از بزرگ ترین شهرهای جهان قرون وسطی تبدیل شد.

کاخ ها، کلیساها، بازارها، تأسیسات نظامی و بناهای عمومی
سراسر فضای شهری آن را پر کرده بودند.

کشتی هایی که غلات، کالاهای تجملی، سربازان و بازرگانان
را حمل می کردند از آب های آن عبور می کردند.

ثروت و اعتبار شهر هم متحدان و هم دشمنان بسیاری را به
سوی خود جذب می کرد.

امپراتوری ای که مرکز آن قسطنطنیه بود امروزه معمولاً
امپراتوری بیزانس نامیده می شود، اما ساکنان آن از این نام
برای معرفی خود استفاده نمی کردند.

آن ها عموماً خود را رومی می دانستند.

امپراتورانشان امپراتوران روم بودند، دولتشان امپراتوری
روم بود و قسطنطنیه پایتخت همان امپراتوری محسوب می
شد.

یونانی به تدریج به زبان غالب حکومت و فرهنگ در استان
های شرقی تبدیل شد و مسیحیت زندگی سیاسی و اجتماعی
دولت را شکل داد، اما میراث رومی همچنان بخش بنیادی
هویت بیزانسی باقی ماند.

این امپراتوری برای قرن ها از فاجعه هایی جان سالم به در برد که ممکن بود یک دولت کم دوام تر را نابود کنند.

ارتش های عرب در قرن هفتم سرزمین های عظیمی را فتح کردند.

اقوام اسلاو چشم انداز سیاسی بالکان را دگرگون کردند.

شورش های داخلی بارها حکومت امپراتوری را تهدید کردند.

با این حال قسطنطنیه دوام آورد و دیوارهای آن و مزایای استراتژیک موقعیت جغرافیایی اش از آن محافظت کردند.

قدرت شهر ارتباط نزدیکی با قدرت امپراتوری پیرامون آن داشت.

هرچه قلمرو بیزانس کوچک تر می شد، قسطنطنیه نیز بیشتر در انزوا قرار می گرفت.

امپراتوری باقی مانده بود، اما هر نسل دولتی کوچک تر از نسل پیشین را به ارث می برد.

در قرن یازدهم، تحول دیگری در حال تغییر دادن چهره آناتولی بود.

ورود ترکان به آناتولی

ورود اقوام ترک به آناتولی یکی از تحولات تعیین کننده در تاریخ متأخر امپراتوری بیزانس بود.

ترکان سلجوقی پس از پیروزی بر امپراتور بیزانس، رومانوس چهارم دیوژن، در نبرد ملازگرد در سال ۱۰۷۱، حضور سیاسی مهمی در این منطقه پیدا کردند.

ملازگرد امپراتوری بیزانس را یک شبه نابود نکرد و نباید این نبرد را لحظه ای دانست که در آن آناتولی فوراً به ترکان واگذار شد.

اهمیت واقعی آن در اتفاقاتی بود که پس از آن رخ داد.

اقتدار سیاسی بیزانس در بخش بزرگی از آناتولی تضعیف شد و در همین حال مهاجرت، اسکان و گسترش نظامی اقوام ترک افزایش یافت.

با گذشت زمان، نظم سیاسی جدیدی در سراسر منطقه شکل گرفت.

یکی از مهم ترین قدرت هایی که در این دوره پدیدار شد،
سلطنت سلجوقیان روم بود.

سلجوقیان از مرکز خود در قونیه، دولتی پایدار و قدرتمند در
آناتولی ایجاد کردند.

فرمانروایان آنان شهرها، مسیرهای تجاری، زمین های
کشاورزی، نهادهای اداری و شبکه های نظامی را توسعه
دادند.

آناتولی به منطقه ای تبدیل می شد که نفوذ سیاسی و فرهنگی
ترک ها در آن دیگر پدیده ای موقت نبود.

دولت سلجوقی سرانجام تحت فشار گسترش مغولان ضعیف
شد.

شکست سلجوقیان در کوسه داغ در سال ۱۲۴۳ استقلال آنان
را به شدت کاهش داد و به تجزیه سیاسی آناتولی کمک کرد.

فرمانروایان محلی ترکمان و رهبران نظامی استقلال بیشتری
به دست آوردند و مجموعه ای از امارت ها از دل این نظم
سیاسی تضعیف شده پدیدار شد.

یکی از این دولت های کوچک تحت فرمان مردی به نام عثمان قرار داشت.

در آن زمان هیچ دلیلی وجود نداشت که تصور شود عثمان دودمانی را بنیان خواهد گذاشت که سرانجام بر بخش بزرگی از جنوب شرقی اروپا، خاورمیانه و شرق مدیترانه حکومت کند.

او بر سرزمینی مرزی در شمال غربی آناتولی فرمان می راند، جایی که قلمرو او با امپراتوری بیزانس در حال ضعف هم مرز بود.

اما همین مرز فرصت های فوق العاده ای در اختیار او قرار می داد.

عثمان و تولد دولت عثمانی

عثمان در اواخر قرن سیزدهم به عنوان رهبر یک امارت ترکمان ظهور کرد.

قلمرو او در منطقه ای قرار داشت که اقتدار بیزانس در آن تضعیف شده بود و مرزهای سیاسی محلی می توانستند به سرعت تغییر کنند.

جنگ امری عادی بود، اما نیروی نظامی به تنهایی رشد قدرت عثمان را توضیح نمی دهد.

اتحادهای روابط خانوادگی، جابه جایی جنگجویان، دسترسی به مسیرهای تجاری و توانایی جذب جمعیت های همسایه همگی نقش مهمی در این رشد داشتند.

دولت اولیه عثمانی اغلب با آرمان اسلامی غازی پیوند داده می شود، یعنی جنگجویی که برای گسترش یا دفاع از اسلام می جنگید.

این سنت بدون تردید در هویت سیاسی عثمانیان اهمیت داشت، اما شکل‌گیری دولت عثمانی بسیار پیچیده‌تر از یک داستان ساده درباره فتح مذهبی بود.

مرز منطقه‌ای بود با وفاداری‌های متغیر که در آن مسلمانان و مسیحیان دائماً با یکدیگر تعامل داشتند.

جاه‌طلبی سیاسی، فرصت‌های اقتصادی و رقابت‌های محلی به همان اندازه آرمان‌های مذهبی در رشد قدرت عثمانی اهمیت داشتند.

بزرگ‌ترین دستاورد عثمان ایجاد دودمانی بود که می‌توانست پس از مرگ او به گسترش خود ادامه دهد.

پسر او، اورحان، یک دولت مرزی در حال توسعه را به ارث برد و آن را به قدرتی سیاسی و سازمان‌یافته‌تر تبدیل کرد.

داستان عثمانیان در حال عبور از مرحله یک قدرت مرزی بود.

اورحان و راه به سوی اروپا

در دوران اورحان، عثمانیان در سال ۱۳۲۶ بورس را فتح کردند.

این شهر به یکی از مراکز مهم سیاسی و اداری تبدیل شد و یکی از نخستین پایتخت های دولت عثمانی بود.

این فتح نشان داد که دودمان عثمانی می تواند مراکز شهری بزرگ را تصرف کرده و حفظ کند و دیگر تنها به جنگ های مرزی وابسته نباشد.

عثمانیان در این دوره نهادهای سازمان یافته تری برای حکومت و اداره نظامی ایجاد کردند.

قلمرو آنان در شمال غربی آناتولی گسترش یافت و آنان بیش از پیش در امور سیاسی بیزانس دخالت کردند.

امپراتوری بیزانس به دلیل درگیری های داخلی و کشمکش های دودمانی تضعیف شده بود و همین اختلافات بارها نیروهای عثمانی را وارد سیاست اروپا کرد.

گاهی از نیروهای عثمانی دعوت می شد تا در اختلافات داخلی بیزانس مداخله کنند و همین مسئله به آنان اجازه می داد در شرایطی وارد اروپا شوند که در حالت عادی عبور از این مسیر بسیار دشوارتر بود.

این مسئله اهمیت بسیار زیادی داشت.

هنگامی که نیروهای عثمانی به سوی اروپایی داردانل دسترسی پیدا کردند، توانستند در آنجا به طور دائمی مستقر شوند.

گالیپولی به پایه حضور پایدار عثمانیان در اروپا تبدیل شد. این دودمان که به عنوان قدرتی کوچک در آناتولی آغاز کرده بود، اکنون در موقعیتی قرار داشت که می توانست به سوی بالکان گسترش یابد.

پیامدهای این تحول عمیق بود.

دولت عثمانی اکنون در کنار یک قدرت آناتولیایی، به قدرتی
اروپایی نیز تبدیل می شد.

مراد اول و گسترش قدرت عثمانی

مراد اول، جانشین اورحان، با اراده ای فراوان به گسترش قلمرو ادامه داد.

نیروهای عثمانی در تراکیه و بالکان پیشروی کردند و آدریانوپل که عثمانیان آن را ادرنه می نامیدند به یکی از مراکز مهم حکومت عثمانی تبدیل شد.

فتح سرزمین های جدید عثمانیان را با قدرت های سیاسی صرب، بلغار، بیزانسی، مجار و دیگر حکومت ها وارد درگیری کرد.

برخی دولت ها مستقیماً در برابر پیشروی عثمانی مقاومت کردند، در حالی که برخی دیگر در نظامی از خراج گزاری و تابعیت سیاسی قرار گرفتند.

فرمانروایان عثمانی روشی انعطاف پذیر برای گسترش قدرت ایجاد کردند که به آنان اجازه می داد سرزمین ها را کنترل

کنند، بدون آنکه همیشه ساختارهای سیاسی موجود در آن مناطق را نابود کنند.

نظام نظامی عثمانی نیز پیچیده تر شد.

در طول قرن چهاردهم، این دودمان نهادهایی را توسعه داد که بعدها به عناصر اصلی جنگ عثمانی تبدیل شدند.

یکی از این نهادها سپاه جاننثار بود، نیرویی نخبه از پیاده نظام که بعدها ارتباط نزدیکی با اقتدار سلطان پیدا کرد.

گسترش قدرت عثمانی به طور اجتناب ناپذیری توجه اروپای غربی و مرکزی را به خود جلب کرد.

فرمانروایان مسیحی بیش از پیش پیشروی عثمانیان را تهدیدی جدی می دانستند و لشکرکشی هایی برای متوقف کردن آن سازمان داده شد.

در سال ۱۳۸۹، عثمانیان با نیروهای صربستان و متحدان آن ها در نبرد کوزوو روبه رو شدند.

این نبرد بعدها به یکی از مهم ترین رویدادها در حافظه تاریخی بالکان تبدیل شد.

برای عثمانیان، این نبرد بخشی از گسترش مستمر حکومت آنان در جنوب شرقی اروپا بود.

برای سنت صربی، این نبرد به رویدادی بنیادین در حافظه ملی تبدیل شد.

دولت عثمانی دیگر یک امارت کوچک آناتولیایی نبود.

اکنون به قدرتی بزرگ در اروپا تبدیل شده بود.

بیازید اول و تهدید قسطنطنیه

مراد اول را پسرش بیازید اول جانشین شد که با لقب یلدریم، به معنای صاعقه، شناخته می شد.

این نام سرعت و انرژی لشکرکشی های او را بازتاب می داد.

بایزید اقتدار عثمانی را هم در آناتولی و هم در بالکان گسترش داد.

او کنترل عثمانیان بر سرزمین هایی را که فرمانروایان پیشین تحت نفوذ خود آورده بودند تقویت کرد و به سوی مراکز مستقل باقی مانده قدرت بیزانس پیشروی کرد.

قسطنطنیه بیش از پیش خود را در محاصره می دید.

امپراتوری بیزانس بیش از آن بیشتر قلمرو خود را در آناتولی و بخش بزرگی از نفوذ خود را در بالکان از دست داده بود.

تصرف شهر همچنان بسیار دشوار بود، زیرا دیوارهای عظیم زمینی و دسترسی آن به دریا دفاعی فوق العاده ایجاد

می کرد، اما پیشروی عثمانیان موقعیت استراتژیک شهر را هر روز خطرناک تر می کرد.

این تهدید پس از پیروزی عثمانیان در نبرد نیکوپولیس در سال ۱۳۹۶ جدی تر شد.

ارتشی بزرگ از نیروهای صلیبی در اروپا گرد آمده بود تا تلاش کند گسترش عثمانیان را متوقف کند، اما این لشکرکشی با پیروزی قاطع عثمانیان پایان یافت.

این پیروزی موقعیت بایزید را تقویت کرد و دولت عثمانی را قدرتمندتر از هر زمان دیگری نشان داد.

قسطنطنیه تحت فشار شدیدی قرار گرفته بود.

تیمور و فاجعه آنکارا

در حالی که بایزید در غرب در حال ساختن امپراتوری خود بود، فاتح دیگری در شرق قلمرویی عظیم ایجاد می کرد.

تیمور قدرت خود را در سراسر آسیای مرکزی و ایران تثبیت کرده بود و نفوذ خود را به مناطقی گسترش می داد که با قلمرو عثمانی هم مرز بودند.

تنش میان تیمور و بایزید سرانجام به درگیری آشکار تبدیل شد.

در سال ۱۴۰۲، دو ارتش در آنکارا با یکدیگر روبه رو شدند.

بایزید شکست خورد و به اسارت درآمد.

پیامدهای این شکست برای دولت عثمانی بسیار شدید بود.

امپراتوری از میان نرفت، اما شکست بایزید اقتدار مرکزی را تضعیف کرد و میان پسران او بر سر جانشینی کشمکش ایجاد شد.

سرزمین های عثمانی مورد مناقشه قرار گرفتند، شاهزادگان رقیب برای کنترل دولت جنگیدند و دودمان عثمانی وارد دوره ای از جنگ داخلی شد که به دوره فترت عثمانی معروف است.

بیش از یک دهه، امپراتوری درگیر کشمکش داخلی بود.

این یکی از خطرناک ترین لحظات تاریخ عثمانی بود.

دولتی که تحت فرمان بایزید با سرعت گسترش یافته بود به آسانی می توانست برای همیشه تجزیه شود.

اما دودمان عثمانی زنده ماند.

سرانجام محمد اول رقبای خود را شکست داد و سرزمین های عثمانی را دوباره تحت حکومت خود متحد کرد.

محمد اول و بازسازی دولت

محمد اول دولتی را به ارث برد که دچار اختلالات عظیم سیاسی و سرزمینی شده بود.

وظیفه اصلی او فتح نبود، بلکه بازسازی بود.

او باید اقتدار حکومت مرکزی را دوباره برقرار می کرد، جناح های رقیب را با یکدیگر آشتی می داد و وحدت سیاسی دودمان عثمانی را دوباره برقرار می کرد.

او در انجام این کار موفق شد.

در پایان سلطنت او، دولت عثمانی بخش زیادی از ثباتی را که پس از آنکارا از دست داده بود دوباره به دست آورد.

دودمان همچنان پابرجا بود و پایه های سیاسی لازم برای گسترش دوباره ایجاد شده بود.

هنگامی که محمد اول در سال ۱۴۲۱ درگذشت، پسرش مراد دوم دولتی کارآمد و فرصتی تازه برای از سرگیری گسترشی را به ارث برد که فاجعه سال ۱۴۰۲ آن را متوقف کرده بود.

مراد دوم پدر مردی می شد که نامش سرانجام بر نام تمام
پیشینیان خود سایه می افکند.

مراد دوم و جهانی که محمد در آن متولد شد

مراد دوم در دوره ای حکومت کرد که با گسترش دوباره عثمانیان همراه بود، اما همزمان فشار نظامی دائمی نیز وجود داشت.

عثمانیان با دشمنان قدرتمندی در بالکان، از جمله مجارستان و دیگر دولت های مسیحی روبه رو بودند که تلاش می کردند نفوذ عثمانی را محدود کنند.

امپراتوری بیزانس همچنان پابرجا بود، اما قلمرو آن به مجموعه ای از سرزمین های پراکنده تبدیل شده بود که تقریباً از هر سو توسط قلمرو عثمانی احاطه شده بودند.

مراد نیز همان مشکلی را به ارث برده بود که فرمانروایان عثمانی پیش از او با آن روبه رو شده بودند.

قسطنطنیه همچنان خارج از کنترل عثمانیان بود.

تلاش های پیشین برای فتح شهر شکست خورده بود، بخشی به این دلیل که دیوارها همچنان بسیار مستحکم بودند و بخشی

به این دلیل که عثمانیان هنوز ترکیبی از توپخانه، قدرت دریایی، نیروی انسانی و شرایط سیاسی لازم برای یک محاصره موفق را در اختیار نداشتند.

موقعیت بیزانس همچنین تحت تأثیر رویدادهایی قرار گرفته بود که قرن ها پیش از حکومت مراد رخ داده بودند.

در سال ۱۲۰۴، در جریان جنگ صلیبی چهارم، صلیبیون اروپای غربی قسطنطنیه را تصرف کردند.

شهر با خشونت غارت شد و امپراتوری بیزانس به طور موقت جای خود را به امپراتوری لاتین داد.

فرمانروایان بیزانسی سرانجام در سال ۱۲۶۱ قسطنطنیه را پس گرفتند، اما امپراتوری هرگز به طور کامل از پیامدهای آن فتح رهایی نیافت.

بنابراین رویدادهای سال ۱۲۰۴ برای تاریخ بعدی شهر اهمیت اساسی داشتند.

قسطنطنیه زنده ماند، اما قدرت سیاسی و اقتصادی امپراتوری بیزانس به شدت آسیب دیده بود.

دولت بیزانسی احیاشده بسیار ضعیف تر از امپراتوری ای بود که پیش از فتح صلیبیان وجود داشت.

در قرن پانزدهم، قسطنطنیه تقریباً تنها مانده بود.

شهر همچنان برخی از نیرومندترین استحکامات جهان قرون وسطی را در اختیار داشت.

بندرهای آن همچنان ارزش استراتژیک داشتند، نهادهای مذهبی آن همچنان مهم بودند و نماد سیاسی آن عظیم بود.

با این حال حکومت بیزانس منابع محدودی داشت و متحدان قابل اعتمادی در اختیارش نبودند.

این همان جهانی بود که محمد در آن متولد شد.

در سال ۱۴۳۲، در جایی از قلمرو عثمانی، پسری از سلطان مراد دوم متولد شد.

نام او را محمد گذاشتند.

او وارد دودمانی شده بود که بیش از یک قرن و نیم در مسیر رسیدن به دیوارهای قسطنطنیه پیشروی کرده بود.

او در جهانی متولد شده بود که امپراتوری بیزانس در آن از پیش رو به افول گذاشته و امپراتوری عثمانی با سرعت در حال قدرت گرفتن بود.

شرایط تولد او تضمین نمی کرد که روزی همان فرمانروایی شود که بزرگ ترین شهر شرق مدیترانه را فتح خواهد کرد، اما او را در مرکز مبارزه ای قرار داد که نسل ها در جریان بود.

این کودک هنوز سال ها با رسیدن به مقام سلطان فاصله داشت.

با تبدیل شدن به یک فاتح فاصله ای حتی بیشتر داشت.

اما جهانی که او در آن متولد شده بود از پیش صحنه را برای ظهور او آماده می کرد.

پسری که قرار بود سلطان شود

محمد در ۳۰ مارس ۱۴۳۲ در ادرنه متولد شد و چهارمین پسر سلطان مراد دوم بود.

ادرنه یک شهر کوچک و بی اهمیت استانی نبود.

در این زمان، شهر به یکی از مهم ترین مراکز دولت عثمانی تبدیل شده بود و به عنوان مقر اصلی سلطان در اروپا عمل می کرد.

شهر در نزدیکی مرز بیزانس قرار داشت و در میان جهانی سیاسی واقع شده بود که ارتش های عثمانی در آن دائماً در حال لشکرکشی بودند.

برای کودکی از خاندان سلطنتی، ادرنه هم یک کاخ بود و هم درسی درباره قدرت.

حضور سربازان، سفیران، دانشمندان، مدیران، بازرگانان، مقامات مذهبی و اعضای خاندان حاکم، شاهزاده جوان را از همان سنین پایین با سازوکار حکومت آشنا می کرد.

شرایط دوران کودکی محمد با همان جزئیاتی که از یک زندگی نامه سلطنتی مدرن انتظار داریم حفظ نشده است.

تاریخ نگاران عثمانی در دوره های بعد گاهی داستان هایی درباره دوران جوانی او ارائه کردند که همیشه نمی توان آن ها را به طور کامل از خاطره سیاسی و افسانه جدا کرد.

آنچه با اطمینان بیشتری می توان گفت این است که مراد دوم آموزش و آماده سازی پسران خود را بخش مهمی از سیاست دودمانی می دانست.

شاهزادگان عثمانی صرفاً برای به ارث بردن ثروت و عنوان تربیت نمی شدند.

از آنان انتظار می رفت حکومت بر استان ها، فرماندهی افراد، امور نظامی و مشارکت در جهان سیاسی دودمان را بیاموزند.

بنابراین زندگی اولیه محمد در محیطی شکل گرفت که در آن مسئله جانشینی هرگز کاملاً امن نبود.

شاهزادگان عثمانی با این آگاهی زندگی می کردند که برادرانشان می توانند به رقیب تبدیل شوند، دولتمردان قدرتمند

می توانند بر تخت تأثیر بگذارند و بقای دودمان به حفظ وفاداری ارتش و نخبگان سیاسی وابسته است.

سلطان آینده بعدها به دلیل اقدامات بی رحمانه ای که برای جلوگیری از کشمکش های دودمانی انجام داد مشهور شد، اما ریشه های این نگرانی را تنها زمانی می توان درک کرد که به جهانی نگاه کنیم که شاهزادگان عثمانی در آن پرورش می یافتند.

درباره برخی روایت های مربوط به نخستین انتصاب های استانی محمد نیز ابهام وجود دارد.

این ادعا که او در شش سالگی برای حکومت به آماسیه فرستاده شد، از دیدگاه پژوهش های جدید محل تردید است.

آنچه بسیار بهتر تثبیت شده این است که در بهار سال ۱۴۴۳، هنگامی که یازده سال داشت، همراه با دو ملازم ارشد به نام های قصاب زاده محمود و نشانچی ابراهیم به مانيسا فرستاده شد.

این مرحله مهمی در آماده سازی او برای حکومت بود.

مانیسا چیزی بسیار فراتر از مکانی بود که شاهزاده جوان می توانست در آن دور از پایتخت زندگی کند.

حکومت استانی به محمد فرصت می داد تا اداره امور را از نزدیک مشاهده کند.

او در میان مقاماتی قرار داشت که مسئول مالیات، عدالت، امور نظامی و ارتباط با حکومت مرکزی بودند.

در تئوری، شاهزاده در حال یادگیری این بود که یک فرمانروا چگونه تصمیمات خود را به عمل تبدیل می کند.

اما در عمل، او همچنین در حال یادگیری این بود که حکومت کردن تا چه اندازه دشوار است.

بنابراین محمد یازده ساله در حال آماده شدن برای مسئولیتی بود که ممکن بود بسیار زودتر از آنچه هر کسی انتظار داشت به سراغش بیاید.

آموزش و شکل گیری یک شاهزاده

از شاهزادگان عثمانی انتظار می رفت که حکومت بر استان ها، فرماندهی افراد، شناخت امور نظامی و مشارکت در جهان سیاسی خاندان را بیاموزند.

بنابراین دوران کودکی محمد در محیطی سپری شد که در آن مسئله جانشینی هرگز کاملاً امن نبود.

شاهزادگان عثمانی با این آگاهی زندگی می کردند که برادرانشان ممکن است به رقیب تبدیل شوند، دولتمردان قدرتمند می توانند بر تخت سلطنت تأثیر بگذارند و بقای دودمان به حفظ وفاداری ارتش و نخبگان سیاسی وابسته است.

سلطان آینده بعدها به دلیل اقدامات بی رحمانه ای که برای جلوگیری از کشمکش های دودمانی انجام داد مشهور شد، اما ریشه این نگرانی را تنها زمانی می توان درک کرد که به جهانی نگاه کنیم که شاهزادگان عثمانی در آن پرورش می یافتند.

درباره برخی روایت ها پیرامون نخستین انتصاب های استانی محمد ابهام وجود دارد.

این ادعا که او در شش سالگی برای حکومت به آماسیه فرستاده شد، از دیدگاه پژوهش های جدید محل تردید است.

آنچه با اطمینان بیشتری ثابت شده این است که در بهار سال ۱۴۴۳، هنگامی که محمد یازده سال داشت، او به همراه دو ملازم ارشد به نام های قصاب زاده محمود و نشانچی ابراهیم به مانيسا فرستاده شد.

این مرحله بخش مهمی از آماده سازی او برای حکومت بود.

مانيسا چیزی بسیار فراتر از مکانی بود که یک شاهزاده جوان می توانست در آن دور از پایتخت زندگی کند.

حکومت استانی به محمد این فرصت را می داد که اداره امور را مستقیماً مشاهده کند.

او در میان مقاماتی قرار داشت که مسئول مالیات، عدالت، امور نظامی و ارتباط با حکومت مرکزی بودند.

در تئوری، شاهزاده در حال یادگیری این بود که یک فرمانروا چگونه تصمیمات خود را به عمل تبدیل می کند. اما در عمل، او همچنین در حال یادگیری این بود که حکومت کردن تا چه اندازه دشوار است.

بنابراین محمد یازده ساله برای مسئولیتی آماده می شد که ممکن بود بسیار زودتر از آنچه هر کسی انتظار داشت به سراغش بیاید .

آموزش یک شاهزاده

آموزش یک شاهزاده عثمانی گسترده بود، زیرا مسئولیت های یک سلطان نیز گسترده بود.

فرمانروای آینده باید دانش دینی می داشت، با قانون آشنا می بود، می توانست با دانشمندان و مدیران ارتباط برقرار کند، ادبیات را بشناسد و فرماندهی یک ارتش را بر عهده بگیرد.

او همچنین باید اعتماد به نفس لازم برای تصمیم گیری در شرایطی را می داشت که اطلاعات موجود ممکن بود ناقص باشد یا عمداً توسط افرادی که برای نفوذ بیشتر رقابت می کردند تحریف شده باشد.

محمد خوش شانس بود که از آموزش برخی از توانمندترین دانشمندانی برخوردار شد که با دربار پدرش ارتباط داشتند.

منابع عثمانی و سنت های زندگی نامه ای متأخر، او را با دانشمندانی از جمله ملا گورانی، ملا خیرالدین، ملا الیاس،

سراج الدین حلبی، ملا عبدالقادر و حسن سامسونی مرتبط می دانند.

آق شمس الدین نیز یکی از شخصیت های مهم مذهبی و فکری در زندگی محمد بود.

ماهیت دقیق و زمان تأثیرگذاری هر یک از این استادان را همیشه نمی توان با اطمینان بازسازی کرد، اما تصویر کلی روشن است.

پسر مراد در معرض یک آموزش جدی فکری قرار گرفته بود و صرفاً به عنوان یک فرمانده نظامی تربیت نمی شد.

این تفاوت اهمیت زیادی دارد، زیرا شهرت بعدی محمد ممکن است ما را وسوسه کند که تصور کنیم آموزش دوران کودکی او عمدتاً شامل سلاح، اسب سواری و تمرین های میدان جنگ بوده است.

این مهارت ها بدون تردید برای یک شاهزاده عثمانی ضروری بودند، اما تنها بخشی از آمادگی او را تشکیل می دادند.

از او انتظار می رفت سنت های فکری جهان اسلام را بشناسد.

او با ادبیات عربی و فارسی و علوم دانشمندان مرتبط با مدارس دینی اسلامی آشنا شد.

زبان فارسی جایگاه مهمی در فرهنگ نخبگان داشت و نفوذ آن در دربار عثمانی نیز از دوران مراد دوم رو به افزایش بود.

ترجمه آثار عربی و فارسی به ترکی در این دوره افزایش یافت و زبان ترکی نیز خود به عنوان زبانی مهم در ادبیات و اداره حکومت در حال رشد بود.

علائق فکری بعدی محمد نشان می دهد که این محیط تأثیری عمیق بر او گذاشته بود.

او به تاریخ، جغرافیا، ریاضیات، نجوم، فلسفه، ادبیات و علوم دینی علاقه مند شد.

دامنه کنجاوی او برای فرمانروایی در آن دوره به شکل غیر معمولی گسترده بود و بعدها شخصیت دربار او را نیز تحت تأثیر قرار داد.

سلطانی که قسطنطنیه را فتح کرد بعدها دانشمندانی را از مناطق دوردست جهان اسلام به دربار خود دعوت می کرد و با اندیشمندان سنت های مختلف ارتباط برقرار می ساخت.

جاه طلبی فکری او بنابراین چیزی نبود که پس از فتح به عنوان زینتی به دوران سلطنتش افزوده شده باشد.

پایه های این جاه طلبی از دوران جوانی او در حال شکل گیری بود.

آموزش یک شاهزاده جنبه عملی نیز داشت.

محمد یاد می گرفت چگونه میان اشکال مختلف قدرت و اقتدار حرکت کند.

دانشمندان دینی نوعی نفوذ داشتند.

فرماندهان نظامی نوع دیگری از قدرت را در اختیار داشتند.

مقامات دربار و دولتمردان نیز قدرت خاص خود را داشتند.

فرمانداران استانی و نخبگان محلی نیز نفوذ خود را اعمال می کردند.

یک فرمانروا باید همه این نیروها را می شناخت و در عین حال اجازه نمی داد هیچ کدام از آن ها آنقدر قدرتمند شوند که بتوانند بر تخت سلطنت مسلط شوند.

این مسئله بعدها در نخستین دوره سلطنت محمد اهمیت ویژه ای پیدا کرد .

نخستین نشانه های شخصیتی دشوار

روایت های متأخر درباره جوانی محمد اغلب او را فردی فوق العاده مصمم، از نظر فکری جاه طلب و دشوار برای کنترل توصیف می کنند.

با این حال باید با احتیاط به چنین توصیف هایی نگاه کرد، زیرا بسیاری از آن ها پس از فتح قسطنطنیه نوشته شدند، زمانی که این پیروزی محمد را به شخصیتی تقریباً افسانه ای تبدیل کرده بود.

نویسندگان متأخر طبیعتاً به گذشته نگاه می کردند و در جستجوی نشانه هایی از فاتحی بودند که این پسر بعدها به آن تبدیل شد.

با وجود این، دلایل خوبی وجود دارد که باور کنیم محمد شاهزاده ای جوان و غیر معمولاً جدی بود.

او در محیطی آموزشی و سخت قرار گرفته بود و در سنی با سیاست آشنا می شد که بیشتر کودکان هنوز فاصله زیادی با مسئولیت های حکومت داشتند.

به نظر می رسد پدرش نیز درک کرده بود که محمد می تواند به فرمانروایی مستقل و بالقوه بسیار قدرتمند تبدیل شود.

این استعداد زمانی به یک مشکل سیاسی تبدیل شد که شرایط ناگهان تخت سلطنت را در اختیار محمد قرار داد.

این تغییر در سال ۱۴۴۴ رخ داد .

سلطان دوازده ساله

مراد دوم بخش زیادی از دوران سلطنت خود را در حال جنگ با دشمنانش در بالکان گذرانده بود.

جنگ دولت عثمانی را خسته کرده بود و در سال ۱۴۴۴ سلطان به دنبال توافقی بود که به او فرصت دهد از زندگی سیاسی فعال فاصله بگیرد.

با دشمنان اصلی او، از جمله مجارها، توافق هایی حاصل شد و مراد تصمیم گرفت از سلطنت کناره گیری کند و آن را به پسرش واگذار کند.

سلطان جدید تنها دوازده سال داشت و این تصمیم فوق العاده بود.

محمد هنوز به سنی نرسیده بود که بیشتر فرمانروایان در آن انتظار داشته باشند شخصاً یک امپراتوری را اداره کنند.

با این حال اکنون بر تخت عثمانی نشسته بود.

این فقط یک تغییر نمادین نبود.

سلطان جوان از نظر نظری عالی ترین قدرت را در اختیار داشت، اما اداره عملی امپراتوری همچنان در دست دولتمردان و فرماندهان نظامی باتجربه باقی ماند.

یکی از مهم ترین آن ها وزیر اعظم، چاندارلی خلیل پاشا، بود که از اعضای بسیار بانفوذ یک خاندان سیاسی باسابقه عثمانی به شمار می رفت.

در همان زمان، محمد با مشاورانی احاطه شده بود که او را تشویق می کردند قدرت خود را به شکل مستقیم تری اعمال کند.

تعادل میان فرمانروای جوان و مقام های باتجربه پیرامون او به سرعت بی ثبات شد.

مشکل فقط جوان بودن محمد نبود، مشکل این بود که او جاه طلب بود.

او ظاهراً حاضر نبود تنها یک سلطان تشریفاتی باشد و اجازه دهد مردان باتجربه به نام او حکومت کنند.

او می خواست خودش حکومت کند.

این مسئله باعث کشمکش بر سر مسیر سیاست عثمانی شد. مشاوران مختلف رویکردهای متفاوتی را پیشنهاد می کردند و رفتار سلطان جوان باعث شده بود برخی از مقام های ارشد تصور کنند حکومت امپراتوری به شکلی خطرناک غیرقابل پیش بینی شده است. سپس بحران تازه ای پدیدار شد .

جنگ صلیبی و ارنا

توافق های صلحی که پیش تر در سال ۱۴۴۴ حاصل شده بود
ثباتی پایدار ایجاد نکرد.

نیروهای مسیحی در اروپا جنگ علیه عثمانیان را از سر
گرفتند، زیرا تصور می کردند امپراتوری در نتیجه کناره
گیری مراد و به سلطنت رسیدن یک کودک تضعیف شده
است.

یک ارتش صلیبی به سوی قلمرو عثمانی پیشروی کرد.
این بحران دولت عثمانی را در موقعیتی استثنایی قرار داد.
سلطان تنها یک پسر نوجوان بود.

وزیر اعظم و دیگر دولتمردان ارشد با یکدیگر اختلاف
داشتند.

ارتش نیز به فرماندهی باتجربه نیاز داشت که بتواند با یک
نیروی بزرگ مسیحی مقابله کند.

راه حل آشکار این بود که مراد دوم دوباره فراخوانده شود.
مراد از حکومت فعال کنار کشیده بود، اما خطری که دولت
را تهدید می کرد بیش از آن جدی بود که بتوان آن را نادیده
گرفت.

او برای فرماندهی ارتش عثمانی بازگشت.

در دهم نوامبر ۱۴۴۴، نیروهای عثمانی در وارنا با ارتش
صلیبی روبه رو شدند.

نبرد با پیروزی قاطع عثمانیان پایان یافت.

ارتش مسیحی نابود شد و وادیسلاو سوم، پادشاه لهستان و
مجارستان، کشته شد.

این پیروزی اعتبار مراد را به عنوان یک فرمانده نظامی
دوباره برقرار کرد و نشان داد که اجازه دادن به یک
فرمانروای جوان و بی تجربه برای رویارویی با یک بحران
بزرگ بین المللی بدون هدایت یک فرمانده باتجربه چه
خطری می تواند ایجاد کند.

اما برای محمد، پیامدهای این حادثه بسیار عمیق تر از از دست دادن کنترل عملی حکومت بود.

او چیزی بنیادی درباره پادشاهی آموخته بود.

سلطان بودن و توانایی حکومت کردن لزوماً یک چیز نبود.

تختی که از او گرفته شد

پس از وارنا، موقعیت مراد به چیزی تبدیل شد که محمد دیگر نمی توانست نادیده بگیرد.

امپراتوری به تجربه نظامی پدرش نیاز داشت و ساختار سیاسی حاکم بیش از پیش از بازگشت مراد حمایت می کرد. محمد برای مدتی همچنان سلطان باقی ماند، اما توازن واقعی قدرت تغییر کرده بود.

فرمانروای جوان مجبور بود نظاره کند که پدرش دوباره اقتدار را در دست می گیرد.

این تجربه در بررسی شخصیت بعدی محمد اهمیت زیادی خواهد داشت.

فاتح آینده قسطنطنیه، تخت عثمانی را نه به عنوان یک میراث انتزاعی، بلکه به عنوان چیزی تجربه کرده بود که حتی در حالی که از نظر رسمی صاحب آن بود، می توانست از او گرفته شود.

درس سیاسی بسیار بی رحمانه بود.

یک سلطان به چیزی فراتر از یک عنوان نیاز داشت.

او به ارتش، مقام های وفادار، منابع مالی و اطلاعات سیاسی نیاز داشت.

مهم تر از همه، باید اطمینان پیدا می کرد که افرادی که او را احاطه کرده اند نمی توانند به سادگی تصمیم بگیرند که فرمانروای دیگری به جای او حکومت کند.

مراد دوم دوباره قدرت کامل را در دست گرفت و محمد از مرکز تصمیم گیری های امپراتوری کنار گذاشته شد و به مانيسا بازگشت.

دانستن واکنش احساسی دقیق شاهزاده جوان غیرممکن است، اما این تجربه برای او آموزش سیاسی بسیار سخت تری از هر چیزی بود که می توانست در یک کلاس درس بیاموزد. او دیده بود که اقتدار سلطنتی تا چه اندازه شکننده است .

شاهزاده در مانيسا

سال های محمد در مانيسا شايسته توجه هستند، زیرا اغلب زیر سایه رویدادهای دراماتیک سال ۱۴۵۳ قرار گرفته اند. با این حال این دوره ممکن است برای شکل گیری شخصیت و دیدگاه سیاسی او بسیار مهم بوده باشد.

او دیگر کودکی بی تجربه نبود که ناگهان بر تخت سلطنت قرار گرفته باشد.

او شاهزاده ای بود که پیش تر طعم حاکمیت را چشیده، آن را از دست داده و آموخته بود که مردان قدرتمند می توانند تعیین کنند آیا فرمان های سلطان واقعاً اجرا می شوند یا نه.

او در مانيسا به آموزش خود ادامه داد و بیش از پیش در امور استان مشارکت کرد.

شاهزاده دربار مخصوص خود را در اختیار داشت و با مقام ها، سربازان، دانشمندان و اعضای نخبگان سیاسی محلی تعامل می کرد.

او می توانست آمادگی های نظامی و شیوه اداره امور را مشاهده کند و در عین حال آنقدر به حکومت مرکزی نزدیک بماند که تحولات مهم را دنبال کند.

درس هایی که او می آموخت لزوماً خوشایند نبودند.

او درمی یافت که یک امپراتوری را نمی توان تنها با جاه طلبی اداره کرد.

یک فرمانروا به نهادها نیاز داشت، اما همین نهادها می توانستند او را محدود کنند.

یک فرمانروا به مقام های باتجربه نیاز داشت، اما همین مقام های باتجربه می توانستند خودشان به قدرت های سیاسی تبدیل شوند.

یک فرمانروا به فرماندهان نظامی نیاز داشت، اما فرماندهان نظامی می توانستند بر جانشینی و حکومت تأثیر بگذارند.

این تنش ها بعدها به بخش مرکزی سلطنت محمد تبدیل شدند.

همین تنش ها همچنین به توضیح این مسئله کمک می کنند که
چرا محمد پس از سال ۱۴۵۱ با چنین جدیتی برای تقویت
اقتدار سلطان تلاش کرد .

شاهزاده و مفهوم قدرت

دلیل دیگری نیز وجود دارد که آموزش محمد را مهم می کند.

او در دودمانی رشد می کرد که بیش از پیش خود را یک خاندان امپراتوری می دید، نه صرفاً فرمانروای یک امارت کوچک مرزی.

عثمانیان سرزمین هایی را در اروپا فتح کرده بودند، شهرهای مهم را در اختیار گرفته بودند، ارتش های صلیبی را شکست داده بودند و نظام سیاسی ای ایجاد کرده بودند که می توانست مردمان و ادیان گوناگون را در خود جای دهد.

محمد این دیدگاه رو به گسترش را به ارث برده بود.

اما او در نزدیکی بزرگ ترین نماد امپراتوری ای زندگی می کرد که عثمانیان هنوز آن را فتح نکرده بودند.

قسطنطنیه تنها در فاصله ای نه چندان دور قرار داشت.

دیوارهای عظیم آن می توانستند یک چالش نظامی تلقی شوند.

موقعیت آن می توانست یک مانع استراتژیک به شمار آید.

کلیساهای مسیحی و بناهای رومی آن می توانستند نماد نظم امپراتوری کهن تری دیده شوند.

بقای آن نیز نشان دهنده کاری ناتمام بود که نسل های فرمانروایان عثمانی پیش از محمد برای پایان دادن به آن تلاش کرده بودند.

برای محمد، این شهر سرانجام همه این مفاهیم را همزمان در خود جمع می کرد.

قسطنطنیه هم یک هدف نظامی بود، هم مذهبی و هم امپراتوری.

این شهر همچنین به یک جاه طلبی شخصی تبدیل می شد.

اما پیش از آنکه بتواند این جاه طلبی را دنبال کند، باید دوباره سلطان می شد .

سال های پایانی مراد دوم

مراد دوم چندین سال پس از بحران سال ۱۴۴۴ همچنان حکومت کرد.

دوران سلطنت او همچنان با جنگ و دیپلماسی همراه بود، اما امپراتوری نسبت به دوره نخستین سلطنت محمد ثبات بیشتری پیدا کرده بود.

شاهزاده جوان زندگی خود را در مانيسا ادامه می داد و منتظر بود.

در سال ۱۴۵۰، شرایط او را دوباره به مرکز قدرت عثمانی نزدیک تر کرد.

مرگ برادر بزرگ ترش، علاءالدین علی، باعث شد محمد به برجسته ترین وارث مرد باقی مانده در میان پسران مراد تبدیل شود.

بنابراین مسئله جانشینی بیش از پیش روشن شد.

هنگامی که مراد دوم در سال ۱۴۵۱ درگذشت، محمد نوزده ساله بود.

او دیگر آن پسر دوازده ساله ای نبود که بر تخت نشانده شده و سپس توسط پدرش کنار گذاشته شده بود.

او این بار به عنوان جوانی بالغ به قدرت بازگشت که پیش تر تحقیر، کشمکش سیاسی، خطر نظامی و واقعیت حکومت بر یک امپراتوری را تجربه کرده بود.

این بار او قصد داشت متفاوت حکومت کند.

او از مانيسا به سوی ادرنه حرکت کرد تا تخت سلطنت را در اختیار بگیرد.

سلطان جوانی که وارد ادرنه شد هنوز تنها نوزده سال داشت.

اما دیگر صرفاً یک پسر نبود.

او سال ها به مطالعه اطرافیان خود پرداخته بود، از دانشمندان آموخته بود، امور نظامی را مشاهده کرده و ضعف های اقتدار سیاسی را از نزدیک دیده بود.

دوران دوم سلطنت او نشان می داد که از این تجربه ها چه آموخته است.

و تقریباً بلافاصله، توجه او به سوی شهری جلب شد که نسل ها در مرکز جاه طلبی عثمانیان قرار داشت.

قسطنطنیه، قلب بیزانس.

محمد قصد داشت این وضعیت را تغییر دهد .

بازگشت سلطان

هنگامی که محمد در سال ۱۴۵۱ به ادرنه بازگشت، به دولتی باز می گشت که بسیار باثبات تر از دولتی بود که هفت سال پیش به ارث برده بود.

او نوزده سال داشت، اما تجربه قبلی به او درکی از سیاست داده بود که کمتر فرمانروایی در این سن از آن برخوردار بود.

او از پیش آموخته بود که یک سلطان می تواند بر تخت سلطنت بنشیند، اما کنترل کامل حکومت را در اختیار نداشته باشد.

او دیده بود که پدرش کناره گیری کرده، دولتمردان ارشد بر سر سیاست ها کشمکش کرده اند و سپس همان نیروهای سیاسی پدرش را دوباره به قدرت بازگردانده اند.

اکنون دیگر مرادی وجود نداشت که بر او سایه بیندازد. نخستین وظیفه محمد تثبیت موقعیت خود بود.

سلطنت او باید از سوی ارتش، دربار، مقام های استانی و مردانی که امپراتوری را اداره می کردند پذیرفته می شد. او همچنین باید اطمینان پیدا می کرد که هیچ مدعی رقیبی نمی تواند ظهور کند.

نظام جانشینی عثمانی از یک قانون ساده نخست زادگی پیروی نمی کرد.

پسران متعدد یک سلطان می توانستند مدعی تاج و تخت شوند و بقای دودمان بارها به این بستگی داشت که کدام شاهزاده بتواند حمایت نظامی و سیاسی ساختار حاکم را به دست آورد. بنابراین محمد درک می کرد که اقتدار سیاسی باید بلافاصله تثبیت شود.

به قدرت رسیدن او جنبه ای شخصی نیز داشت.

این همان لحظه ای بود که درس های نخستین دوره سلطنت او مورد آزمایش قرار می گرفت.

او باید تصمیم می گرفت چه مقدار از قدرت را در اختیار مردان باتجربه ای بگذارد که در دوران پدرش حکومت کرده بودند و چه مقدار را برای خود حفظ کند.

یکی از مهم ترین این شخصیت ها وزیر اعظم، چاندارلی خلیل پاشا، بود.

خلیل به یکی از باسابقه ترین خاندان های نخبگان سیاسی عثمانی تعلق داشت.

او سال ها در خدمت مراد دوم بود و نفوذ عظیمی بر دستگاه اداری، ارتش و دربار داشت.

او باتجربه، محترم و محتاط بود.

محمد جاه طلب، بی صبر و مصمم بود که به شیوه خودش حکومت کند.

رابطه میان این دو به یکی از مهم ترین تنش های سیاسی سال های نخست سلطنت تبدیل می شد.

سلطان متفاوت

محمد قصد نداشت دوران سلطنت خود را صرفاً با ادامه سیاست های پدرش سپری کند.

او امپراتوری ای را به ارث برده بود که از پیش قدرتمند بود، اما می خواست آن را به چیزی بزرگ تر تبدیل کند. جاه طلبی های او فراتر از گسترش سرزمینی بود.

او دولتی متمرکز می خواست که در آن اقتدار سلطان غیرقابل تردید باشد.

او پایتختی درخور یک امپراتوری می خواست.

او می خواست خاندان عثمانی را به عنوان یک خاندان امپراتوری مشروع تثبیت کند، خاندانی که ادعای عظمت تاریخی آن فراتر از خاستگاهش به عنوان یک امارت مرزی باشد.

این دیدگاه به توضیح شیفتگی او نسبت به قسطنطنیه کمک می کند.

شهر صرفاً یک دژ دشمن نبود.

قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم بود.

این شهر در محل تلاقی اروپا و آسیا قرار داشت.

کنترل بُسفور را در اختیار داشت و بر جابه جایی کالاهای میان

دریای سیاه و مدیترانه نفوذ عظیمی اعمال می کرد.

از سوی دیگر، تقریباً از تمام جهات با قلمرو عثمانی احاطه

شده بود.

از دیدگاه استراتژیک، قسطنطنیه یک وضعیت فوق العاده

غیر عادی داشت.

دولت عثمانی سرزمین های گسترده ای را در دو سوی شهر

در اختیار داشت، اما خود شهر همچنان خارج از اقتدار

عثمانیان باقی مانده بود.

وجود آن ارتباط میان سرزمین های عثمانی را دشوار می

کرد و یک پایگاه بالقوه برای مداخله قدرت های خارجی

فراهم می آورد.

تا زمانی که قسطنطنیه مستقل باقی می ماند، محمد در مرکز
جغرافیایی امپراتوری خود با یک دشمن روبه رو بود .

قسطنطنیه در سال ۱۴۵۱

شهری که محمد به عنوان هدف به ارث برده بود همان قسطنطنیه ای نبود که در دوران اوج امپراتوری بیزانس بر شرق مدیترانه تسلط داشت.

قرن ها جنگ، بیماری های همه گیر، افول اقتصادی و کوچک شدن قلمرو، چهره شهر را تغییر داده بود.

فتح لاتینی سال ۱۲۰۴ به ویژه ویرانگر بود.

صلیبیونی که شهر را تصرف کردند تنها حکومت آن را تغییر ندادند.

این فتح اقتصاد شهر را مختل کرد، به نهادهای آن آسیب رساند و جهان سیاسی بیزانس را تجزیه کرد.

اگرچه امپراتوری بیزانس در سال ۱۲۶۱ قسطنطنیه را پس گرفت، هرگز نتوانست قدرت کامل دوران پیش از جنگ صلیبی چهارم را دوباره به دست آورد.

تا قرن پانزدهم، امپراتور بیزانس بر دولتی حکومت می کرد که تقریباً از هر طرف با قلمرو عثمانی احاطه شده بود. با این حال، خود شهر همچنان نیرومند بود.

دیوارهای تئودوسیوسی در بخش زمینی قسطنطنیه یک نظام دفاعی عظیم را تشکیل می دادند که از چندین ردیف دیوار، برج، خندق و دروازه های مستحکم تشکیل شده بود.

شاخ طلایی بندری حفاظت شده فراهم می کرد و دریای مرمره و بُسفور نیز دفاع های طبیعی دیگری در اختیار شهر قرار می دادند.

تصرف شهر دشوار بود، زیرا مهاجم نمی توانست تنها از یک جهت به آن نزدیک شود.

ارتشی که از غرب نزدیک می شد باید از دیوارهای عظیم زمینی عبور می کرد.

نیروی دریایی که قصد حمله از دریا را داشت باید با دفاع های دریایی شهر مقابله می کرد.

شاخ طلایی نیز می توانست با زنجیری سنگین که در ورودی
آن کشیده می شد بسته شود.

بنابر این قسطنطنیه تنها تحت شرایط خاصی آسیب پذیر بود.

محمد باید خودش آن شرایط را ایجاد می کرد .

امپراتور بیزانس

امپراتوری که بر تخت قسطنطنیه نشسته بود کنستانتین یازدهم پالایولوگوس بود.

او پس از مرگ برادرش، یوحنا هشتم، در سال ۱۴۴۸ به امپراتوری رسیده بود.

کنستانتین شهری را به ارث برده بود که از نظر سیاسی منزوی و از نظر مالی تحت فشار بود، اما همزمان مسئولیت دفاع از آخرین پایتخت امپراتوری بیزانس را نیز بر دوش داشت.

کنستانتین فردی بسیار زیرک بود.

او می دانست که دولت عثمانی به شکلی روزافزون قدرتمند می شود.

سال ها در سیاست بیزانس حضور داشت و شاهد از دست رفتن تدریجی سرزمین های امپراتوری بود.

او همچنین می دانست که حکومت بیزانس دیگر بدون کمک خارجی قادر به دفاع از خود نیست.

بنابراین امپراتور به دیپلماسی روی آورد.

او به دنبال حمایت قدرت های مسیحی اروپا بود و تلاش کرد روابط خود را با پاپ و دولت های ایتالیایی تقویت کند.

با این حال، به دست آوردن کمک نظامی قابل توجه بسیار دشوار بود.

اروپای غربی خود درگیر اختلافات سیاسی، مشکلات مالی و نگرانی های استراتژیک بود.

اختلافات مذهبی نیز روابط میان قسطنطنیه و کلیسای لاتین را پیچیده می کرد.

مسئله اتحاد کلیساها به ویژه اختلاف برانگیز بود.

برخی رهبران بیزانسی معتقد بودند که پذیرش آشتی بیشتر با روم ممکن است فرمانروایان غربی را به فراهم کردن کمک نظامی تشویق کند.

دیگران چنین امتیازهایی را غیرقابل قبول می دانستند و می ترسیدند که مردم بیزانس آن را خیانت به مسیحیت ارتدوکس تلقی کنند.

کنستانتین در میان این دو دیدگاه گرفتار شده بود.

او به سربازان غربی نیاز داشت.

اما همزمان به وفاداری مردم خودش نیز نیازمند بود و ایجاد تعادل میان این دو کار آسانی نبود.

آخرین پایتخت روم

مدافعان قسطنطنیه می دانستند که تنها از ساختمان ها دفاع نمی کنند.

آن ها از آخرین مرکز سیاسی تمدنی دفاع می کردند که خود را رومی می دانست.

دربار امپراتوری همچنان آیین ها و سنت های امپراتوری باستان را حفظ کرده بود.

کلیساها در کنار ساختمان هایی قرار داشتند که قرن ها قدمت داشتند.

بناهای باستانی همچنان در سراسر شهر دیده می شدند.

دانشمندان یونانی همچنان به مطالعه متون کلاسیک می پرداختند.

مسیحیت ارتدوکس همچنان بخش مرکزی هویت شهر بود.

با این حال، وضعیت فیزیکی قسطنطنیه افول امپراتوری را آشکار می کرد.

محله های کاملی کم جمعیت شده بودند.

برخی مناطق شهری سابق به جای محله های متراکم، باغ و زمین کشاورزی داشتند.

جمعیت شهر تنها بخشی از جمعیتی بود که در دوران اوج قرون وسطایی خود داشت.

تجارت همچنان ادامه داشت، اما قسطنطنیه دیگر مرکز تجاری بی رقیب شرق مدیترانه نبود.

بازرگانان ایتالیایی، به ویژه ونیزی ها و ژنوی ها، نفوذ عظیمی بر تجارت دریایی داشتند.

مستعمره ژنوایی گالاتا، در آن سوی شاخ طلایی، اهمیت ویژه ای داشت.

این وضعیت مشکل دیگری ایجاد می کرد.

ایتالیایی ها عمیقاً در دفاع از شهر مشارکت داشتند، اما منافع آن ها کاملاً با منافع حکومت بیزانس یکسان نبود.

آن ها می خواستند امتیازات تجاری خود را حفظ کنند و از جوامع خود محافظت کنند.

چالش کنستانتین این بود که مجموعه ای از یونانی ها، ایتالیایی ها، مزدوران، ملوانان و غیرنظامیان را به یک نیروی دفاعی واحد و مؤثر تبدیل کند.

در میان خارجیانی که به دعوت او پاسخ دادند، سرباز ژنوایی ای حضور داشت که نامش به زودی با دفاع از شهر پیوندی ناگسستنی پیدا می کرد .

مدافع قسطنطنیه

جوستینیانی در ژانویه ۱۴۵۳ همراه با گروهی از سربازان ژنوایی وارد قسطنطنیه شد.

او فرماندهی نظامی باتجربه بود و کنستانتین او را مسئول اصلی دفاع زمینی شهر کرد.

ورود او یکی از مهم ترین تحولات ماه های پایانی پیش از محاصره بود، زیرا مدافعان به شدت به فردی با تجربه در جنگ های محاصره ای و فرماندهی سازمان یافته نظامی نیاز داشتند.

جوستینیانی بلافاصله ماهیت مشکل را درک کرد.

شهر نمی توانست از تمام بخش های دیوارها به یک اندازه دفاع کند.

ارتش عثمانی بسیار بزرگ تر از نیروی مدافع بود و هر شکاف جدی می توانست به فاجعه منجر شود.

بنابراین مدافعان باید آسیب پذیرترین بخش های استحکامات را شناسایی می کردند و نیروی انسانی محدود خود را در نقاطی متمرکز می ساختند که بیشترین اهمیت را داشت.

راهبرد جوستینیانی بر دفاع فعال استوار بود.

دیوارهای آسیب دیده باید در سریع ترین زمان ممکن تعمیر می شدند.

مواضع توپخانه باید حفظ می شدند.

سربازان باید می توانستند به سرعت به مناطق در معرض خطر حرکت کنند.

شکاف ها باید پیش از آنکه سربازان عثمانی بتوانند از آن ها استفاده کنند مسدود می شدند.

مدافعان همچنین باید از زمین اطراف دیوارها استفاده می کردند.

استحکامات تئودوسیوسی بسیار عظیم و چشمگیر بودند، اما نابودناپذیر نبودند.

وسعت آن ها خود یک مشکل ایجاد می کرد، زیرا هر برج به سرباز نیاز داشت و هر دروازه به نگهبان نیازمند بود.

هر بخش آسیب پذیر باید زیر نظر قرار می گرفت.

بنابراین مدافعان تنها با یک ارتش عثمانی نمی جنگیدند.

آن ها با ریاضیات می جنگیدند.

دشمن آن ها می توانست سربازان خود را بسیار آسان تر از آنان جایگزین کند.

دیوارهای شهر می توانستند ضربات زیادی را تحمل کنند، اما هر بخش آسیب دیده برای تعمیر به نیروی کار، مصالح و سرباز نیاز داشت.

بنابراین یک محاصره طولانی مدت به سود عثمانیان بود.

جوستینیانی این مسئله را می دانست و کنستانتین نیز آن را می دانست.

به زودی محمد کاری می کرد که مدافعان تا حد ممکن زمان کمی در اختیار داشته باشند .

محمد مسئله را بررسی می کند

محمد رؤیای فتح قسطنطنیه را به ارث برده بود، اما برخلاف برخی از پیشینیان خود با مسئله به شیوه ای متفاوت برخورد کرد.

او نمی خواست تنها به ارتشی متکی باشد که به سوی شهر حرکت کند و امیدوار باشد برتری عددی سرانجام دیوارها را درهم بشکند.

او می خواست یک نظام کامل ایجاد کند که قسطنطنیه را پیش از حمله نهایی منزوی سازد.

نخستین بخش این طرح کنترل بُسفور بود.

در سال ۱۴۵۲، پیش از آغاز محاصره، محمد دستور ساخت قلعه ای عظیم را در سمت اروپایی تنگه صادر کرد.

این قلعه بعدها با نام روملی حصاری شناخته شد.

موقعیت آن با دقت انتخاب شده بود.

عثمانیان از این قلعه می توانستند کشتی هایی را که قصد عبور از بُسفور داشتند زیر نظر بگیرند و تهدید کنند.

روملی حصارى همراه با قلعه عثمانى موجود در ساحل آسیایى، به محمد اجازه مى داد کنترل عثمانیان بر این آبراه را تشدید کند.

خود ساخت قلعه نیز نمایشی از سازمان دهی عثمانی بود.

قلعه با سرعتی چشمگیر تکمیل شد.

پیام کاملاً روشن بود.

محمد تنها برای حمله به قسطنطنیه آماده نمی شد.

او برای قطع ارتباط آن آماده می شد .

سقوط آخرین گزینه ها

اهمیت استراتژیک منزوی کردن شهر زمانی روشن تر می شود که موقعیت دیپلماتیک قسطنطنیه را بررسی کنیم.

بقای شهر تا حد زیادی به امکان دریافت کمک خارجی وابسته بود.

یک ارتش غربی از نظر نظری می توانست از راه دریا به شهر برسد.

یک ناوگان ونیزی می توانست مدافعان را تقویت کند.

کشتی هایی از دیگر دولت های مسیحی می توانستند سرباز، غذا و سلاح به شهر بیاورند.

اما تمام این احتمالات به توانایی آن نیروها برای رسیدن به شهر وابسته بود.

بنابراین محمد باید مداخله خارجی را هرچه خطرناک تر می کرد.

بُسفور یکی از بخش های این راهبرد بود.

ناوگان عثمانی بخش دیگری بود.

ارتش نیز بخش سوم آن را تشکیل می داد.

طرح به تدریج کاملاً منظم و نظام مند می شد.

قسطنطنیه از طریق خشکی محاصره می شد.

نیروهای عثمانی آب های اطراف را کنترل می کردند.

قلمرو عثمانی مانع حرکت آسان نیروها از طریق تراکیه و آناتولی می شد.

و مدافعان شهر به تدریج از جهان خارج جدا می شدند.

قسطنطنیه قرن ها دقیقاً به این دلیل زنده مانده بود که

دشمنانش برای هماهنگ کردن حملات از همه جهات با مشکل روبه رو بودند.

محمد قصد داشت این مشکل را حل کند .

مسئله توپخانه

تحول دیگری نیز وجود داشت که امکانات جنگ محاصره ای را تغییر می داد.

توپخانه در قرن های پیشین در اروپا و جهان اسلام اهمیت فزاینده ای پیدا کرده بود.

توپ های بزرگ می توانستند به استحکاماتی آسیب بزنند که پیش تر تقریباً در برابر سلاح های معمول محاصره مصون تصور می شدند.

محمد پتانسیل این فناوری را درک کرده بود.

او متخصصانی را استخدام کرد که توانایی ساخت توپ های بزرگ برای محاصره را داشتند.

یکی از مشهورترین آن ها توپ بزرگی بود که با مهندس مجار، اوربان، ارتباط داده شده است، هرچند جزئیات دقیق استخدام او و ساخت تک تک توپ ها همچنان مورد بحث تاریخ نگاران قرار دارد.

نکته مهم این است که توپخانه محاصره ای محمد قابل توجه بود.

ارتش عثمانی یک سلاح جادویی در اختیار نداشت که یک شبه دفاع های شهر را بی فایده کند.

در عوض، ارتش دارای مجموعه ای از توپخانه های پیشرفته بود که می توانست بخش های مشخصی از دیوارها را بارها و بارها بمباران کند.

این جنگی برای فرسایش بود.

توپ ها دیوارها را تخریب می کردند و مدافعان بارها آن ها را تقویت می کردند.

محمد امیدوار بود که سرانجام ادامه این روند برای مدافعان غیرممکن شود .

ارتش عثمانی

ارتشی که برای محاصره گرد آمده بود در مقایسه با مدافعان شهر نیرویی عظیم بود.

تعداد دقیق نیروها همچنان نامشخص است، زیرا منابع معاصر ارقام بسیار متفاوتی ارائه می کنند و بسیاری از این ارقام تحت تأثیر انگیزه های سیاسی یا اغراق های ادبی قرار داشتند.

تاریخ نگاران مدرن عموماً موافق اند که محمد از برتری عددی عظیمی برخوردار بود، حتی اگر نتوان رقم دقیق را با اطمینان تعیین کرد.

این ارتش از عناصر گوناگونی تشکیل شده بود.

پیاده نظام نخبه ینی چری، سربازان منظم عثمانی، واحدهای سواره نظام، مهندسان، خدمه توپخانه و نیروهایی از بخش های مختلف امپراتوری در آن حضور داشتند.

سلطان همچنین بر ملوانان و متخصصان دیگری تکیه داشت که نقش آن ها با پیشرفت محاصره اهمیت بیشتری پیدا می کرد.

این نیرو علاوه بر تعداد زیاد، مزیت دیگری نیز داشت.

ارتش یک فرمانده واحد داشت.

محمد شخصاً عملیات را هدایت می کرد.

او می توانست نقشه را تغییر دهد، نیروها را جابه جا کند، دستور بمباران های تازه بدهد و روش های مختلف حمله به شهر را آزمایش کند.

در داخل قسطنطنیه، کنستانتین و جوستینیانی مجبور بودند به هر تغییر مهم واکنش نشان دهند.

ابتکار عمل در اختیار عثمانیان بود.

آخرین آمادگی ها

در طول زمستان سال ۱۴۵۲ و ماه های نخست سال ۱۴۵۳،
هر دو طرف برای رویارویی ای آماده می شدند که می
دانستند در راه است.

در داخل قسطنطنیه، سربازان دیوارها را تعمیر می کردند و
هر مقدار آذوقه ای را که می توانستند جمع آوری می کردند.
کلیساها و خانه های خصوصی منابع خود را در اختیار قرار
می دادند.

مقام های شهری تلاش می کردند جمعیت را سازمان دهی
کنند.

داوطلبان خارجی وارد شهر می شدند و جوامع ونیزی و
ژنوایی درباره میزان مشارکت خود در دفاع از شهر بحث
می کردند.

کنستانتین می دانست که شهر نمی تواند بدون کمک برای
همیشه دوام بیاورد.

اما کمک به اندازه کافی سریع از راه نرسید.

در بیرون از دیوارها، محمد آماده سازی های خود را به پایان رساند.

هر بخش از محاصره به سازمان دهی در مقیاسی نیاز داشت که بسیار فراتر از یک لشکرکشی عادی نظامی بود.

تا بهار سال ۱۴۵۳، آمادگی های عثمانیان کامل شده بود.

سلطان آماده بود و مدافعان می توانستند نزدیک شدن ارتش را ببینند.

رویارویی نهایی دیگر مسئله این نبود که آیا محاصره رخ خواهد داد یا نه.

مسئله این بود که چه زمانی آغاز خواهد شد.

ارتش از راه می رسد

در اوایل آوریل سال ۱۴۵۳، ارتش عثمانی به حومه قسطنطنیه رسید.

منظره باید برای مدافعان شهر هولناک بوده باشد.

ارتشی بسیار بزرگ تر از هر نیرویی که مدافعان می توانستند فراهم کنند در برابر شهر قرار گرفته بود.

آتش اردوگاه ها در سراسر دشت دیده می شد.

تجهیزات محاصره در حال آماده شدن بود.

توپ ها در برابر دیوارها قرار می گرفتند و مهندسان و سربازان مشغول آماده کردن خندق ها و خاکریزهایی بودند که از نیروهای مهاجم محافظت می کرد.

در داخل شهر، مدافعان به مواضع تعیین شده خود رفتند.

دیوارهایی که بیش از هزار سال از قسطنطنیه محافظت کرده بودند، اکنون با بزرگ ترین آزمون تاریخ خود روبه رو می شدند.

جوستینیانی دفاع از دیوارهای زمینی را سازمان دهی کرد. کنستانتین در میان مدافعان جای گرفت.

ناقوس های شهر به صدا درآمدند.

دعاها خوانده شد و سلاح ها آماده شدند.

بیرون از دیوارها، سلطان عثمانی ایستاده بود که سال ها خود را برای دقیقاً همین لحظه آماده کرده بود.

او در آن زمان بیش از بیست و یک سال نداشت، اما آنقدر تجربه اندوخته بود که دیگر قصد عقب نشینی و تسلیم شدن نداشت.

او نزد دانشمندان آموزش دیده بود و بحران های سیاسی را پشت سر گذاشته بود.

اکنون می خواست کاری را انجام دهد که نسل های فرمانروایان عثمانی پیش از او نتوانسته بودند انجام دهند.

محمد دوم آماده محاصره قسطنطنیه بود.

و در ۶ آوریل ۱۴۵۳، محاصره آغاز شد.

نخستین روز محاصره

در ۶ آوریل ۱۴۵۳، محاصره قسطنطنیه رسماً آغاز شد.

نیروهای عثمانی در امتداد بخش زمینی شهر مواضع خود را گرفتند و ارتش عظیمی که محمد دوم گرد آورده بود برای آغاز بمباران آماده شد.

از بالای دیوارها، مدافعان می توانستند ارتشی را ببینند که تعداد آن به شکل چشمگیری از نیروهای خودشان بیشتر بود. از اردوگاه عثمانی نیز منظره شهر به همان اندازه باشکوه و هراس انگیز بود.

در برابر محمد، بزرگ ترین نظام دفاعی باقی مانده در مدیترانه قرون وسطی قرار داشت، زنجیره ای از دیوارها که قرن ها قسطنطنیه را در برابر دشمنان بی شمار محافظت کرده بود.

سلطان عثمانی تنها برای محاصره شهر نیامده بود.

او قصد داشت شرایطی را که باعث شده بود قسطنطنیه محاصره های پیشین را پشت سر بگذارد از میان ببرد. مدافعان یک مزیت بسیار بزرگ داشتند.

آن ها پشت دیوارها قرار گرفته بودند.

اما محمد نیز چندین مزیت بزرگ داشت.

او ارتشی بزرگ تر، منابع بیشتر، توپخانه ای سازمان یافته، ناوگان دریایی و کنترل بخش بزرگی از سرزمین های اطراف را در اختیار داشت.

مهم تر از همه، او زمان و توانایی جایگزین کردن تلفات خود را داشت.

قسطنطنیه چنین امکانی نداشت.

بنابراین محاصره به رقابتی میان قدرت دیوارها و قدرت دولت عثمانی تبدیل شد.

دیوارهای تنودوسیوسی

برای درک نبرد باید نخست دفاعی را بشناسیم که محمد قصد داشت آن را در هم بشکند.

بخش غربی قسطنطنیه به وسیله دیوارهای مشهور تنودوسیوسی محافظت می شد که در قرن پنجم در دوران امپراتور تنودوسیوس دوم ساخته شده بودند.

این دیوارها چندین کیلومتر از دریای مرمره تا منطقه شاخ طلایی امتداد داشتند و شهر را در آسیب پذیرترین بخش آن محصور می کردند.

نظام دفاعی از چندین بخش تشکیل شده بود.

خندق بیرونی، دیوار بیرونی، فضای گسترده ای که به آن پریبولوس گفته می شد و دیوار عظیم داخلی که برج هایی بر فراز آن قرار داشتند.

این مجموعه طوری طراحی شده بود که ارتش مهاجم مجبور شود چندین مانع پی در پی را پشت سر بگذارد، در حالی که

در تمام این مدت از بالا در معرض حمله مدافعان قرار داشت.

این استحکامات قرن ها از قسطنطنیه محافظت کرده بودند.

ارتش های عرب در برابر آن ها شکست خورده بودند.

ارتش های بلغار شکست خورده بودند.

نیروهای روس نیز نتوانسته بودند آن ها را درهم بشکنند.

ارتش های صلیبی سرانجام در سال ۱۲۰۴ وارد شهر شده بودند، اما آن فتح در شرایطی کاملاً متفاوت از محاصره ای بود که اکنون محمد هدایت می کرد.

دیوارها همچنان یک نظام نظامی فوق العاده نیرومند بودند.

اما یک ضعف داشتند.

آن ها برای عصری ساخته شده بودند که هنوز توپخانه عظیم باروتی وجود نداشت .

بمباران عثمانی

توپ های عثمانی شروع به شلیک به سوی دیوارها کردند.

صدای توپخانه باید برای بسیاری از مدافعان تجربه ای کاملاً متفاوت از هر چیزی بوده باشد که پیش از آن شنیده بودند.

محاصره های قرون وسطایی معمولاً به ماشین های سنگ انداز، حفر تونل، برج های محاصره، نردبان ها و حملات پی در پی پیاده نظام متکی بودند.

توپ ها پیش از آن نیز برای چندین نسل در جنگ استفاده شده بودند، اما محمد آن ها را در مقیاسی به کار گرفت که اهمیت روزافزون فناوری باروت را نشان می داد.

بزرگ ترین توپ ها دشوار برای استفاده بودند و زمان زیادی برای بارگذاری مجدد نیاز داشتند.

آن ها همچنین به شکل جادویی نمی توانستند پس از چند شلیک دیوارها را به تلی از آوار تبدیل کنند.

اهمیت آن ها در بمباران مداوم بود.

بخشی از دیوار که قرن ها پابرجا مانده بود، اکنون بارها و بارها هدف قرار می گرفت.

ساختمان های دفاعی که برای مقاومت در برابر تیر، سنگ، آتش و حملات نردبانی ساخته شده بودند، اکنون با نوع تازه ای از سلاح روبه رو بودند.

مدافعان بلافاصله شروع به تعمیر خسارت ها کردند.

پاسخ آنان به یکی از ویژگی های اصلی محاصره تبدیل شد. هر بار که بخشی از دیوار آسیب می دید، مدافعان به سوی آن بخش می شتافتند.

سنگ، چوب، خاک و مواد دیگر برای تقویت مناطق آسیب دیده استفاده می شد.

سپس بمباران از سر گرفته می شد.

محاصره به رقابتی عظیم میان تخریب و تعمیر تبدیل شده بود .

جوستینیانی فرماندهی را به دست می گیرد

جووانی جوستینیانی لونگو می دانست که توپخانه عثمانی را نمی توان صرفاً با ایستادن پشت دیوارها متوقف کرد.

او باید نظام دفاعی را فعال نگه می داشت.

افراد او در مناطقی مستقر شدند که انتظار می رفت حملات عثمانی در آن ها خطرناک تر باشد.

او نیروها را در اطراف بخش هایی از دیوارهای زمینی متمرکز کرد که به احتمال زیاد هدف اصلی محمد بودند و اطمینان یافت که نیروهای ذخیره بتوانند در صورت ایجاد شکاف به سرعت به آن منطقه منتقل شوند.

نقش جوستینیانی اهمیت ویژه ای داشت، زیرا مدافعان یک ارتش حرفه ای و یکپارچه نبودند.

سربازان یونانی در کنار نیروهای ژنوایی، داوطلبان ونیزی، ملوانان، راهبان و غیرنظامیانی که سلاح برداشته بودند می جنگیدند.

زبان، تجربه نظامی، تجهیزات و انگیزه های آنان بسیار متفاوت بود.

جوستینیانی سطحی از هماهنگی نظامی را برای آنان فراهم کرد که قسطنطنیه شدیداً به آن نیاز داشت.

کنستانتین یازدهم نیز نقش فعالی ایفا می کرد.

امپراتور در حالی که سربازانش می جنگیدند در امنیت کاخ باقی نماند.

او در امتداد دیوارها حرکت می کرد، مواضع در معرض خطر را بررسی می کرد، به مدافعان روحیه می داد و مستقیماً در سازمان دهی دفاع مشارکت داشت.

فضای داخل شهر پرتنش بود.

همه محاسبه ساده را می دانستند.

مدافعان به اندازه کافی نیرو نداشتند که بتوانند برای همیشه تلفات سنگین را جایگزین کنند.

غذا به اندازه ای نبود که بدون کمک خارجی یک محاصره طولانی را تحمل کنند.

کشتی های کافی برای تضمین کنترل دریا های اطراف در اختیار نداشتند.

و هیچ اطمینانی وجود نداشت که اروپای غربی به موقع از راه برسد.

بنابراین مدافعان نیاز داشتند ارتش عثمانی پیش از آنکه شهر تمام گزینه های خود را از دست بدهد شکست بخورد.

شاخ طلایی

در حالی که دیوارهای زمینی میدان اصلی نبرد بودند، شاخ طلایی چالش دیگری ایجاد می کرد.

این بندر برای قسطنطنیه اهمیت حیاتی داشت، زیرا پهنه ای از آب های حفاظت شده در اختیار شهر قرار می داد که مدافعان می توانستند از آن برای پشتیبانی از دفاع دریایی استفاده کنند.

برای جلوگیری از ورود کشتی های عثمانی، مدافعان زنجیری عظیم را در دهانه شاخ طلایی کشیده بودند. این زنجیر تنها یک مانع نمادین نبود.

این زنجیر مانعی جدی برای ناوگان عثمانی بود.

نیروهای دریایی محمد می توانستند از بُسفور و دریای مرمره حمله کنند، اما زنجیر مانع ورود آزادانه آن ها به شاخ طلایی می شد.

بنابر این مدافعان می توانستند کشتی های خود را در بندر متمرکز کنند و همزمان از خط ساحلی آسیب پذیر محافظت کنند.

این مسئله در نقشه اولیه محمد یک عدم تعادل مهم ایجاد کرده بود.

ارتش زمینی او می توانست به دیوارها حمله کند، اما ناوگانش نمی توانست به آسانی تمام محیط شهر را تهدید کند. سلطان به راه حل دیگری نیاز داشت.

او این راه حل را نه از طریق زور، بلکه از طریق مهندسی پیدا کرد .

کشتی هایی که از خشکی عبور کردند

یکی از مشهورترین رویدادهای محاصره در ماه آوریل رخ داد.

محمد دستور داد کشتی های عثمانی از بُسفور از طریق خشکی به شاخ طلایی منتقل شوند و از زنجیر دفاعی عبور داده شوند.

این ایده فوق العاده بود، اما اقدامی ناگهانی از روی ناامیدی نبود.

این اقدام بخشی از تلاش گسترده تر محمد برای تغییر هندسه میدان نبرد بود.

مسیرهایی چوبی و از پیش آماده شده مورد استفاده قرار گرفتند تا کشتی ها از مانع عبور داده شوند و در سوی دیگر دوباره وارد آب شوند.

هنگامی که مدافعان به سوی شاخ طلایی نگاه کردند، دریافتند که کشتی های عثمانی در آب هایی ظاهر شده اند که تصور می کردند از آن ها محافظت می شود.

تأثیر روانی این اتفاق بسیار قابل توجه بود.

زنجیر شکست نخورده بود.

مدافعان نیز فراموش نکرده بودند از آن محافظت کنند.

دشمنشان صرفاً راهی برای عبور از آن پیدا کرده بود.

حضور ناوگان عثمانی در شاخ طلایی فرماندهان کنستانتین را مجبور کرد نیروهای خود را دوباره تقسیم کنند و اولویت های دفاعی خود را مورد بازنگری قرار دهند.

اکنون قسطنطنیه باید همزمان در برابر فشار از چند جهت دریایی دفاع می کرد و همچنان دیوارهای زمینی را حفظ می کرد.

محمد یکی از مهم ترین ویژگی های خود به عنوان یک فرمانده را نشان می داد.

او حاضر بود زمانی که میدان نبرد موجود به سود او نبود، خود میدان نبرد را تغییر دهد.

بحران درون شهر

محاصره همچنین اختلافات سیاسی میان مدافعان را آشکار کرد.

قسطنطنیه تنها به وسیله دیوارهایی که اطراف آن کشیده شده بودند تقسیم نشده بود.

در مورد سیاست مذهبی، راهبرد نظامی و میزان همکاری با ایتالیایی ها اختلاف وجود داشت.

مسئله روابط با روم همچنان به ویژه حساس بود.

بسیاری از مسیحیان ارتدوکس اتحاد با کلیسای روم را غیرقابل قبول می دانستند.

برخی دیگر معتقد بودند دریافت کمک نظامی از اروپای غربی ارزش امتیازهای مذهبی مورد نیاز را دارد.

این اختلافات در شرایط محاصره به آسانی قابل حل نبودند.

شهر همچنین جوامعی را در خود جای داده بود که منافعشان همیشه کاملاً با حکومت بیزانس یکسان نبود.

ژنوایی های گالاتا وضعیت پیچیده ای داشتند.

منافع تجاری آنان عمیقاً با جهان عثمانی ارتباط داشت، اما سربازان ژنوایی در دفاع از قسطنطنیه مشارکت می کردند.

برخی از رهبران ژنوایی می خواستند از تحریک غیرضروری محمد جلوگیری کنند و در عین حال از جامعه خود و امتیازات تجاری شان محافظت کنند.

این فضای سیاسی از کنستانتین یازدهم مهارت زیادی می طلبید.

او باید همکاری میان مردمی را حفظ می کرد که لزوماً به یکدیگر اعتماد نداشتند و همزمان در برابر دشمن ظاهری از وحدت شهر محافظت می کرد.

نخستین حملات

نیروهای محمد به بمباران دیوارها ادامه دادند و سربازان عثمانی در چند نقطه دفاع شهر را آزمایش کردند. حملات اولیه فراتر از نتیجه مستقیم نظامی خود اهمیت داشتند.

محمد باید دقیقاً مشخص می کرد که دیوارها در برابر بمباران چگونه واکنش نشان می دهند و مدافعان در کدام نقاط نیرومندتر هستند.

کنستانتین و جوستینیانی نیز باید می فهمیدند که عثمانیان قصد دارند تلاش اصلی خود را در کجا متمرکز کنند. مدافعان توانستند حملات پی در پی را دفع کنند. این اتفاق تعجب آور نبود.

برتری عددی عثمانیان مشکل اساسی حمله به استحکامات را از بین نمی برد.

افرادی که در فضای باز پیشروی می کردند در برابر پرتابه ها، توپ، سلاح گرم و آتش متمرکز مدافعان آسیب پذیر بودند.

استفاده از نردبان های محاصره زیر آتش دشمن دشوار بود و هر شکاف باید به اندازه ای بزرگ می شد که تعداد قابل توجهی از سربازان بتوانند وارد آن شوند، پیش از آنکه مدافعان فرصت بستن آن را پیدا کنند.

هفته های نخست بنابراین نشان داد که شهر تنها به دلیل بزرگ تر بودن ارتش محمد سقوط نخواهد کرد.

چیز بیشتری لازم بود.

سلطان باید شکافی ایجاد می کرد که دیگر قابل تعمیر نباشد.

نبرد پشت دیوارها

مدافعان تنها در پشت دیوارها باقی نماندند.

آن ها دست به یورش های ناگهانی زدند.

این حملات به آنان اجازه می داد مواضع عثمانی را تخریب کنند، سربازان را بکشند، تجهیزات را نابود کنند و در عملیات محاصره اختلال ایجاد کنند.

چنین عملیاتی خطرناک بود، زیرا یک نیروی کوچک که از حفاظت دیوارها خارج می شد می توانست به آسانی محاصره شود.

اما کنستانتین و جوستینیانی ارزش دفاع تهاجمی را درک می کردند.

هر روزی که ارتش عثمانی مجبور می شد استحکامات خود را تعمیر کند یا تجهیزات آسیب دیده محاصره را جایگزین کند، روزی بود که مدافعان به دست می آوردند.

زمان بنابراین بزرگ ترین سلاح شهر بود.

اما همزمان بزرگ ترین دشمن آن نیز بود.

اگر کمک از اروپا می رسید، شرایط می توانست به شکل چشمگیری تغییر کند.

اگر کمک نمی رسید، هر مدافع کشته شده عملاً غیرقابل جایگزین بود .

جست وجوی نیروی کمکی

کنستانتین بارها از قدرت های غربی درخواست کمک کرده بود.

مقداری کمک سرانجام رسید.

سربازان ژنوایی تحت فرمان جوستینیانی از مهم ترین نیروهای کمکی بودند که به شهر رسیدند.

کشتی ها و نیروهایی از ونیز نیز در دفاع مشارکت کردند، هرچند نیروی بزرگ امدادی که امپراتور امیدوار بود از راه برسد هرگز به موقع نرسید تا شهر را نجات دهد.

این یکی از بزرگ ترین ناامیدی های محاصره بود.

قسطنطنیه از اروپای مسیحی درخواست کمک کرده بود، اروپایی که از نظر نظری منافع عظیمی در جلوگیری از سقوط شهر داشت.

اما نظریه به اقدام فوری نظامی تبدیل نشد.

فرمانروایان اروپایی درگیر جنگ ها و منافع سیاسی خود بودند.

امپراتوری بیزانس نیز آنقدر ضعیف شده بود که توانایی آن برای تأثیرگذاری بر سیاست غرب بسیار محدود بود.

محمد این مسئله را به خوبی درک می کرد.

او نمی توانست فرض کند که هیچ ناوگان امدادی ظاهر نخواهد شد، اما می توانست شکستن محاصره را هر روز دشوارتر کند.

انزوای قسطنطنیه در حال اثرگذاری بود .

حلقه محاصره عثمانی تنگ تر می شود

با پیشرفت ماه آوریل، نیروهای محمد مواضع خود را مستحکم تر کردند.

چادرها و استحکامات در سراسر دشت گسترش یافتند.

مواضع توپخانه بهبود پیدا کردند و نیروها دوباره سازمان دهی شدند.

ناوگان عثمانی فشار خود را بر شهر افزایش داد.

دیوارها همچنان زیر بمباران قرار داشتند.

در داخل قسطنطنیه، تعمیرات به فعالیتی دائمی تبدیل شده بود.

مردان در طول شب کار می کردند.

آوارهای فرو ریخته باید کنار زده می شد.

موانع موقت باید ساخته می شدند.

خاک و آوار در بخش های آسیب دیده ریخته می شد.

مدافعان از هر ماده ای که در اختیار داشتند استفاده می کردند.

دیوارهای سنگی مشهور همچنان قابل مشاهده بودند، اما در پشت و اطراف آن ها دنیایی دفاعی از نو در حال شکل گیری بود که از هر چیزی که قسطنطنیه می توانست در اختیار مدافعان بگذارد ساخته می شد.

این دفاع موقتی بیش از پیش اهمیت پیدا می کرد.

شهر داشت به توانایی مدافعان خود برای سریع تر ساختن دوباره استحکامات نسبت به سرعت تخریب آن ها توسط توپخانه عثمانی وابسته می شد .

جنگ روانی

محاصره همچنین یک نبرد روانی بود.

محمد تلاش می کرد مدافعان را متقاعد کند که مقاومت بی فایده است.

اندازه عظیم ارتش عثمانی بخشی از این هدف را محقق می کرد.

بمباران مداوم نیز همین کار را انجام می داد.

دیدن کشتی های عثمانی در داخل شاخ طلایی نیز تأثیر خود را داشت.

مدافعان با نمایش اعتماد به نفس پاسخ می دادند.

مراسم کلیساها ادامه داشت.

راهپیمایی های مذهبی در شهر حرکت می کردند.

سربازان در مواضع خود باقی می ماندند.

کنستانتین تلاش می کرد روحیه را حفظ کند.

با این حال فشار روانی بسیار سنگین بود.

مردم می دانستند که ارتش عثمانی قصد ترک منطقه را ندارد.

آن ها همچنین می دانستند که حمله نهایی چه معنایی می تواند داشته باشد.

خطر تنها مرگ نبود.

شهری که به وسیله ارتشی قرون وسطایی فتح می شد می توانست با غارت گسترده، بردگی، نابودی اموال و جدایی خانواده ها روبه رو شود.

قسطنطنیه دلایل بسیاری داشت که از شکست دیوارهایش هراس داشته باشد .

مهندسان عثمانی

محاصره همچنین نشان داد که ارتش محمد صرفاً توده ای از پیاده نظام و سواره نظام نبود.

مهندسان نقش مهمی ایفا می کردند.

نیروهای عثمانی خندق حفر می کردند و استحکامات حفاظتی می ساختند تا سربازان و توپخانه بتوانند زیر پوشش به دیوارها نزدیک شوند.

هدف آن ها کاهش فاصله میان مواضع توپخانه و استحکامات و در عین حال محدود کردن قرار گرفتن نیروهای خود در معرض آتش مدافعان بود.

حفر تونل نیز مورد استفاده قرار گرفت.

تونل های زیرزمینی می توانستند به سوی پایه های دیوار حفر شوند تا تلاش شود استحکامات از زیر تضعیف شوند.

مدافعان نیز با گوش دادن به صدای حفاری و حفر تونل های متقابل پاسخ می دادند.

جنگ زیرزمینی به میدان نبردی مستقل تبدیل شد.

شهر در بالا و زمین در پایین، هر دو مورد مناقشه بودند.

مدافعان مقاومت می کنند

با وجود تمام آمادگی هایی که محمد انجام داده بود، قسطنطنیه همچنان پایرجا بود.

توپخانه به دیوارها آسیب زده بود، اما دفاع فرو نریخته بود. ناوگان عثمانی وارد شاخ طلایی شده بود، اما بندر تصرف نشده بود.

حملات مکرر نتوانسته بودند مدافعان را درهم بشکنند.

شهر آسیب دیده بود، اما همچنان می جنگید.

این مسئله مهم بود، زیرا محمد اکنون با یک انتخاب روبه رو شده بود.

او می توانست محاصره ای طولانی را ادامه دهد و امیدوار باشد گرسنگی، بیماری و خستگی سرانجام شهر را مجبور به تسلیم کند.

یا می توانست حمله را تشدید کند و خطر تلفات عظیم را
بپذیرد.

یک محاصره طولانی همچنین ممکن بود به مدافعان فرصت
دهد نیروهای کمکی دریافت کنند.

یک حمله قاطع در صورت موفقیت می توانست جنگ را به
سرعت پایان دهد.

سلطان راه تشدید حمله را انتخاب کرد .

هفته های پایانی

در اواسط ماه مه، ماهیت محاصره شروع به تغییر کرد.

بمباران عثمانی متمرکزتر شد.

چندین بخش از دیوارهای زمینی به شدت آسیب دیده بودند.

مدافعان بارها آن ها را تعمیر می کردند، اما با ادامه حملات، تعمیرات دشوارتر می شد.

عثمانیان همچنین عملیات حفر تونل را تشدید کردند و برای حمله ای عمومی آماده شدند.

در داخل شهر، مدافعان دیگر نمی توانستند وانمود کنند که محاصره صرفاً از طریق مذاکره پایان خواهد یافت.

آن ها باید برای احتمال فرمان محمد به پیشروی تمام ارتش آماده می شدند.

کنستانتین یازدهم فرماندهان خود را گرد آورد.

سربازان شهر دوباره در مواضع مختلف تقسیم شدند.

جوستینیانی نیروهای خود را در اطراف مناطقی که احتمال
می رفت هدف اصلی حمله باشند متمرکز کرد .

آخرین پیشنهاد

محمد این امکان را داشت که شرایطی برای تسلیم پیشنهاد کند.

سلطان می توانست پیش از آغاز حمله خواستار تسلیم شهر شود و وعده دهد که از جمعیت تا حدی محافظت خواهد کرد.

مذاکره و تهدید بخشی از جنگ محاصره ای قرون وسطایی بودند و محمد می دانست که اگر بتواند مدافعان را بترساند تا خودشان تسلیم شوند، چه مزیتی به دست خواهد آورد.

کنستانتین از تسلیم شهر خودداری کرد.

تصمیم او قابل درک بود.

قسطنطنیه تنها یک شهر استراتژیک نبود.

این شهر پایتخت امپراتوری بود.

اگر شهر سقوط می کرد، امپراتوری بیزانس عملاً به پایان می رسید.

کنستانتین و مدافعان تصمیم گرفتند مقاومت را ادامه دهند.

این تصمیم به این معنا بود که نبرد نهایی در کنار دیوارها انجام خواهد شد .

آخرین شب

در اواخر ماه مه، هر دو طرف می دانستند که پایان نزدیک است.

اردوگاه عثمانی برای حمله نهایی آماده می شد.

در داخل قسطنطنیه، مردم در کلیساها گرد آمدند.

سربازان سلاح های خود را آماده کردند.

امپراتور در میان مدافعان حرکت می کرد.

جوستینیانی موضوعی را که افرادش قرار بود در آن بجنگند بررسی می کرد.

شهری که قرن ها دوام آورده بود خود را برای آخرین شب به عنوان پایتخت بیزانس آماده می کرد.

فضای شهر شبیه یک اردوگاه نظامی عادی نبود.

همه عظمت اتفاقی را که در حال رخ دادن بود درک می کردند.

برای بیزانسی ها، این ممکن بود آخرین شب امپراتوری شان باشد.

برای عثمانیان، این فرصت آن ها برای انجام کاری بود که نسل های فرمانروایانشان نتوانسته بودند انجام دهند.

در مرکز همه این اتفاقات محمد قرار داشت.

او هفته ها دیوارها را آزمایش کرده، کشتی ها را جابه جا کرده، توپ ها را به کار گرفته، حملات مختلف را انجام داده و مدافعان را مطالعه کرده بود.

اکنون قصد داشت تمام توان ارتش خود را وارد میدان کند.

در شب ۲۸ مه ۱۴۵۳، قسطنطنیه منتظر ماند.

سپیده دم حمله نهایی را به همراه می آورد.

سقوط قسطنطنیه

شب ۲۸ مه ۱۴۵۳ مانند هیچ شب دیگری در تاریخ قسطنطنیه نبود.

ارتش عثمانی بیرون از دیوارها باقی مانده بود و برای حمله ای آماده می شد که محمد دوم وعده داده بود با طلوع خورشید آغاز خواهد شد.

در داخل شهر، مدافعان می دانستند که تقریباً هیچ کاری جز آماده کردن خود برای آنچه صبح به همراه می آورد باقی نمانده است.

فضای داخل قسطنطنیه تحت تأثیر ترس، خستگی و دینداری قرار گرفته بود.

کلیساهای مملو از مردمی بودند که برای نجات شهر دعا می کردند.

سربازان در مواضع خود در امتداد دیوارها مستقر شده بودند و غیرنظامیان در مراسم مذهبی به دنبال آرامش بودند.

امپراتور در میان سربازان و فرماندهان خود حرکت می کرد
و تلاش داشت شجاعت آنان را حفظ کند، هرچند خودش از
خطر عظیمی که با آن روبه رو بودند آگاه بود.

اختلافاتی که در طول محاصره شهر را گرفتار کرده بود،
برای مدتی کنار رفت.

یونانی ها، ژنوایی ها، ونیزی ها و دیگر مدافعان اکنون پشت
همان دیوارها در کنار یکدیگر ایستاده بودند.

هر اختلافی که درباره دین، سیاست یا راهبرد نظامی وجود
داشت، حمله نزدیک عثمانیان را به یک هدف مشترک تبدیل
کرده بود.

در مرکز آخرین دفاع، کنستانتین یازدهم قرار داشت.

او دیگر انتظار واقع بینانه ای نداشت که ارتش بزرگی از
مسیحیان ناگهان بیرون از دیوارها ظاهر شود.

هیچ نیروی امدادی عظیمی از اروپای غربی در راه نبود.

شهر باید از خودش دفاع می کرد.

جوانی جوستینیانی لونگو و سربازانش همچنان از مهم ترین مدافعان شهر بودند.

تجربه و انضباط آن ها کمک کرده بود که ارتش عثمانی نتواند از شکاف های ایجاد شده در دیوارها استفاده کند و کنستانتین تا حد زیادی به توانایی جوستینیانی در فرماندهی دفاع متکی بود.

در بیرون شهر، محمد آخرین آماده سازی های خود را تکمیل می کرد.

سلطان نیروهای خود را در چند موج متوالی تقسیم کرده بود. نیروهای نخست برای خسته کردن مدافعان و ایجاد بی نظمی مورد استفاده قرار می گرفتند.

آرایش های بعدی فشار بر دیوارها را افزایش می دادند.

جائنثارهای نخبه برای مرحله تعیین کننده ذخیره شده بودند.

این حمله یک هجوم بی برنامه نبود.

هدف آن این بود که مدافعان پیش از وارد شدن قدرتمندترین نیروها فرسوده شوند .

پیش از طلوع خورشید در ۲۹ مه، حمله عثمانیان آغاز شد.

موج نخست به سوی دیوارها حرکت کرد.

این نیروهای اولیه، سربازان نخبه ارتش عثمانی نبودند.

هدف آن ها وادار کردن مدافعان به آشکار کردن توان خود،

خسته کردن آنان و حفظ فشار مداوم بود.

مدافعان با آتش متمرکز و پرتابه های خود از بالای دیوارها

پاسخ دادند و نخستین حملات را عقب راندند.

موج دوم عثمانی به دنبال آن وارد میدان شد.

باز هم مدافعان مواضع خود را حفظ کردند.

نبرد هر لحظه وحشیانه تر می شد و سربازان برای قطعات

باریکی از زمین باز در نزدیکی استحکامات می جنگیدند.

عثمانیان مجبور بودند از مناطقی عبور کنند که زیر آتش مدافعان قرار داشت، در حالی که مدافعان از مواضع مرتفع می جنگیدند.

دیوارها هنوز کار خود را انجام می دادند.

هر دفاع موفق یک لحظه دیگر برای بیزانسی ها می خرید.

هر حمله ناموفق عثمانی جان سربازانی را می گرفت.

اما مدافعان با مشکلی روبه رو بودند که تنها با شجاعت قابل حل نبود.

تعدادشان بسیار کم بود.

ارتش عثمانی می توانست سربازان بیشتری را به جلو بفرستد.

مدافعان نمی توانستند تلفات خود را جایگزین کنند .

شکاف دروازه سنت رومانوس

توپخانه محمد بخش بزرگی از آتش خود را بر قسمت هایی از دیوار در اطراف دروازه سنت رومانوس متمرکز کرده بود، در نزدیکی دره ای که بعدها با آخرین نبردها ارتباط نزدیکی پیدا کرد.

بمباران خسارت شدیدی ایجاد کرده بود.

دیوارهای عظیم به طور کامل فرو نریخته بودند، اما بخش هایی از آن ها به توده ای از سنگ و خاک شکسته تبدیل شده بود.

مدافعان پشت مناطق آسیب دیده موانع اضطراری ساخته بودند و تلاش می کردند خط دوم مقاومت ایجاد کنند.

این دقیقاً همان نوع دفاع موقتی بود که جوستینیانی برای آن آماده شده بود.

مشکل این بود که حمله عثمانی برای استفاده از خسارت های انباشته طراحی شده بود.

مدافعان بارها شکاف ها را تعمیر کرده بودند، اما هر تعمیر در حالی انجام شده بود که توپخانه عثمانی همچنان شلیک می کرد.

حمله نهایی اکنون دقیقاً بر جایی متمرکز شده بود که دفاع در آن ضعیف تر بود .

آخرین سنگر جوستینیانی

جوستینیانی و افرادش در خطرناک ترین بخش دیوار می جنگیدند.

در بخش بزرگی از نبرد، حضور او حیاتی بود.

نیروهایش در مناطقی که مدافعان بیشترین فشار را تحمل می کردند، مقاومت منظم و منسجمی ارائه می دادند.

سپس جوستینیانی زخمی شد.

جزئیات مربوط به چگونگی زخمی شدن او در منابع مختلف متفاوت است و روایت های متأخر گاهی عقب نشینی او را به لحظه ای نمایشی از خیانت تبدیل کرده اند.

واقعیت ظاهراً پیچیده تر بود.

او زخمی جدی برداشته بود و وضعیت جسمانی اش ادامه جنگ را برایش بسیار دشوار کرده بود.

سرانجام جوستینیانی را از میدان نبرد خارج کردند.

خروج او ضربه ای سنگین به روحیه مدافعان بود.

کنستانتین به شدت به او وابسته بود.

سربازان تحت فرمان او نیز به حضورش متکی بودند.

اکنون مدافعان باید بدون یکی از باتجربه ترین فرماندهان میدان نبرد خود در برابر آخرین حمله عثمانیان مقاومت می کردند.

پیشروی جاننثارها

محمد اکنون نیروهای نخبه ای را که در ذخیره نگه داشته بود وارد میدان کرد.

جاننثارها به سوی بخش های تضعیف شده دیوار پیش رفتند.

آن ها از آموزش دیده ترین سربازان نظام نظامی عثمانی بودند.

برخلاف موج های نخست حمله که هدف اصلی شان خسته کردن مدافعان بود، جاننثارها برای ایجاد شکاف نهایی فرستاده شده بودند.

شدت نبرد افزایش یافت.

سربازان عثمانی از بخش های آسیب دیده استحکامات بالا می رفتند، در حالی که مدافعان تلاش می کردند آن ها را عقب برانند.

مدافعان همچنان با شدت می جنگیدند.

برای مدتی کوتاه، نتیجه هنوز نامعلوم بود.

سپس عثمانیان موفق به ایجاد شکاف شدند.

چندین سرباز عثمانی توانستند به مواضعی در داخل نظام دفاعی بیرونی برسند.

پس از نفوذ به خطوط دفاعی، وضعیت تاکتیکی بلافاصله تغییر کرد.

یک دیوار تنها تا زمانی می توانست از یک شهر محافظت کند که سالم باقی بماند.

هنگامی که ارتش مهاجم از یک شکاف عبور می کرد، مدافعان مجبور بودند در داخل استحکامات خودشان بجنگند.

پرچم عثمانی

یکی از مشهورترین روایت های مربوط به حمله نهایی، داستان برافراشته شدن پرچم های عثمانی بر فراز دیوارهاست.

هرچند روایت های متأخر ترتیب دقیق رویدادها را پررنگ تر و گاه افسانه ای کرده اند، تردیدی نیست که سربازان عثمانی سرانجام خود را در داخل دفاع شهر مستقر کردند. پس از این اتفاق، سد روانی ای که هفته ها از قسطنطنیه محافظت کرده بود شکسته شد.

شهر دیگر صرفاً در محاصره نبود.

شهر در حال تصرف شدن بود.

برخی مدافعان تلاش کردند در مواضع ثانویه دوباره سازمان پیدا کنند.

برخی دیگر به سمت داخل شهر عقب نشستند.

هشدار به سرعت در سراسر شهر پخش شد.

ارتش عثمانی از شکاف ها وارد شهر می شد .

آخرین نبرد کنستانتین یازدهم

کنستانتین یازدهم حاضر نشد شهر را ترک کند.

آخرین لحظات زندگی امپراتور بیزانس همچنان از مشهورترین و در عین حال نامطمئن ترین رویدادهای تمام فتح قسطنطنیه هستند، زیرا منابع معاصر جزئیات متفاوتی ارائه می کنند.

با این حال، تصویر کلی روشن است.

هنگامی که نیروهای عثمانی از خطوط دفاعی عبور کردند، کنستانتین به سوی میدان نبرد رفت.

گروهی کوچک از مردان همراه او بودند و او در آخرین دفاع مشارکت کرد.

او معنای شکسته شدن خطوط دفاعی را می دانست.

اگر شهر سقوط می کرد، امپراتوری بیزانس عملاً از میان می رفت.

هیچ پایتخت دومی وجود نداشت که در انتظار باشد.

هیچ ارتش بزرگ بیزانسی دیگری پشت قسطنطنیه قرار نداشت.

هیچ شهر بزرگ امپراتوری دیگری باقی نمانده بود که بتواند دولت روم شرقی را حفظ کند.

کنستانتین در کنار مدافعان جنگید، در حالی که نیروهای عثمانی عمیق تر وارد شهر می شدند.

سپس در آشوب نبرد نهایی ناپدید شد.

جسد او هرگز با اطمینان کامل شناسایی نشد.

روایت های متأخر ادعا کردند که امپراتور پیش از مرگ نشان های سلطنتی خود را از تن خارج کرده بود تا شناخته نشود.

روایت های دیگری نیز درباره دفن مخفیانه جسد او یا بازگشت احتمالی او در آینده شکل گرفت.

این داستان ها بخشی از افسانه ای هستند که پیرامون آخرین امپراتور بیزانس شکل گرفت.

آنچه می توان با اطمینان بیشتری گفت ساده تر و تراژیک تر است.

کنستانتین یازدهم در جریان تصرف شهر توسط عثمانیان کشته شد.

او آخرین امپراتور بیزانس بود.

با مرگ او، تداوم سیاسی امپراتوری بیزانس نیز پایان یافت.

قسطنطنیه سقوط می کند

با ورود نیروهای عثمانی به شهر، مقاومت سازمان یافته شروع به فروپاشی کرد.

برخی مدافعان همچنان می جنگیدند.

برخی دیگر تلاش کردند خود را به کشتی های بندر برسانند.

غیرنظامیان در خیابان ها فرار می کردند.

سربازان عثمانی در سراسر شهر پراکنده شدند.

پیامدها هولناک بود.

ارتش های قرون وسطایی معمولاً شهری را که پیش از حمله از تسلیم شدن خودداری کرده بود، مستحق غارت می دانستند.

بنابراین فتح قسطنطنیه با کشتار، به بردگی گرفتن مردم و غارت همراه شد.

کلیساها و خانه های خصوصی مورد هجوم قرار گرفتند.

خانواده ها از یکدیگر جدا شدند.

اشیای ارزشمند مصادره شدند.

ایاصوفیه یکی از مهم ترین مکان هایی بود که سربازان عثمانی به آن رسیدند.

این بنا نزدیک به هزار سال کلیسای جامع بزرگ قسطنطنیه بود.

اکنون سربازان عثمانی وارد آن شده بودند.

پایتخت بیزانس سقوط کرده بود و پرچم های عثمانی بر فراز شهر به اهتزاز درآمده بودند .

ورود محمد به قسطنطنیه

محمد بلافاصله همراه نخستین سربازانی که وارد شهر شدند به داخل نرفت.

سلطان بیرون از شهر باقی ماند تا نیروهایش مواضع خود را تثبیت کنند و مقاومت کاهش یابد.

تنها زمانی که مطمئن شد شهر عملاً تحت کنترل عثمانیان قرار گرفته است وارد آن شد.

ورود او هم جنبه تشریفاتی داشت و هم سیاسی.

محمد بیش از بیست و یک سال نداشت، اما کاری را انجام داده بود که فرمانروایان عثمانی پیش از او تلاش کرده و شکست خورده بودند.

او قسطنطنیه را فتح کرده بود و اکنون شهر از آن او بود.

روایت ها از ورود او به شهر و حرکتش به سوی ایاصوفیه سخن می گویند، جایی که واقعیت سیاسی جدید را به رسمیت شناخت.

اینکه تمام جزئیات روایت های سنتی دقیق باشند مسئله دیگری است.

اما معنای نمادین این اتفاق انکارناپذیر است.

کلیسای جامع بزرگ امپراتوران بیزانس اکنون به مهم ترین نماد شهری تبدیل شده بود که محمد فتح کرده بود.

سلطان تنها یک ارتش را شکست نداده بود.

او پایتختی را تصرف کرده بود که نماینده یکی از طولانی ترین سنت های سیاسی در تاریخ اروپا و خاور نزدیک بود.

ایاصوفیه به یکی از نمادهای تعیین کننده فتح تبدیل شد.

این کلیسا در دوران امپراتور ژوستینیان در قرن ششم ساخته شده بود و تا زمانی که محمد وارد آن شد، نزدیک به نهصد سال در قلب قسطنطنیه قرار داشت.

برای مردم بیزانس، این بنا مرکز معنوی امپراتوری بود.

برای محمد، اکنون به یک دارایی امپراتوری تبدیل شده بود.

ساختمان به مسجد تبدیل شد.

اما این تنها یک تغییر مذهبی نبود.

این اقدام همچنین بیانیه ای درباره حاکمیت بود.

سلطان اعلام می کرد که نمادهای سیاسی و مذهبی امپراتوری قدیم اکنون در امپراتوری جدید ادغام شده اند.

در عین حال، محمد همه چیزهایی را که با آن ها روبه رو شد صرفاً نابود نکرد.

او به سرعت شروع به بررسی این مسئله کرد که قسطنطنیه
تحت حکومت عثمانی چه چیزی می تواند بشود.
شهر بر اثر جنگ و کاهش جمعیت آسیب دیده بود.
اگر سلطان یک پایتخت امپراتوری می خواست، به شهری
زنده و کارآمد نیاز داشت .

نخستین روزهای پس از فتح

پیامدهای فوری فتح آشفته بود.

سربازان به جست و جوی اشیای ارزشمند می پرداختند.

اسیران گردآوری می شدند و ساختمان ها به تصرف درمی آمدند.

جمعیت باقی مانده نگران آینده بود.

محمد سرانجام دستور پایان یافتن غارت بدون کنترل را صادر کرد.

این تصمیم علاوه بر هدف سیاسی، هدفی عملی نیز داشت.

شهری که به طور کامل ویران شده باشد ارزش چندانی برای دولت عثمانی نداشت.

محمد ویرانه نمی خواست، او یک پایتخت می خواست.

بنابراین سلطان از مرحله فتح به مرحله حکومت کردن وارد شد.

جمعیت باید کنترل می شد و نظم عمومی دوباره برقرار می گردید.

نهادهای مذهبی باید سازمان دهی می شدند.

تجارت باید از سر گرفته می شد.

زیرساخت های آسیب دیده شهر نیازمند توجه بودند.

از همه مهم تر، محمد باید قسطنطنیه را دوباره پرجمعیت می کرد.

فتح یک دارایی عثمانی ایجاد کرده بود.

محمد قصد داشت آن را به مرکز یک امپراتوری تبدیل کند .

سرنوشت مردم بیزانس

فتح قسطنطنیه به این معنا نبود که تمام ساکنان مسیحی شهر کشته یا از آنجا رانده شدند.

بخشی از جمعیت به بردگی گرفته شدند، بسیاری در جریان فتح جان باختند و گروهی دیگر گریختند.

با این حال جمعیت قابل توجهی از مسیحیان باقی ماندند و محمد بعدها بازگشت یا اسکان دوباره ساکنان را تشویق کرد. این سیاست با شیوه گسترده تر عثمانیان در مدیریت جمعیت سازگار بود.

سلطان به مردم نیاز داشت.

یک پایتخت به صنعتگران، بازرگانان، کشاورزان، ملوانان، مدیران، دانشمندان، مقام های مذهبی و کارگران نیاز داشت. بنابراین محمد برنامه ای هدفمند برای اسکان دوباره جمعیت آغاز کرد.

افرادی از مناطق مختلف قلمرو عثمانی به شهر منتقل شدند.

مسیحیان یونانی به بازگشت تشویق شدند.

جوامع یهودی نیز بخشی از جمعیت رو به رشد شهر شدند.

مسلمانان نیز به تعداد بیشتری در شهر سکونت یافتند.

با گذشت زمان، شهر به پایتختی امپراتوری و به شکلی

چشمگیر متنوع تبدیل شد.

بنابراین نابودی پایتخت بیزانس با ساختن نظم سیاسی جدیدی

در همان فضای شهری دنبال شد .

پایان امپراتوری بیزانس

فتح قسطنطنیه اغلب لحظه پایان امپراتوری بیزانس توصیف می شود.

از نظر سیاسی، این توصیف درست است.

امپراتوری دیگر پایتخت، حکومت مرکزی یا فرمانروایی نداشت که بتواند دولت بیزانس را حفظ کند.

بخش هایی از حکومت بیزانس در خارج از قسطنطنیه باقی مانده بودند.

برخی از آن ها برای مدتی کوتاه پس از سقوط شهر دوام آوردند، مهم ترین آن ها دسپوت نشین موره بود، اما مرکز سیاسی ای که بیش از هزار سال امپراتوری بیزانس را حفظ کرده بود از میان رفته بود.

آخرین امپراتور مرده بود.

پایتخت امپراتوری اکنون متعلق به خاندان دیگری بود.

دولت روم در شرق به پایان رسیده بود.

اما تأثیر فرهنگی آن ناپدید نشد.

دانشمندان یونانی، نسخه های خطی، سنت های مذهبی، سبک های هنری و اندیشه های سیاسی همچنان بر جهان مدیترانه تأثیر گذاشتند.

خود محمد نیز به این میراث علاقه عمیقی پیدا کرد.

فاتح قسطنطنیه اکنون آماده می شد تا به امپراتور آن تبدیل شود.

سلطان جوان می دانست که تصرف قسطنطنیه تنها آغاز کار است.

یک امپراتوری نمی توانست از شهری ویران اداره شود. بنابراین محمد برنامه ای بلندپروازانه برای بازسازی پایتخت آغاز کرد.

مساجد، مدارس، بازارها، کارگاه ها، ساختمان های اداری، جاده ها و زیرساخت های عمومی به تدریج چهره شهر را تغییر دادند.

او نهادهایی را ایجاد کرد که برای تبدیل قسطنطنیه به مرکز حکومت عثمانی ضروری بودند.

این شهر در کاربرد عثمانی به تدریج با نام کوستانتینیه شناخته شد، در حالی که نام استانبول در دوره های بعدی رواج بیشتری پیدا کرد.

سلطان همچنین جمعیت مسیحی ارتدوکس را سازمان دهی دوباره کرد.

یک پاتریارک ارتدوکس منصوب شد و کلیسا جایگاهی رسمی در نظم سیاسی عثمانی به دست آورد.

این اقدام به محمد اجازه می داد جمعیت مسیحی را از طریق یک سلسله مراتب مذهبی تثبیت شده اداره کند و در عین حال اقتدار نهایی امپراتوری را بر آن حفظ کند.

بنابراین نظام جدید تلاش نکرد تمام نهادهای شهر قدیم را از بین ببرد.

بسیاری از آن ها را در ساختار جدید خود ادغام کرد.

این مسئله به یکی از ویژگی های تعیین کننده حکومت محمد تبدیل می شد .

ادعای محمد بر میراث روم

اهمیت فتح فراتر از سقوط یک شهر مسیحی بود.

محمد بیش از پیش خود را امپراتوری معرفی می کرد که اقتدارش میراث روم را به ارث برده است.

این ادعا شگفت انگیز بود.

خاندان عثمانی از یک دولت کوچک ترکمان در مرزها پدید آمده بود، اما اکنون فرمانروای آن قسطنطنیه را در اختیار داشت، شهری که بیش از هزار سال پایتخت شرقی امپراتوری روم بود.

محمد پیامدهای این اتفاق را درک می کرد، او دیگر فقط سلطان عثمانیان نبود.

می توانست خود را جانشین امپراتورانی معرفی کند که تخت آنان را فتح کرده بود.

علاقه او به تاریخ بیزانس و تمدن کلاسیک در سال های بعد بیش از پیش آشکار شد.

او نسخه های خطی گردآوری کرد، دانشمندان را به خدمت گرفت، از هنرمندان حمایت کرد و با شخصیت هایی از جهان اسلام و اروپا ارتباط برقرار کرد.

جاه طلبی او بنابراین فراتر از گسترش نظامی بود، او می خواست تمدن را به ارث ببرد .

نخستین پیروزی فاتح

فتح قسطنطنیه بزرگ ترین پیروزی دوران جوانی محمد بود، اما برای او پایان راه محسوب نمی شد.

در حقیقت، فتح شهر نقطه ای بود که از آن به بعد جاه طلبی های محمد ابعاد بسیار بزرگ تری پیدا کرد.

او اکنون پایتختی در اختیار داشت که می توانست مرکز یک امپراتوری جهانی باشد.

او ارتشی داشت که توانسته بود یکی از مشهورترین استحکامات جهان را شکست دهد.

او دولتی داشت که از بُسفور تا بالکان و آناتولی امتداد یافته بود.

اما مهم تر از همه، او دیگر مجبور نبود خود را صرفاً به عنوان وارث سلاطین پیشین عثمانی تعریف کند.

او می توانست خود را بنیان گذار مرحله تازه ای از تاریخ عثمانی بداند.

فتح قسطنطنیه محمد را از یک سلطان جوان به یک فرمانروای امپراتوری تبدیل کرده بود.

اما برای درک اینکه او پس از فتح به چه چیزی تبدیل شد، باید از میدان نبرد فاصله بگیریم و به شخصیتی نگاه کنیم که در پشت این پیروزی قرار داشت.

محمد فاتح تنها مردی نبود که یک شهر را فتح کرد.

او فرمانروایی بود که از کودکی برای قدرت آماده شده بود، تخت سلطنت را از دست داده بود، دوباره آن را به دست آورده بود، شکست ها و محدودیت های نسل پیشین را دیده بود و سپس تصمیم گرفته بود نظم سیاسی جدیدی ایجاد کند.

قسطنطنیه نخستین آزمایش بزرگ این جاه طلبی بود.

و اکنون که شهر سقوط کرده بود، مرحله دشوارتر آغاز می شد.

حکومت کردن بر امپراتوری ای که فتح کرده بود.

جهان پس از ۲۹ مه ۱۴۵۳

سقوط قسطنطنیه موجی از شوک را در اروپا و مدیترانه به راه انداخت.

فرمانروایان مسیحی دریافتند که یک مانع راهبردی بزرگ از میان رفته است.

عثمانی‌ها اکنون یکی از مهم‌ترین شهرهای جهان را در اختیار داشتند و به مسیرهای دریایی میان دریای سیاه و مدیترانه دسترسی مستقیم پیدا کرده بودند.

برای برخی اروپاییان، فتح شهر یک فاجعه تلقی شد.

برای دربار عثمانی، این یک پیروزی بود.

برای جمعیت یونانی، این یک فاجعه و آغاز زندگی زیر حکومت امپراتوری جدید بود.

برای ونیز و جنوا، این اتفاق واقعیت سیاسی تازه‌ای ایجاد کرد که باید با آن مذاکره می‌کردند، نه اینکه نادیده‌اش بگیرند.

برای محمد، این چیزی حتی بزرگتر بود.

این فتح ثابت کرد که جاهطلبی‌های او دست‌یافتنی هستند.

او برای تصرف قسطنطنیه حرکت کرده بود.

و موفق شده بود.

اکنون پرسش این بود که قصد دارد تا کجا پیش برود.

پاسخ بهزودی آشکار می‌شد.

فتح، محمد را از یک سلطان جوان به یکی از قدرتمندترین

فرمانروایان قرن پانزدهم تبدیل کرده بود.

اما قسطنطنیه جاهطلبی‌های او را ارضا نکرده بود، بلکه آن‌ها

را بزرگتر کرده بود.

و سال‌های بعد نشان می‌دادند که فتح شهر پایان داستان محمد

نبود.

این آغاز حکومت امپراتوری او بود.

پیروزی‌ای که مشکلی تازه آفرید

فتح قسطنطنیه برای محمد دوم دستاوردی به ارمغان آورده بود که نسل‌ها از فرمانروایان عثمانی از دستیابی به آن ناتوان مانده بودند، اما پیروزی مشکلی نیز ایجاد کرده بود که تنها با ارتش‌ها قابل حل نبود.

شهر فتح شده بود، اما به شدت ضعیف شده بود.

جمعیت آن در طول قرن‌های پیشین به‌طور چشمگیری کاهش یافته بود، بخش‌های بزرگی آسیب دیده یا متروک شده بودند و نهادهای سیاسی‌ای که زمانی قسطنطنیه را مرکز جهان بیزانسی ساخته بودند از میان رفته بودند.

محمد یک پایتخت را فتح کرده بود، اما اکنون باید یک پایتخت می‌ساخت.

این تفاوت برای حکومت او بنیادی بود.

یک فاتح می‌توانست شهری را ویران کند.

یک امپراتور باید آن را به شهری کارآمد تبدیل می‌کرد.

محمد می‌فهمید که ارزش قسطنطنیه دقیقاً در این بود که می‌توانست به چه چیزی تبدیل شود.

موقعیت جغرافیایی آن همچنان استثنایی بود.

شهر بر بسفر فرمان می‌راند و میان دریای سیاه و مدیترانه قرار داشت.

این شهر سرزمین‌های عثمانی در اروپا را به سرزمین‌های آناتولی پیوند می‌داد و به سلطان پایتختی می‌داد که می‌توانست از آن قدرت خود را هم‌زمان در چند جهت گسترش دهد.

بنابراین شهر می‌توانست به تجسمی مادی از جامطلبی‌های محمد تبدیل شود.

بازگرداندن جمعیت

یکی از نخستین وظایف بزرگ محمد، بازگرداندن جمعیت قسطنطنیه بود.

ویرانی‌های ناشی از فتح باعث کاهش شمار ساکنانی شده بود که هنوز در شهر زندگی می‌کردند و بسیاری دیگر نیز در جریان محاصره یا پس از آن گریخته بودند.

یک پایتخت بدون صنعتگران، بازرگانان، کشاورزان، سربازان، دانشمندان، مقامات مذهبی، دریانوردان و مدیران نمی‌توانست دوام بیاورد.

بنابراین محمد سیاست فعالی برای اسکان دوباره جمعیت در پیش گرفت.

مردم از بخش‌های مختلف سرزمین‌های عثمانی به شهر آورده شدند.

مسیحیان یونانی بازگشتند و جوامع مسلمان گسترش یافتند.

یهودیان نیز بخشی از جمعیت رو به رشد شهر شدند.

جوامع ارمنی نیز تشویق شدند که در پایتخت ساکن شوند و در توسعه تجاری و فرهنگی آن نقش داشتند.

تا اواخر قرن پانزدهم، قسطنطنیه به شهری عثمانی، چندقومیتی و چنددینی تبدیل می‌شد، نه صرفاً بازمانده‌ای از پایتخت بیزانس.

این روند عمدی بود.

محمد نمی‌خواست شهر به یادمانی از یک امپراتوری شکست‌خورده تبدیل شود.

او می‌خواست این شهر پایتخت امپراتوری خودش باشد.

این دگرگونی دهه‌ها طول می‌کشید، اما مسیر کلی آن تقریباً بلافاصله پس از فتح مشخص شده بود.

کلیسای ارتدوکس

محمد همچنین می‌دانست که جمعیت مسیحی باید در نظم سیاسی جدید ادغام شود.

حکومت امپراتوری بیزانس از میان رفته بود، اما کلیسای ارتدوکس همچنان نهادی مهم بود.

محمد به جای آنکه تلاش کند این نهاد را نابود کند، آن را زیر حاکمیت عثمانی سازمان‌دهی دوباره کرد و یک پاتریارک ارتدوکس را در قسطنطنیه به رسمیت شناخت.

این امر به جمعیت مسیحی یک مرجع دینی رسمی می‌داد، در حالی که پاتریارک در برابر سلطان مسئول بود. این ترتیب از نظر سیاسی سودمند بود.

محمد می‌توانست بر جمعیت بزرگی از مسیحیان حکومت کند، بدون آنکه مجبور باشد تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی آنان را مستقیماً زیر اداره عثمانی قرار دهد.

رهبران مذهبی می‌توانستند بسیاری از امور مربوط به ازدواج، آموزش، ارث و سازمان اجتماعی را اداره کنند، در حالی که حاکمیت دولت عثمانی را به رسمیت می‌شناختند. بنابراین فاتح، به مدیر یک امپراتوری متنوع تبدیل می‌شد. این کار به مجموعه مهارت‌هایی متفاوت از مهارت‌های لازم در میدان نبرد نیاز داشت.

ساختن پایتخت جدید

برنامه بازسازی محمد بلندیروازانه بود.

او ساخت نهادهای مذهبی، بازارها، ساختمانهای اداری، تأسیسات عمومی و کاخها را سفارش داد.

یکی از نخستین پروژههای بزرگ، ساخت کاخی بود که بعدها به کاخ قدیمی معروف شد و پس از آن مجموعه کاخی ساخته شد که سرانجام به توپکاپی تبدیل شد.

او همچنین مجموعه مسجد بزرگی را بنیان گذاشت که بعدها به مجموعه فاتح شهرت یافت.

این مجموعه کارکردهای مذهبی، آموزشی، خیریه و تجاری را در خود ترکیب می کرد و نشان می داد که سلطان درک کرده بود معماری می تواند هم برای سازماندهی یک پایتخت امپراتوری به کار رود و هم برای بزرگداشت فرمانروای آن. بازسازی همچنین نکته مهمی درباره سلیقه محمد نشان می داد.

پایتخت جدید عثمانی با کنار گذاشتن همه چیزهایی که پیش از آن وجود داشت ساخته نشد.

سنت‌های عثمانی، ایرانی، اسلامی و بیزانسی در شهر در حال توسعه با یکدیگر ترکیب شدند.

محمد دریافت که فتح قسطنطنیه میراث فرهنگی‌ای را در اختیار او قرار داده است که بیش از آن ارزش داشت که نابود شود، بنابراین تصمیم گرفت آن را از آن خود کند.

كاخ و سلطان

كاخ در مركز اين دگرگونی قرار داشت كه برای محمد، كاخ صرفاً يك اقامتگاه نبود.

كاخ جایی بود كه قدرت امپراتوری از آنجا سازمان‌دهی می‌شد.

مقامات در آنجا منصوب می‌شدند.

فرستادگان خارجی در آنجا پذیرفته می‌شدند.

تصمیم‌های مربوط به جنگ، مالیات، دیپلماسی، دین و اداره کشور در آنجا گرفته می‌شد.

بنابراین كاخ به تبدیل اقتدار شخصی سلطان به یک نظام حکومتی کمک می‌کرد.

این مسئله به‌ویژه مهم بود، زیرا محمد از نخستین دوران سلطنت خود آموخته بود كه وابستگی بیش از اندازه سلطان به نخبگان سیاسی سالخورده چقدر می‌تواند خطرناك باشد.

او می‌خواست دربار ارتباط نزدیکتری با شخص خودش داشته باشد.

او می‌خواست نهادهای حکومت در خدمت سلطان باشند، نه اینکه بر او سایه بیندازند.

و می‌خواست امکان تبدیل شدن خاندان‌های قدرتمند به مراکز مستقل قدرت سیاسی را کاهش دهد.

سرنوشت چانداری خلیل پاشا

نمادین‌ترین نمونه از عزم محمد برای تثبیت اقتدار خود، سرنوشت صدر اعظم، چانداری خلیل پاشا، بود.

خلیل در دوران حکومت مراد دوم یکی از قدرتمندترین مردان دولت عثمانی بود.

در نخستین به سلطنت رسیدن محمد، او نقش مهمی در بازگرداندن مراد به قدرت ایفا کرده بود.

او نماینده یک نظم سیاسی قدیمی‌تر بود که در آن دولت مردان باتجربه نفوذ قابل توجهی بر جهت حکومت داشتند.

محمد بیش از پیش این نفوذ را تهدیدی برای خود می‌دانست.

اندکی پس از فتح قسطنطنیه، چانداری دستگیر و اعدام شد.

اهمیت این رویداد بسیار فراتر از حذف یک فرد بود.

این اتفاق نابودی یکی از قدرتمندترین خاندان‌های سیاسی

قدیمی عثمانی را رقم زد و نشان داد سلطان جوانی که زمانی

تحت الشعاع مشاوران خود قرار داشت، اکنون حاضر است حتی بانفوذترین دولتمرد امپراتوری را نیز از میان بردارد. موازنه قدرت تغییر کرده بود.

سلطان کاملاً در رأس امور قرار داشت.

حکومت محمد بیش از پیش بر مردانی تکیه می‌کرد که اقتدارشان مستقیماً از او می‌آمد، نه از خاندان‌های اشرافی تثبیت‌شده.

این امر به ایجاد ساختار امپراتوری بسیار متمرکزی کمک کرد که فرمانروایان بعدی آن را به ارث بردند.

محمد و میراث روم

دگرگونی قسطنطنیه همچنین نگاه محمد به خودش را تغییر داد.

او پایتخت امپراتوری روم شرقی را فتح کرده بود.

پرسش آشکار این بود که این امر او را چه می‌کرد.

محمد بیش از پیش خود را فرمانروایی با میراثی امپراتوری معرفی می‌کرد که فراتر از دودمان عثمانی امتداد داشت.

علاقه او به تاریخ روم و بیزانس واقعی بود و دربارش هم از چهره‌های جهان فکری اروپا و هم از دانشمندان جهان اسلام استقبال می‌کرد.

حمایت او از هنرمندان ایتالیایی به‌ویژه گویاست.

محمد هنرمندان اروپایی را به کار گرفت و به نقاشی پرتره در دوره رنسانس علاقه نشان داد.

نقاش ونیزی، جنتیله بلینی، سرانجام به قسطنطنیه آمد و پرتره مشهور سلطان را پدید آورد.

محمد همچنین از مدال‌سازان ایتالیایی حمایت می‌کرد که
آثارشان او را در سنت امپراتوران بزرگ روم و بیزانس
نشان می‌داد.

این فقط تحسین هنر خارجی نبود.

این زبان سیاسی بود.

محمد می‌خواست جهان بداند که او صرفاً یک پایتخت رومی
را نابود نکرده، بلکه آن را به ارث برده است.

ایده امپراتوری جهانی

بنابراین جاهطلبی‌های سلطان جوان از جاهطلبی‌های فرمانروایان پیش از او بزرگ‌تر می‌شد.

نیاکان او دولت عثمانی را گسترش داده بودند.

محمد یک امپراتوری می‌خواست.

یک امپراتوری در پی مشروعیت بر اقوام، فرهنگ‌ها و سنت‌های تاریخی گوناگون است.

قسطنطنیه محمد به مرکزی تبدیل شد که از آن می‌توانست این چشم‌انداز بزرگ‌تر را دنبال کند.

او در آناتولی سرزمین‌هایی و در سراسر بالکان قلمروهایی در اختیار داشت.

او بر بسفر و قسطنطنیه کنترل داشت.

اما چندین دولت مهم بیزانسی و مسیحی همچنان خارج از کنترل عثمانی بودند.

همچنین دولت‌های قدرتمند مسلمان و فرمانروایان مستقل
آناتولی وجود داشتند که سرزمین‌هایشان خارج از اقتدار
سلطان قرار داشت و باید با آنان برخورد می‌شد.

جهان بیزانسی فراتر از قسطنطنیه

سقوط قسطنطنیه دولت اصلی بیزانس را نابود کرده بود، اما بقایای جهان سیاسی بیزانسی همچنان وجود داشتند.

یکی از مهم‌ترین آن‌ها امپراتوری ترابوزان در ساحل جنوبی دریای سیاه بود.

ترابوزان در سال ۱۲۰۴، پس از آنکه جنگ صلیبی چهارم قسطنطنیه را تصرف کرد، به عنوان دولتی مستقل و بیزانسی شکل گرفته بود.

این امپراتوری بیش از دو قرن جدا از فرمانروایانی که سرانجام قسطنطنیه را بازپس گرفتند، به حیات خود ادامه داده بود.

زمانی که محمد توجه خود را به آن معطوف کرد، ترابوزان تحت فرمان امپراتور داوود کومننوس بود.

بقای آن برای محمد هم یک مشکل راهبردی و هم یک مشکل نمادین بود.

از نظر راهبردی، ترابوزان موقعیتی مهم در دریای سیاه داشت.

از نظر نمادین، این دولت نماینده یکی دیگر از سنت‌های امپراتوری بیزانسی باقی‌مانده بود.

لشکرکشی علیه ترابوزان

در سال ۱۴۶۱، محمد لشکرکشی بزرگی علیه ترابوزان آغاز کرد.

این لشکرکشی نشان داد که فتح قسطنطنیه جاهطلبی‌های امپراتوری او را ارضا نکرده است.

اکنون او به دنبال آخرین دولت بیزانسی باقی‌مانده بود و همزمان اقتدار عثمانی را در سراسر آناتولی تقویت می‌کرد. این لشکرکشی با تسلیم ترابوزان پایان یافت.

آخرین دولت بزرگ امپراتوری بیزانس سقوط کرده بود. جهان سیاسی‌ای که از بحران سال ۱۲۰۴ شکل گرفته بود، اکنون تقریباً به طور کامل جذب عثمانی‌ها شده بود.

قسطنطنیه در سال ۱۴۵۳ سقوط کرده بود.

ترابوزان در سال ۱۴۶۱ به دنبال آن سقوط کرد.

سرزمین‌های باقی‌مانده بیزانس در یونان نیز تقریباً در همین دوره به حکومت عثمانی پیوستند.

برای محمد، این چیزی بیش از یک تصرف سرزمینی دیگر بود.

این گامی دیگر به سوی ساختن امپراتوری‌ای بود که در ذهن داشت.

آناتولی و دولت عثمانی

جامه‌طلبی‌های محمد به سرزمین‌های پیشین بیزانس محدود نمی‌شد.

خود آناتولی همچنان از نظر سیاسی پراکنده بود و چندین امیرنشین ترک، سنت‌های استقلالی داشتند که پیش از گسترش عثمانی وجود داشتند.

سلطان این پراکندگی را یک مشکل می‌دانست.

یک دولت بزرگ امپراتوری نمی‌توانست فرمانروایان قدرتمند مستقلی را تحمل کند که میان استان‌های آن قرار گرفته باشند.

بنابراین محمد روند جذب سرزمین‌های آناتولی در نظام سیاسی عثمانی را ادامه داد.

این روند همیشه از راه جنگ مستقیم انجام نمی‌شد.

دیپلماسی، ازدواج‌های دودمانی، فشار سیاسی، خراج و توافق‌های سیاسی همگی می‌توانستند برای آوردن سرزمین‌ها زیر نفوذ عثمانی به کار روند.

هرگاه لازم بود، محمد از زور استفاده می‌کرد.

نتیجه، تقویت تدریجی اقتدار مرکزی عثمانی در سراسر آناتولی بود.

امپراتوری کم‌کم بیشتر به ساختار یک قدرت قاره‌ای شباهت پیدا می‌کرد تا مجموعه‌ای از سرزمین‌ها که تنها با یک دودمان مرزی به هم پیوند خورده باشند.

اروپا از سلطان جدید می‌ترسد

فتح قسطنطنیه محاسبات سیاسی اروپا را نیز تغییر داده بود.

امپراتوری عثمانی اکنون شهری را در اختیار داشت که دریای سیاه را به جهان مدیترانه متصل می‌کرد و صاحب پایتختی بود که می‌توانست از جاه‌طلبی‌های نظامی و اداری بسیار بزرگ‌تر پشتیبانی کند.

دولت‌های اروپایی اکنون باید با محمد به عنوان یک فرمانروای بزرگ امپراتوری برخورد می‌کردند.

و نیز به‌ویژه اهمیت داشت، زیرا بازرگانان و نیزی منافع تجاری گسترده‌ای در سراسر مدیترانه شرقی داشتند.

تجارت به صلح نیاز داشت و رقابت راهبردی به جنگ نیاز داشت.

این دو واقعیت بارها با یکدیگر برخورد کردند.

درگیری عثمانی و ونیز که پس از آن شکل گرفت، به یکی از
تعیین‌کننده‌ترین کشمکش‌های نظامی سال‌های بعدی حکومت
محمد تبدیل شد.

جنگ با ونیز

درگیری میان عثمانی‌ها و ونیز صرفاً یک جنگ مذهبی نبود.

منافع تجاری در مرکز این درگیری قرار داشتند.

ونیز برای دسترسی به بازارها و بنادر سراسر مدیترانه شرقی وابسته بود.

امپراتوری عثمانی نیز به‌طور فزاینده‌ای همان مسیرها را تحت کنترل خود درمی‌آورد.

هر دو طرف می‌دانستند که هرکس بنادر و جزایر اصلی منطقه را کنترل کند، برتری قابل توجهی خواهد داشت.

بنابراین جنگ هم در خشکی و هم در دریا گسترش یافت.

نیروهای عثمانی به متصرفات ونیز حمله کردند.

ناوگان ونیز تلاش کرد ارتباطات عثمانی را مختل کند.

دژها دست به دست شدند و شهرها به محاصره درآمدند.

این درگیری نشان داد که امپراتوری محمد در حال تبدیل شدن به قدرتی دریایی در کنار یک امپراتوری زمینی است.

سلطان جوانی که روزگاری در برابر دیوارهای قسطنطنیه ایستاده بود، اکنون لشکرکشی‌هایی را در سراسر جهانی امپراتوری و به‌طور فزاینده به‌هم‌پیوسته فرماندهی می‌کرد.

بهر راحتی می‌توان محمد را تنها به عنوان یک فاتح به یاد آورد.

اما همان فرمانروایی که دستور لشکرکشی‌ها در اروپا و آناتولی را صادر می‌کرد، انرژی عظیمی را صرف معماری، دانش، اداره و توسعه شهری می‌کرد.

بازسازی قسطنطنیه یکی از بزرگترین پروژه‌های دوران حکومت او بود.

او نهادهایی ایجاد کرد و از مردمی که در ساختن آن‌ها نقش داشتند حمایت کرد.

دگرگونی تدریجی بود، اما جهت آن غیرقابل انکار بود. قسطنطنیه در حال عثمانی شدن بود.

و امپراتوری عثمانی نیز بیش از پیش حول قسطنطنیه متمرکز می‌شد.

شهری که محمد به عنوان فاتح وارد آن شده بود، به شهری
تبدیل می‌شد که از آنجا به عنوان یک امپراتور حکومت
می‌کرد.

علاقه‌های فکری محمد نیز پس از فتح آشکارتر شدند.

او کتاب گرد می‌آورد و دانشمندان را تشویق می‌کرد به
دربارش بیایند.

محمد به علوم، فلسفه، تاریخ، جغرافیا و ادبیات علاقه داشت.

دربار او سنت‌هایی را که در نقاط مختلف مدیترانه و جهان
اسلام شکل گرفته بودند در کنار یکدیگر گرد می‌آورد.

این محیط فکری کمک می‌کند بفهمیم چرا شخصیت محمد را
نمی‌توان به‌سادگی به یک جنگجو فروکاست.

او می‌توانست در سیاست و جنگ بی‌رحم باشد و در همان
حال کنجکاوی واقعی درباره زبان‌ها، تاریخ، هنر و دانش
نشان دهد.

این تناقض‌ها واقعی بودند.

و در عین حال ویژگی‌های فرمانروایی بودند که او به آن
تبدیل شده بود.

محمد می‌توانست یک دانشمند یونانی را تحسین کند و همزمان
سرزمین یونانی را فتح کند.

می‌توانست یک هنرمند ونیزی را به خدمت بگیرد و همزمان
برای جنگ با ونیز آماده شود.

می‌توانست نهادهای مسیحی را حفظ کند و در همان حال
ایاصوفیه را به مسجد تبدیل کند.

او تلاش نمی‌کرد به جهانی که پیش از فتح وجود داشت
بازگردد.

او می‌کوشید آن جهان را در جهان خودش جذب کند.

گسترش امپراتوری

تا دهه ۱۴۶۰، محمد به دستاوردی خارق العاده رسیده بود. دولت عثمانی کمتر از دو نسل پیش‌تر از بحران آنکارا جان سالم به در برده بود.

اکنون قسطنطنیه، بخش بزرگی از بالکان، سرزمین‌های گسترده‌ای در آناتولی و مواضع مهمی در دریای سیاه را در اختیار داشت.

امپراتوری سلطان در دو قاره گسترده شده بود و تقریباً با همه قدرت‌های سیاسی مهم جنوب شرقی اروپا و مدیترانه شرقی در ارتباط بود.

اما گسترش سرزمینی دشمنان تازه‌ای نیز به همراه داشت.

مجارستان همچنان یک رقیب بزرگ نظامی بود.

و نیز همچنان یک رقیب بزرگ دریایی بود.

پاپ و دیگر قدرت‌های مسیحی با نگرانی فزاینده‌ای به گسترش عثمانی می‌نگریستند.

سیاست مدیترانه شرقی پیچیده‌تر می‌شد.

و در شمال، در امتداد دانوب، منطقه دیگری توجه محمد را به خود جلب می‌کرد.

والاشیا.

در آنجا امپراتوری عثمانی با فرمانروایی روبه‌رو می‌شد که آوازه‌اش سرانجام تقریباً به اندازه خود محمد افسانه‌ای می‌شد. نام او ولاد دراکولا بود.

اما پیش از آنکه این دو مرد دشمن یکدیگر شوند، داستان ولاد باید با پدرش آغاز می‌شد.

این داستان دودمانی بود گرفتار میان مجارستان و امپراتوری عثمانی، پسری که در اسارت عثمانی نگه داشته شد، شاهزاده‌ای که برای به دست آوردن تخت جنگید و نامی که سرانجام به یکی از مشهورترین نام‌ها در تاریخ اروپا تبدیل شد.

مردی که جهان او را با نام دراکولا می‌شناسد، آماده بود وارد داستان محمد شود.

ولاد دراکولا، پسر ازدها

در حالی که محمد دوم قسطنطنیه را به مرکز امپراتوری خود تبدیل می‌کرد، مبارزه دیگری در مرز شمالی جهان عثمانی در جریان بود.

منطقه‌ای که والاشیا نام داشت در موقعیتی خطرناک میان امپراتوری عثمانی و پادشاهی مجارستان قرار گرفته بود. از فرمانروایان آن انتظار می‌رفت میان دو همسایه قدرتمند حرکت کنند، زیرا هر دو خواهان نفوذ بر این امیرنشین بودند.

والاشیا در مقایسه با امپراتوری عثمانی یا مجارستان دولت بزرگی نبود، اما موقعیت جغرافیایی آن اهمیت زیادی به آن می‌داد.

دانوب مرزی مهم میان سرزمین‌های عثمانی و سرزمین‌های شمال‌تر بود و مسیرهای عبوری از والاشیا بالکان را به ترانسیلوانیا و اروپای مرکزی متصل می‌کردند.

فرمانروایی که والاشیا را کنترل می‌کرد می‌توانست مواضع عثمانی در جنوب دانوب را تهدید کند یا به عنوان سپری مفید برای حفاظت از مرز عثمانی عمل کند.

به همین دلیل تخت والاشیا به‌شدت خطرناک بود.

یک شاهزاده نمی‌توانست صرفاً مطابق خواست خود حکومت کند.

او باید خواسته‌های عثمانی، جامطلبی‌های مجارستان، منافع بویارهای محلی، مدعیان رقیب و احتمال دائمی شورش را در نظر می‌گرفت.

در چنین محیطی مردی متولد شد که بعدها با نام ولاد سوم شناخته شد.

سال دقیق تولد او مشخص نیست، اما احتمالاً در حدود سال‌های ۱۴۳۱ یا ۱۴۳۲ متولد شد.

او به خاندان دراکولشتی تعلق داشت که شاخه‌ای از دودمان حاکم باساراب در والاشیا بود.

پدرش ولاد دوم بود که بعدها با نام ولاد دراکول شناخته شد.

همین نام سرانجام یکی از مشهورترین نام‌ها را در تاریخ
اروپا پدید آورد.

ولاد دوم دراکول

ولاد دوم عضو خاندان حاکم والاشیا بود و بخش بزرگی از زندگی سیاسی اولیه خود را صرف تلاش برای تثبیت موقعیتی میان مجارستان و امپراتوری عثمانی کرد.

این مبارزه دشوار بود، زیرا هیچ‌یک از دو قدرت حاضر نبود برای مدت طولانی وجود فرمانروایی کاملاً مستقل در والاشیا را تحمل کند.

ولاد سرانجام با فرقه اژدها ارتباط یافت، سازمانی و سلحشوری مسیحی که پادشاه مجارستان، زیگیسموند، آن را بنیان گذاشته بود.

این فرقه بخشی از فعالیت خود را به دفاع از مسیحیت در برابر گسترش امپراتوری عثمانی اختصاص داده بود.

ارتباط ولاد با این فرقه باعث شد نام دراکول به او داده شود.

در زمینه لاتینی و اروپای غربی، این عنوان با اژدهایی که نماد این فرقه بود ارتباط داشت.

اما در زبان رومانیایی، واژه drac می‌توانست به معنای شیطان نیز باشد و همین مسئله بعدها لایه‌های معنایی بیشتری به این نام افزود.

پس از آن پسرش دراکولئا نامیده شد، که تقریباً به معنای پسر دراکول بود.

این ریشه تاریخی نام دراکولاست و در این داستان هیچ خون‌آشامی وجود نداشت.

این نام اصلی متعلق به یک دودمان واقعی قرن پانزدهم بود و جهان سیاسی پیچیده فرمانروایان مسیحی را بازتاب می‌داد که در مرز امپراتوری عثمانی زندگی می‌کردند.

پدر میان مجارستان و سلطان

موقعیت سیاسی ولاد دوم بیش از پیش دشوار می‌شد.

مجارستان می‌خواست والاشیا در برابر گسترش عثمانی مقاومت کند.

سلطان عثمانی می‌خواست والاشیا اقتدار عثمانی را به رسمیت بشناسد و تعهدات خود را انجام دهد.

ولاد تلاش می‌کرد با تغییر موضع سیاسی خود در زمان‌هایی که شرایط ایجاب می‌کرد، زنده بماند.

این رفتار برای فرمانروایان منطقه غیر عادی نبود.

دولت‌های کوچک اغلب مجبور می‌شدند برای مدتی در برابر یک قدرت بزرگ سر فرود آورند تا بتوانند فشار قدرت بزرگ دیگری را تحمل کنند.

در معنای مدرن، وفاداری اغلب از حفظ دودمان و نگه داشتن تخت سلطنت اهمیت کمتری داشت.

اما برای ولاد دوم، این تصمیم‌ها برای پسرانش پیامدهایی داشت.

دربار عثمانی اعضای خانواده او را تضمین‌های بالقوه‌ای برای وفاداری‌اش می‌دانست.

از جمله این پسران ولاد سوم، که بعدها به «میخکش» مشهور شد، و برادر کوچکترش رادو بودند.

این دو پسر بخشی از دوران جوانی خود را در جهان عثمانی سپری می‌کردند.

این تجربه زندگی هر دوی آن‌ها را شکل می‌داد.

گروگان های عثمانی

در سال ۱۴۴۲، ولاد دوم به دربار عثمانی احضار و پس از متهم شدن به بی وفایی برای مدتی بازداشت شد.

در چارچوب توافق سیاسی ای که پس از آن شکل گرفت، پسرانش ولاد و رادو در اختیار عثمانی ها باقی ماندند.

شرایط دقیق این اتفاق همچنان مورد بحث است، اما اهمیت کلی آن روشن است.

از دو پسر به عنوان تضمین سیاسی استفاده می شد.

انتظار می رفت پدرشان درک کند که سلطان چیزی بسیار ارزشمند در اختیار دارد.

ولاد و رادو بسیار ارزشمند بودند، بنابراین زندانیانی عادی نبودند.

آن ها شاهزادگانی بودند که سرنوشتشان به رفتار پدرشان وابسته بود.

این تجربه آن‌ها را در سنن شکل‌گیری شخصیت با جهان
دربار عثمانی آشنا کرد.

ولاد اداره عثمانی، فرهنگ نظامی، دین و سیاست دربار را
از درون دید.

او همچنین آموخت که امپراتوری چگونه بر دولت‌های
کوچک‌تر اعمال قدرت می‌کند.

رادو، در مقابل، سرانجام ارتباط عمیقی با فرهنگ سیاسی
عثمانی پیدا کرد و بعدها به یکی از مهم‌ترین متحدان محمد در
والاشیا تبدیل شد.

بنابراین دو برادر سرانجام با جهت‌گیری‌های سیاسی بسیار
متفاوتی از اسارت عثمانی بیرون آمدند.

زندانی که امپراتوری را شناخت

سال‌های زندگی ولاد در میان عثمانی‌ها اهمیت زیادی دارند، زیرا مقاومت بعدی او را پیچیده‌تر می‌کنند.

او امپراتوری عثمانی را از فاصله‌ای دور مشاهده نکرده بود. او در درون آن زندگی کرده و آن را به‌طور کامل تجربه کرده بود.

ولاد همچنین شخصاً تجربه کرده بود که قدرت سلطان بر زندگی یک شاهزاده چه معنایی دارد.

این تجربه می‌توانست در او تحسین، ترس، کینه یا ترکیبی از هر سه ایجاد کرده باشد.

هیچ مدرک قابل اعتمادی وجود ندارد که به ما اجازه دهد افکار شخصی ولاد را در آن سال‌ها بازسازی کنیم.

آنچه می‌توان گفت این است که این تجربه شناختی عمیق از جهان سیاسی‌ای به او داد که بعدها با آن جنگید.

وقتی سرانجام در برابر عثمانی‌ها ایستاد، با دشمنی ناشناخته
روبرو نبود.

او آن‌ها را می‌شناخت و روش‌هایشان را می‌دانست.

او اهمیت ترس را می‌فهمید.

و می‌دانست فرمانروایی که ضعیف به نظر برسد، با چه
سرعتی می‌تواند تخت خود را از دست بدهد.

ولاد به کشوری ویران شده بازمی‌گردد

وضعیت سیاسی والاشیا روز به روز خشونت‌آمیزتر می‌شد.

موقعیت ولاد دوم رو به وخامت گذاشت و در سال ۱۴۴۷،

پس از آنکه حمایت مخالفان قدرتمندی را که به جناح

مجارستانی منازعه منطقه‌ای مرتبط بودند از دست داد، کشته

شد.

پسرش میرچا، برادر بزرگتر ولاد سوم، نیز کشته شد.

ولاد ناگهان با این واقعیت روبه‌رو شد که تخت والاشیا صرفاً

یک میراث خانوادگی نیست.

این یک میدان نبرد بود.

گروه‌های رقیب آماده بودند اعضای خاندان حاکم را برای

تثبیت قدرت خود بکشند.

مجارستان نفوذ می‌خواست.

امپراتوری عثمانی نفوذ می‌خواست.

بویارهای محلی نفوذ می‌خواستند.

و هر مدعی تخت سلطنت به پشتوانه نظامی نیاز داشت.

برای ولاد، این آموزش سیاسی بسیار خوشونت‌آمیزتر از هر چیزی بود که در کلاس درس تجربه کرده بود.

نخستین تلاش برای به دست آوردن تخت

در سال ۱۴۴۸، ولاد برای مدت کوتاهی فرمانروای والاشیا شد.

با این حال نخستین حکومت او فقط مدت کوتاهی دوام آورد. او حمایت سیاسی لازم برای حفظ موقعیت خود را نداشت و دشمنانش به سرعت او را از قدرت کنار زدند. این تجربه درس دیگری به او آموخت.

بر حق بودن یک مدعی اهمیتی نداشت، مگر آنکه نیرویی برای دفاع از آن ادعا داشته باشد.

ولاد سال‌ها برای بازپس‌گیری تخت تلاش کرد.

در این دوره، والاشیا همچنان میان حوزه نفوذ مجارستان و عثمانی گرفتار بود.

پادشاهی مجارستان یکی از نیرومندترین ارتش‌های اروپای مرکزی را در اختیار داشت، در حالی که امپراتوری عثمانی

در دوران مراد دوم و سپس محمد دوم به سرعت در حال
گسترش بود.

هیچیک از این دو قدرت نمی توانست و الاشیا را نادیده بگیرد.
شاهزاده ای که طرف اشتباه را انتخاب می کرد می توانست همه
چیز را از دست بدهد.

شاهزاده ای که می توانست میان آن دو تعادل برقرار کند،
می توانست به شدت قدرتمند شود.
ولاد مصمم بود به خانه بازگردد.

بازگشت ولاد

پس از مرگ رقیبش ولادیسلاو دوم در سال ۱۴۵۶، ولاد سوم سرانجام تخت والاشیا را دوباره به دست آورد.

این بار قصد داشت به شیوه‌ای متفاوت حکومت کند.

او شاهد خیانت به پدرش بود.

برادرش را از دست داده بود و سال‌ها شاهد بود که

فرمانروایان رقیب با مخالفان سیاسی نه به عنوان افرادی

برای مذاکره، بلکه همچون دشمنانی که باید نابود شوند رفتار

می‌کنند.

اکنون ولاد قدرت داشت و قصد داشت مطمئن شود که

هیچ‌کس نتواند به‌آسانی آن را از او بگیرد.

یکی از بزرگترین مشکلات داخلی ولاد طبقه بویارهای
والاشیا بود.

بویارها اشراف قدرتمندی بودند که زمین، ثروت، اقتدار
محلی و نفوذ سیاسی را در اختیار داشتند.

حمایت آنها برای هر شاهزاده‌ای ضروری بود، اما
وفاداریشان می‌توانست هرگاه یک مدعی رقیب چشم‌انداز
بهتری پیشنهاد می‌کرد تغییر کند.

ولاد آنها را تهدیدی مستقیم علیه اقتدار متمرکز می‌دید.
بنابراین علیه اشرافی که آنان را بی‌وفا می‌دانست به‌شدت اقدام
کرد.

یکی از مشهورترین داستان‌ها می‌گوید ولاد بویارها را به
ضیافتی دعوت کرد و سپس کسانی را که مسئول مرگ
فرمانروایان پیشین می‌دانست مجازات کرد.

الگوی کلی خشونت علیه مخالفان سیاسی به‌خوبی مستند شده است، هرچند منابع متأخر ابعاد کشتارهای منفرد را اغراق‌آمیز کرده‌اند.

این تمایز مهم است.

ولاد بدون تردید بی رحم بود.

پرسش این نیست که آیا او مخالفان سیاسی خود را می‌کشت. که چنین می‌کرد.

پرسش این است که چند نفر را، دقیقاً تحت چه شرایطی و با چه روش‌هایی می‌کشت.

پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که ارقام عظیمی که در روایت‌های متأخر دیده می‌شوند باید با احتیاط بررسی شوند. یک پژوهش در سال ۲۰۲۵ درباره میخ‌کوبی‌های جمعی ولاد استدلال می‌کند که منابع معاصر و متأخر به‌طور نظام‌مند شمار قربانیان را اغراق کرده‌اند، در حالی که هم‌زمان تأیید می‌کند ولاد واقعاً از میخ‌کوبی و دیگر شکل‌های اعدام جمعی به عنوان ابزارهای ارعاب سیاسی استفاده می‌کرد.

بنابر این ولاد واقعی نه شاهزاده بی‌آزاری بود که در داستان‌های رمانتیک به تصویر کشیده شده و نه لزوماً هیولایی تقریباً فرانسوسی که برخی جزوهای متأخر توصیف کرده‌اند.

او فرمانروایی بی‌رحم در قرن پانزدهم بود که آگاهانه از خشونت نمایشی برای کنترل دشمنانش استفاده می‌کرد.

چرا ولاد ترسناک شد

شهرت ولاد به سرعت گسترش یافت، زیرا مجازات‌هایش برای دیده شدن طراحی شده بودند.

او چیزی را می‌فهمید که فرمانروایان موفق قرون وسطی بارها فهمیده بودند.

ترس می‌توانست به یک سلاح سیاسی تبدیل شود.

یک اعدام خصوصی دشمنی را حذف می‌کرد، اما یک اعدام عمومی می‌توانست صدها نفر را بترساند.

میخ‌کوبی برای این هدف بسیار مؤثر بود، زیرا بدن قربانی می‌توانست برای مدت طولانی در معرض دید باقی بماند و اعدام را به یک پیام تبدیل کند.

ولاد از این روش علیه دشمنان سیاسی، مجرمان و مخالفان خارجی استفاده کرد.

اعدام‌های او جلوه‌های تصادفی جنون نبودند.

آن‌ها بخشی از یک راهبرد سیاسی بودند.

این موضوع آن‌ها را کمتر خشن نمی‌کند.

بلکه آن‌ها را هدفمندتر می‌کند.

خود نمایش اهمیت داشت.

یکی از روشن‌ترین نمونه‌ها در جریان درگیری ولاد با عثمانی‌ها در سال ۱۴۶۲ رخ داد، زمانی که شمار زیادی جسد در اطراف ترگویشته به نمایش گذاشته شد.

روایت‌های معاصر و نزدیک به آن دوره تأیید می‌کنند که سربازان عثمانی با صحنه‌ای هولناک روبه‌رو شدند، هرچند رقم سنتی بیست هزار نفر می‌خکوب‌شده تقریباً به‌طور قطع اغراق‌آمیز است.

تحلیل‌های جدید نشان می‌دهد تعداد واقعی قربانیان می‌خکوب‌شده در جگل مشهور احتمالاً بسیار کمتر بوده، شاید با بررسی انتقادی شواهد موجود حدود هزار و ششصد تا هزار و هفتصد نفر.

این موضوع از اهمیت رویداد نمی‌کاهد.

دشتی که حتی صدها یا هزاران جسد میخکوب شده در آن قرار داشت، سلاح روانی فوق العاده ای می بود.

ولاد می خواست ارتش عثمانی آن را ببیند.

ولاد، مدافع

با این حال، تصویر ولاد صرفاً به عنوان فرمانروایی سادیستی کامل نیست.

او همچنین نماد مقاومت در برابر گسترش عثمانی در منطقه‌ای بود که منابع محدود و گزینه‌های اندکی داشت.

والاشیا قادر نبود در یک جنگ متعارف با امپراتوری عثمانی روبه‌رو شود و انتظار پیروزی داشته باشد.

بنابراین ولاد به یورش‌های تهاجمی، حملات غافلگیرانه، نابودی منابع، جابه‌جایی سریع و ارعاب متکی شد.

او به مواضع عثمانی در آن سوی دانوب حمله می‌کرد و تلاش داشت هزینه حفظ نفوذ عثمانی در والاشیا را تا حد ممکن بالا ببرد.

در سال‌های ۱۴۶۱ و ۱۴۶۲، درگیری او با محمد به‌شدت تشدید شد.

ولاد حاضر نبود سطح کنترلی را که محمد انتظار داشت بپذیرد.

او به سکونتگاه‌ها و استحکامات عثمانی در امتداد دانوب حمله کرد.

او سربازان عثمانی و متحدانشان را کشت، گزارش پیروزی‌هایش را برای متحدان مجار خود فرستاد و تلاش کرد نشان دهد که با موفقیت در برابر سلطان مقاومت می‌کند.

ولاد در نامه‌ای به ماتئاس کوروینوس که به فوریه ۱۴۶۲ مربوط می‌شود، مرگ بیش از بیست هزار مخالف عثمانی و بلغاری را در جریان لشکرکشی خود گزارش کرد.

نسخه‌های باقی‌مانده در ارقام دقیق اختلافاتی دارند، اما این اسناد همچنان شواهد مستقیمی ارائه می‌دهند که ولاد حملات بزرگی در امتداد دانوب انجام می‌داد و آگاهانه خود را به عنوان جنگجویی موفق در برابر عثمانی معرفی می‌کرد.

بنابراین موقعیت سیاسی او پیچیده بود، او فرمانروایی خشن بود.

اما او برای بقای دولت خود نیز می‌جنگید.

هر دو واقعیت می‌توانند هم‌زمان درست باشند.

سلطان متوجه می‌شود

محمد نمی‌توانست اقدامات ولاد را نادیده بگیرد.

امپراتوری عثمانی تازه از فتح قسطنطنیه بیرون آمده بود و در سراسر بالکان اقتدار خود را تحکیم می‌کرد.

سلطان نمی‌توانست اجازه دهد فرمانروایی کوچک در مرزها به قلمرو عثمانی حمله کند، سربازان عثمانی را بکشد و بدون پیامد از انجام تعهداتی که از یک شاهزاده تابع انتظار می‌رفت سر باز زند.

یک جنبه شخصی نیز وجود داشت.

محمد از دوران جوانی ولاد و رادو را می‌شناخت.

او اهمیت سیاسی تخت والاشیا را درک می‌کرد.

همچنین می‌دانست که برادر ولاد، رادو، می‌تواند گزینه‌ای جایگزین باشد.

رادو ارتباط بسیار نزدیک‌تری با جهان سیاسی عثمانی حفظ کرده بود و در دربار سلطان حامیانی به دست آورده بود.

تفاوت میان این دو برادر به‌طور فزاینده‌ای اهمیت پیدا می‌کرد.

ولاد نماینده مقاومت بود.

رادو نماینده سازش با محمد بود.

اکنون سلطان با یک انتخاب روبه‌رو بود.

او می‌توانست تلاش کند با ولاد مذاکره کند یا می‌توانست او را از میان بردارد.

سلطان گزینه دوم را انتخاب کرد.

لشکرکشی سال ۱۴۶۲

در بهار سال ۱۴۶۲، محمد دوم شخصاً یک لشکرکشی بزرگ عثمانی را علیه والاشیا رهبری کرد. این تصمیم مهمی بود.

سلطان یک نیروی کوچک تنبیهی نفرستاد.

او قصد داشت مقاومت ولاد را درهم بشکند و فرمانروایی را جایگزین او کند که اقتدار عثمانی را بپذیرد.

ارتش عثمانی با نیرویی عظیم وارد والاشیا شد، هرچند اندازه دقیق ارتش را نمی‌توان بر اساس منابع باقی‌مانده با اطمینان تعیین کرد.

ولاد می‌دانست که یک نبرد متعارف فاجعه‌بار خواهد بود.

او نمی‌توانست در یک دشت باز بایستد و انتظار داشته باشد ارتش محمد را شکست دهد.

بنابراین راهبردی را در پیش گرفت که خود محیط را به دشمن تبدیل می‌کرد.

والاشیایی‌ها ذخایر غذایی را نابود کردند.

روستاها تخلیه یا متروک شدند.

چاه‌ها می‌توانستند مسموم شوند، دام‌ها دور رانده شوند و

محصولات کشاورزی نابود شوند.

هدف ساده بود.

اگر ارتش عثمانی نمی‌توانست خودش را تغذیه کند، برتری

عددی آن به جای مزیت به بار سنگینی تبدیل می‌شد.

محمد نیروی عظیمی را وارد کشوری کرده بود که ولاد قصد

داشت آن را به سرزمینی متروک تبدیل کند.

جنگ بدون میدان نبرد

این لشکرکشی به جای یک نبرد متعارف به کشمکش بر سر حرکت و جابه‌جایی تبدیل شد.

ارتش عثمانی باید ولاد را پیدا می‌کرد و او را مجبور می‌ساخت وارد یک رویارویی سرنوشت‌ساز شود.

ولاد دقیقاً بر عکس این را می‌خواست.

او می‌خواست متحرک بماند، ناگهان حمله کند و سپس ناپدید شود.

او می‌خواست ارتش محمد هرچه بیشتر در سرزمینی پیشروی کند که غذا و آب در آن روز به‌روز کمیاب‌تر می‌شد.

این نوع جنگ برای یک ارتش بزرگ امپراتوری بسیار دشوار بود.

نیروهای عثمانی می‌توانستند واحدهای والاشیایی را در نبرد باز شکست دهند، اما ولاد قصد نداشت چنین فرصتی به آن‌ها بدهد.

در عوض، او به حاشیه‌های ارتش حمله می‌کرد.

او از شب استفاده می‌کرد، از زمین بهره می‌گرفت، اطلاعات جمع‌آوری می‌کرد و با سرعت حرکت می‌کرد.

لشکرکشی عثمانی در حال تبدیل شدن به جنگی فرسایشی بود.

و سپس ولاد یکی از جسورانه‌ترین حملات زندگی خود را آغاز کرد.

حمله شبانه

در نزدیکی ترگوویشته، ولاد حمله‌ای شبانه به اردوگاه عثمانی انجام داد.

جزئیات دقیق نبرد همچنان مورد بحث است، زیرا روایت‌های باقی‌مانده با یکدیگر تفاوت دارند و نویسندگان متأخر این رویداد را به افسانه‌ای دراماتیک تبدیل کرده‌اند.

آنچه روشن است این است که نیروهای ولاد شبانه وارد اردوگاه عثمانی شدند و پیش از آنکه مجبور به عقب‌نشینی شوند، سردرگمی و تلفات قابل توجهی ایجاد کردند.

هدف ظاهری او رسیدن به خود محمد بود.

اگر سلطان کشته می‌شد، پیامدهای آن برای لشکرکشی عثمانی می‌توانست بسیار عظیم باشد.

ولاد نتوانست محمد را بکشد.

اما این حمله میزان خطری را که شاهزاده والاشیایی ایجاد می‌کرد نشان داد.

ارتش عثمانی تا عمق سرزمین‌های ولاد پیش رفته بود، اما
همچنان در برابر حملات غافلگیرانه آسیب‌پذیر بود.
لشکرکشی هزینهر شده بود.

و سپس محمد با صحنه‌ای روبه‌رو شد که ولاد را در سراسر
تاریخ مشهور می‌کرد.

جنگل میخ کشیده شدگان

هنگامی که نیروهای عثمانی به ترگویشته نزدیک شدند، با منظره هولناکی از اجساد میخکوب شده بر سر چوب‌ها روبه‌رو شدند.

روایت‌های متأخر ارقام بسیار بزرگی ارائه کردند که مشهورترین آن‌ها حدود بیست هزار نفر بود. این رقم را نباید بدون توضیح پذیرفت.

همان‌گونه که پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند، ادعاهای عددی درباره اعدام‌های ولاد به شدت تحت تأثیر اغراق منابع خصمانه یا تبلیغاتی قرار گرفته‌اند.

با این حال، وجود نمایش بزرگی از قربانیان میخکوب شده توسط منابع متعدد، از جمله یکی از شرکت‌کنندگان عثمانی در لشکرکشی، تأیید شده است.

این صحنه دقیقاً برای چنین لحظه‌ای طراحی شده بود.

ولاد می‌خواست سربازان محمد ببینند چه چیزی در انتظار
هرکس است که با او مخالفت کند.

اجساد فقط قربانی نبودند، بلکه پیامی بودند.

پیام این بود که والاشیا، اگر لازم باشد، با وحشت و ترور
مقاومت خواهد کرد.

ارتش عثمانی می‌توانست همچنان پیشروی کند، اما هر سرباز
می‌دانست چه نوع دشمنی در پیش رو منتظر اوست.

تأثیر روانی آن عظیم بود.

با این حال، این نمایش ولاد را نجات نداد.

پیروزی راهبردی محمد

روایت‌های عامه‌پسند متأخر گاهی جنگل می‌خکوب‌شدگان را لحظه‌ای معرفی می‌کنند که محمد چنان وحشت‌زده شد که لشکرکشی را رها کرد و به سمت قسطنطنیه گریخت. واقعیت تاریخی پیچیده‌تر است.

لشکرکشی عثمانی با مشکلات شدید تدارکاتی روبه‌رو شد و تاکتیک‌های ولاد هزینه‌های سنگینی بر آن تحمیل کرده بود. اما محمد صرفاً از ترس جنگ را رها نکرد.

هدف بزرگ‌تر عثمانی کنار زدن ولاد از قدرت بود. برای تحقق این هدف، محمد لزوماً لازم نبود شخصاً ولاد را دستگیر کند.

او به یک فرمانروای جایگزین نیاز داشت.

چنین گزینه‌ای از پیش وجود داشت.

رادو، برادر کوچکتر ولاد، همچنان با جهان عثمانی ارتباط داشت.

محمد اکنون از او به عنوان مدعی جایگزین تخت والاشیا حمایت می‌کرد.

بنابراین جنگ از تلاش مستقیم برای نابودی ارتش ولاد به کشمکش بر سر مشروعیت سیاسی تبدیل شد. و اینجا بزرگترین ضعف ولاد آشکار شد.

رادو زیاروی

رادو، برادر کوچکتر ولاد، بخشی از دوران جوانی خود را در کنار او در اسارت عثمانی گذرانده بود.

اما برخلاف ولاد، رادو رابطه‌ای نزدیک با دربار عثمانی ایجاد کرد و سرانجام به یکی از وابستگان مورد اعتماد عثمانی تبدیل شد.

محمد از ادعای رادو برای حکومت بر والاشیا حمایت کرد. این امر به جنگ داخلی در داخل امپراتورین انجامید.

اشراف والاشیا اکنون با یک انتخاب روبه‌رو بودند.

آنها می‌توانستند همچنان از ولاد حمایت کنند و خطر نابودی به دست امپراتوری عثمانی را بپذیرند.

یا می‌توانستند از رادو حمایت کنند و موقعیت‌های سیاسی خود را زیر نفوذ عثمانی حفظ کنند.

برای بسیاری از آنان، گزینه دوم روزبه‌روز جذاب‌تر می‌شد.

حکومت ولاد همچنین با تلاش‌های بی‌رحمانه او برای متمرکز کردن اقتدار، بسیاری از نخبگان قدرتمند محلی را از خود بیگانه کرده بود.

جنگ او با بویارها قدرت شاهزاده را تقویت کرده بود، اما در عین حال دشمنانی ایجاد کرده بود که اکنون گزینه‌ای جایگزین داشتند.

موقعیت رادو قدرتمندتر شد و موقعیت ولاد تضعیف شد.

سلطان لازم نبود هر سرباز و الاشیایی را نابود کند.

او فقط باید ادامه حکومت ولاد را ناممکن می‌کرد.

ولاد تخت را از دست می‌دهد

تا پایان لشکرکشی، ولاد دیگر موقعیتی امن نداشت.

او به سمت ترانسیلوانیا عقب‌نشینی کرد و از ماتئاس کوروینوس، پادشاه مجارستان، درخواست کمک کرد.

او انتظار داشت یک متحد پیدا کند.

اما در عوض با بحران سیاسی دیگری روبرو شد.

ماتئاس ولاد را بازداشت کرد.

دلایل دقیق این تصمیم با روابط پیچیده میان مجارستان و امپراتوری عثمانی، و همچنین اتهامات و مکاتبات سیاسی مربوط به رفتار ولاد ارتباط داشت.

ولاد سال‌ها در نوعی بازداشت باقی ماند.

شاهزاده‌ای که تمام زندگی خود را برای کنترل والاشیا جنگیده بود، نه با یک ضربه واحد در میدان نبرد، بلکه بر اثر مجموعه‌ای از فشار نظامی، انزوای سیاسی و ظهور یک مدعی رقیب شکست خورده بود.

رادو با حمایت عثمانی به فرمانروای مسلط والاشیا تبدیل شد.

محمد اکنون به هدف خود رسیده بود.

قهرمان یا ستمگر

میراث ولاد سوم تقریباً بلافاصله پیچیده شد.

برای دشمنانش، او یک هیولا بود.

برای برخی از هم‌عصرانش، بی‌رحمی او آن قدر شدید بود که داستان‌هایی درباره‌اش در سراسر اروپا پخش شد، اغلب در قالب جزوه‌های هیجان‌انگیز و اغراق‌آمیز.

برای طرفدارانش و در سنت‌های تاریخی رومانیایی بعدی، او به مدافع کشورش تبدیل شد که در برابر گسترش یک امپراتوری قدرتمند مقاومت کرده بود.

هر دو تصویر عناصری از حقیقت را در خود دارند، اما هیچ‌یک به تنهایی کافی نیست.

ولاد واقعاً در برابر گسترش عثمانی مقاومت کرد.

او واقعاً برای حفظ موقعیت خود و استقلال والاشیا جنگید.

دراکولا همچنین واقعاً مجازات‌های بی‌رحمانه‌ای را در
مقیاسی به کار برد که هم رعایای خودش و هم دشمنانش را
می‌ترساند.

بنابراین ولاد تاریخی فرمانروایی بود که محیط سیاسی
فوق‌العاده خشونت‌آمیزی او را شکل داده بود و او نیز به نوبه
خود آن محیط را خشونت‌آمیزتر کرده بود.

مقاومت او در برابر محمد او را مشهور کرد، اما روش‌هایش
این شهرت را لکه‌دار کرد.

و نامی که از پدرش به ارث برده بود تضمین کرد که
شهرتش بسیار فراتر از قرن پانزدهم باقی بماند.

پسر ازدها

نام دراکولا باقی مانده است، زیرا تاریخ و افسانه را به شکلی کم‌نظیر قدرتمند در هم می‌آمیزد.

پدر ولاد به دلیل ارتباطش با فرقه ازدها دراکول نامیده می‌شد.

بنابراین پسرش دراکولنا نام گرفت.

معنای اصلی آن اساساً پسر دراکول بود.

با گذشت زمان، نام معانی دیگری نیز پیدا کرد.

واژه رومانیایی drac می‌توانست به معنای شیطان باشد و

نویسندگان خارجی که داستان‌هایی درباره بی‌رحمی ولاد

می‌شنیدند، این نام را برای تصویری که می‌ساختند بسیار

مناسب می‌دیدند.

قرن‌ها بعد، برام استوکر دراکولا را به یک خون‌آشام تخیلی

تبدیل کرد.

آن شخصیت خیالی فقط ارتباطی دور با ولاد سوم دارد.

دراکولای تاریخی یک شاهزاده و سربازی شناخته شده بود.
او بازمانده‌ای سیاسی، فرمانروایی که با یک امپراتوری
جنگید و مردی با توانایی خشونت خارق‌العاده بود.
خون‌آشام به ادبیات تعلق داشت، اما پسر اردها به تاریخ تعلق
داشت.

دو شاهزاده

بنابراین درگیری میان ولاد و رادو بیش از مبارزه‌ای میان دو برادر بود.

این درگیری نماینده دو آینده احتمالی برای والاشیا بود.

ولاد باور داشت بقا به مقاومت نیاز دارد.

رادو باور داشت بقا به همکاری با امپراتوری عثمانی وابسته است.

این تفاوت فقط شخصی نبود، بلکه راهبردی بود.

رویکرد ولاد مستلزم آن بود که والاشیا پیامدهای رویارویی دائمی با دولتی بسیار قدرتمندتر را تحمل کند.

رویکرد رادو مستلزم آن بود که والاشیا برتری عثمانی را در برابر بقای سیاسی بپذیرد.

محمد رادو را ترجیح می‌داد زیرا رادو چیزی را ارائه می‌کرد که ولاد نمی‌توانست.

قابل پیش‌بینی بودن.

فرمانروایی که به سلطان وفادار بود برای امپراتوری عثمانی
بسیار ارزشمندتر از فرمانروایی بود که دائماً به قلمرو
عثمانی حمله می‌کرد.

در آن لحظه، محمد پیروز شده بود.

اما داستان ولاد هنوز تمام نشده بود.

سال‌ها بعد، او دوباره به کشمکش سیاسی در والاشیا
باز می‌گشت.

فصل پایانی زندگی او بار دیگر با جنگ گره می‌خورد.

و بار دیگر، سرنوشت یک امیرنشین کوچک با جاه‌طلبی‌های
امپراتوری‌های بزرگتر درهم می‌آمیخت.

اما پیش از آن، محمد دوم به گسترش فتوحات خود ادامه
می‌داد.

سلطان قسطنطنیه را فتح کرده بود.

او چالش ولاد را شکست داده بود.

او دولت عثمانی را به یک قدرت امپراتوری تبدیل کرده بود.

اما هنوز سال‌های بسیاری از جنگ در پیش داشت.

و بزرگ‌ترین جام‌طلبی‌های او با فتح یک شهر به پایان

نرسیده بود.

سال‌های پایانی فاتح

شکست ولاد پایان جاه‌طلبی‌های نظامی محمد دوم نبود.

تا دهه ۱۴۶۰، سلطان عثمانی بسیار فراتر از هدف فوری‌ای رفته بود که آغاز حکومتش را تعریف کرده بود.

قسطنطنیه به‌طور کامل در دست عثمانی بود، سرزمین‌های امپراتوری بیزانس باقی‌مانده در حال جذب شدن بودند و سلطان بیش از پیش توجه خود را به تحکیم آناتولی و گسترش نفوذ عثمانی در سراسر بالکان و دریای سیاه معطوف می‌کرد.

محمد می‌دانست فتح سرزمین فقط یکی از مراحل گسترش امپراتوری است.

هر فتحی مشکل دیگری ایجاد می‌کرد.

سرزمین‌های تازه به دست آمده باید اداره می‌شدند، مالیات‌ها باید سازمان می‌یافتند، پادگان‌های نظامی باید مستقر می‌شدند،

جاده‌ها و دژها باید تأمین می‌شدند و نخبگان سیاسی محلی باید وارد نظام عثمانی می‌شدند.

بنابراین حکومت او به دوره‌ای از دولت‌سازی مداوم در کنار جنگ دائمی تبدیل شد.

این یکی از دلایلی بود که حکومت محمد برای تاریخ بعدی امپراتوری عثمانی چنین اهمیت زیادی داشت.

او فقط سرزمین به ارث رسیده از پیشینیانش را بزرگتر نکرد.

او ساختار سیاسی آن سرزمین را از نو سازمان داد و اقتدار حکومت مرکزی را تقویت کرد.

امپراتوری عثمانی و ونیز

یکی از سرسخت‌ترین مخالفان محمد در این دوره ونیز بود.

رابطه میان دو قدرت پیچیده بود، زیرا در حالی که برای کنترل مدیترانه شرقی با یکدیگر رقابت می‌کردند، به یکدیگر نیز نیاز داشتند.

بازرگانان ونیزی به دسترسی به سرزمین‌های عثمانی وابسته بودند و امپراتوری عثمانی نیز از فعالیت تجاری بازرگانان ونیزی سود می‌برد.

در همان حال، ونیز بنادر و جزایر مستحکمی در اختیار داشت که محمد آن‌ها را موانعی در برابر گسترش عثمانی می‌دانست.

این رقابت سرانجام به جنگ آشکار تبدیل شد.

جنگ عثمانی و ونیز از سال ۱۴۶۳ تا ۱۴۷۹ ادامه یافت و در سراسر بالکان و اثره گسترش پیدا کرد.

ارتش‌های عثمانی در خشکی می‌جنگیدند و ناوگان‌های ونیزی تلاش می‌کردند ارتباطات دریایی عثمانی را مختل کنند.

جنگ پرهزینه و طولانی بود، اما به تدریج موقعیت عثمانی را تقویت کرد.

فتح اوبه در سال ۱۴۷۰ اهمیت ویژه‌ای داشت.

این جزیره که عثمانی‌ها آن را اغریبوز می‌نامیدند، یکی از مهم‌ترین متصرفات ونیز در اژه بود.

تصرف آن قدرت رو به رشد نیروی دریایی عثمانی را نشان داد و تأیید کرد که محمد در حال ساختن امپراتوری‌ای بود که می‌توانست با قدرت‌های بزرگ دریایی اروپا بجنگد، نه اینکه فقط از سواحل خود دفاع کند.

نیروهای عثمانی همچنین کنترل خود را در امتداد ساحل آلبانی گسترش دادند.

هنگامی که سرانجام در سال ۱۴۷۹ صلح برقرار شد، ونیز مجبور شد تخفیر موازنه قدرت را بپذیرد.

محمد چیزی مهم‌تر از یک پیروزی در یک میدان نبرد به دست آورده بود.

او ثابت کرده بود که امپراتوری عثمانی می‌تواند با یکی از باتجرب‌ترین جمهوری‌های دریایی اروپا رقابت کند.

دریای سیاه

جامطلبی‌های محمد به سمت شمال نیز امتداد داشت.

دریای سیاه از دیرباز با شبکه‌های تجاری بیزانسی، جنوایی، ونیزی و محلی ارتباط داشت.

پس از فتح قسطنطنیه، محمد می‌خواست دریای سیاه را به حوزه‌ای تحت کنترل عثمانی تبدیل کند.

این هدف به چیزی بیش از تصرف سرزمین‌های بیزانسی نیاز داشت.

جنوایی‌ها مستعمرات و مراکز تجاری مهمی در امتداد ساحل دریای سیاه داشتند.

خانات کریمه نیز منافع سیاسی مستقل خود را دنبال می‌کرد.

دولت‌های مهم ساحلی منطقه نیز فرمانروایان و شبکه‌های تجاری خود را داشتند.

محمد شروع کرد به کاهش نظام‌مند این نفوذهای رقیب.

فتح ترابوزان در سال ۱۴۶۱ پیش‌تر کنترل یکی از مهم‌ترین مراکز سابق بیزانس در ساحل جنوبی را به عثمانی‌ها داده بود.

لشکرکشی‌های بعدی اقتدار عثمانی را در منطقه دریای سیاه تقویت کردند.

این روند بار دیگر نشان داد که محمد به صورت نظام‌های راهبردی فکر می‌کرد.

او قسطنطنیه را یک شهر منزوی نمی‌دید، بلکه آب‌های پیرامون آن را می‌دید.

او ترابوزان را یک پادشاهی منزوی نمی‌دید، بلکه دریای سیاه را می‌دید.

همان ذهنیت راهبردی که به او در منزوی کردن قسطنطنیه کمک کرده بود، اکنون در سراسر منطقه‌ای جغرافیایی عظیم به کار گرفته می‌شد.

چالش آق‌قویونلو و محمد

بزرگ‌ترین تهدید نظامی برای اقتدار محمد در آناتولی سرانجام از سوی آق‌قویونلو پدید آمد، اتحادیه‌ای قدرتمند از ترکمانان که تحت رهبری اوزون حسن قدرت گرفته بود. اوزون حسن بخش‌های بزرگی از آناتولی شرقی و ایران را کنترل می‌کرد و جاه‌طلبی‌هایی داشت که او را مستقیماً با منافع عثمانی در تعارض قرار می‌داد. این رقابت در دهه ۱۴۶۰ به‌طور فزاینده‌ای جدی شد. محمد نمی‌توانست اجازه دهد قدرتی مستقل با چنین ابعادی بر آناتولی شرقی مسلط شود. چنین دولتی می‌توانست قلمرو عثمانی را تهدید کند، وفاداری فرمانروایان آناتولی را مختل سازد و حتی دشمنان عثمانی را در مناطق دیگر تشویق کند. دیپلماسی نتوانست مشکل را حل کند. دو قدرت برای جنگ آماده شدند.

نبرد اوتلوق‌بلی

در سال ۱۴۷۳، ارتش‌های عثمانی و آق‌قویونلو در اوتلوق‌بلی با یکدیگر روبه‌رو شدند.

پیروزی عثمانی در این نبرد یکی از مهم‌ترین نبردهای سال‌های پایانی حکومت محمد بود.

ارتش عثمانی بار دیگر کارآمدی ترکیب سواره‌نظام، پیاده‌نظام، سلاح گرم، توپخانه و فرماندهی منضبط خود را نشان داد.

این پیروزی اقتدار عثمانی را در آناتولی به‌طور چشمگیری تقویت کرد و تهدید فوری اوزون حسن را کاهش داد.

اوتلوق‌بلی همچنین نکته مهمی درباره محمد به عنوان فرمانده آشکار کرد.

سلطانی که قسطنطنیه را فتح کرده بود همچنان در حال سازگار شدن بود.

ارتش‌های او در سنت‌های نظامی نسل پدر بزرگش منجمد
نمانده بودند.

جنگ‌افزار عثمانی به‌طور فزاینده‌ای سلاح‌های گرم و توپخانه
را در یک نظام گسترده‌تر وارد می‌کرد، نظامی که
می‌توانست هم علیه مواضع مستحکم و هم علیه ارتش‌های
بزرگ در میدان باز به کار رود.

دگرگونی دولت عثمانی تنها به سازمان‌دهی نظامی محدود نبود.

محمد همچنین برای ایجاد نظامی قانونی و اداری متمرکزتر تلاش کرد.

قانون‌نامه مشهور محمد دوم مقررات مربوط به حکومت، مالیات، مجازات، رتبه‌های اداری، سازمان دربار و روابط میان بخش‌های مختلف دولت را در کنار یکدیگر قرار داد. برخی از این رویه‌ها پیش از محمد وجود داشتند و در دوران او نوشته شدند، نه اینکه همه آن‌ها به‌طور کامل توسط او اختراع شده باشند.

با این حال، تدوین این قوانین مرحله‌ای مهم در توسعه دولت عثمانی بود.

هدف عملی بود.

یک امپراتوری بزرگ نمی‌توانست کاملاً به تصمیم‌های شخصی سلطان وابسته باشد.

به قوانین نیاز داشت.

مقامات باید مسئولیت‌های مشخصی می‌داشتند.

مالیات‌ها باید بر اساس استانداردهای قابل تشخیص جمع‌آوری می‌شدند.

تعهدات نظامی باید تعیین می‌شدند.

حکومت مرکزی به روش‌هایی برای کنترل مقامات ولایات نیاز داشت.

بنابراین محمد سنت‌های قانونی دولت را تقویت کرد و همزمان اقتدار سلطان را افزایش داد.

او امپراتوری‌ای می‌ساخت که در آن فرمانروا در مرکز یک سلسله مراتب اداری دقیق و سازمان‌یافته قرار داشت.

شورای امپراتوری

نهادهای حکومتی دوران محمد نیز به شکل‌گیری آنچه بعدها نظام اداری کلاسیک عثمانی شد کمک کردند.

دیوان، یا شورای امپراتوری، در دوران محمد تحول قابل توجهی یافت.

یکی از تغییرات مهم این بود که سلطان دیگر به شیوه فرمانروایان پیشین شخصاً ریاست جلسات معمول شورا را بر عهده نمی‌گرفت.

صدر اعظم به‌طور فزاینده مسئولیت اداره جلسات شورا را بر عهده گرفت، در حالی که سلطان اقتدار نهایی بر دولت را حفظ می‌کرد.

این موضوع ممکن است متناقض به نظر برسد.

سلطان قدرتمندتر می‌شد، در حالی که کمتر در جلسات روزمره حکومت دخالت مستقیم داشت.

در واقع، این نظام سلطنت را تقویت می‌کرد.

سلطان می‌توانست بالاتر از اختلافات روزمره مقامات باقی بماند، در حالی که گزارش‌ها را دریافت می‌کرد و تصمیم‌های نهایی را می‌گرفت.

صدر اعظم و دیگر مدیران دولتی به ابزارهایی تبدیل شدند که از طریق آن‌ها اقتدار امپراتوری می‌توانست در سراسر قلمرو اعمال شود.

بنابراین محمد ساختار سیاسی‌ای ایجاد می‌کرد که می‌توانست فراتر از شخصیت خود او نیز دوام بیاورد.

این یکی از مهم‌ترین دستاوردهای حکومت او بود.

مسئله جانشینی

تجربه محمد در دوران شاهزادگی جوان به او خطرات کشمکش دودمانی را آموخته بود.

دوران فترت عثمانی تقریباً دولت را نابود کرده بود.

نخستین سلطنت خود او نیز به دلیل کشمکش سیاسی میان اقتدارش و اقتدار پدرش مختل شده بود.

بنابراین او مسئله جانشینی را با جدیت ویژه‌ای می‌نگریست. شاهزادگان عثمانی تضمینی برای یک جانشینی مسالمت‌آمیز نداشتند.

چندین پسر یک سلطان می‌توانستند مدعی تخت شوند.

هر شاهزاده می‌توانست در میان ساختار نظامی و سیاسی حامیانی گرد آورد.

بنابراین کشمکش جانشینی می‌توانست بلافاصله به جنگ داخلی تبدیل شود.

محمد تلاش کرد این مشکل را از طریق اصلی حل کند که بعدها با قانون دودمانی او مرتبط شد.

سلطانی که تاج و تخت را به ارث می‌برد می‌توانست، هنگامی که این امر برای حفظ نظم سیاسی ضروری تشخیص داده می‌شد، دستور قتل برادران خود را صادر کند.

این قانون با عبارت «نظام عالم» مرتبط است، به معنای حفظ نظم جهان یا دولت.

این اصل به شدت بی‌رحمانه بود.

در عین حال نشان می‌داد محمد بقای امپراتوری را چگونه می‌فهمید.

از نظر او، دولت نمی‌توانست اجازه دهد چون شاهزادگان برای قدرت رقابت می‌کنند، فروپاشد.

دودمان باید زیر فرمان یک فرمانروا متحد می‌ماند.

این اصل در نسل‌های بعد پیامدهای هولناکی برای شاهزادگان عثمانی داشت.

همچنین به یکی از تاریکترین بخش‌های میراث نهادی محمد
تبدیل شد.

سلطان و جهان فکری او

با وجود شهرتش در جنگ و اقتدار متمرکز، محمد همچنان عمیقاً به دانش علاقه داشت.

دربار او دانشمندان مسلمان، اندیشمندان یونانی، نویسندگان ایرانی و هنرمندان اروپایی را در کنار یکدیگر گرد آورد. علاقه‌های او شامل جغرافیا، نجوم، ریاضیات، فلسفه، تاریخ و ادبیات بود.

کنجکاوی او درباره جهان باستان اهمیت ویژه‌ای داشت.

محمد شیفته اسکندر مقدونی و امپراتوران روم بود.

جامطلبی‌های او در مقیاسی جهانی بود و تا حدی فتوحات را از طریق نمونه‌های فرمانروایان پیشین می‌فهمید.

این مسئله کمک می‌کند بفهمیم چرا حمایت او از هنر اروپایی برایش اهمیت داشت.

مدال‌ساز ایتالیایی، برتولدو دی جوانی، مدالی از چهره محمد بر اساس تصویری که جنتیله بلینی تثبیت کرده بود ساخت.

این تصویر محمد را در سنتی مرتبط با فرمانروایان
امپراتوری روم و بیزانس قرار می‌داد.

موزه متروپولیتن اشاره می‌کند که محمد آگاهانه از مدال‌سازان
ایتالیایی حمایت می‌کرد، زیرا هنر آنان را راهی برای تأکید
بر ارتباط خود با تبار امپراتوری روم باستان و بیزانس
می‌دید.

معنا روشن بود.

محمد خود را فرمانروایی معرفی می‌کرد که پایتخت روم را
به ارث برده است.

سلطان خشکی و دریا

در سال‌های پایانی حکومتش، محمد به عنوان فرمانروایی بر خشکی و دریا شهرت یافته بود.

ارتش‌های او شهرها و دژهایی را در سراسر جنوب شرقی اروپا و آناتولی فتح کرده بودند.

نیروی دریایی او به‌طور فزاینده‌ای قادر بود در سراسر اژه و مدیترانه شرقی عملیات انجام دهد.

عنوان او به عنوان فرمانروای خشکی و دریا دامنه جغرافیایی رو به گسترش قدرت عثمانی را بازتاب می‌داد.

لشکرکشی‌های عثمانی تا اعماق بالکان، سراسر آناتولی و آب‌های پیرامون یونان و آدریاتیک رسیده بودند.

اما جاه‌طلبی‌های محمد حتی فراتر می‌رفتند.

اکنون توجه او به ایتالیا معطوف شده بود.

راه به سوی ایتالیا

امکان ایجاد یک جای پای عثمانی در جنوب ایتالیا سال‌ها در اندیشه راهبردی محمد وجود داشت.

ایتالیا از نظر سیاسی پراکنده بود.

دولت‌های بزرگ ایتالیا اغلب به جای همکاری علیه عثمانی‌ها با یکدیگر رقابت می‌کردند.

آدریاتیک نسبتاً به سرزمین‌های عثمانی در بالکان نزدیک بود.

فتح قسطنطنیه توانایی‌های دریایی عثمانی را تقویت کرده بود. و خود رم اهمیت نمادین عظیمی داشت.

اگر محمد می‌توانست یک حضور دائمی عثمانی در ایتالیا ایجاد کند، پیامدهای سیاسی آن عظیم می‌بود.

او دیگر فقط یک استان دیگر را فتح نکرده بود.

او امپراتوری عثمانی را مستقیماً به قلب جهان مسیحی غرب
آورده بود.

در سال ۱۴۸۰، این فرصت پدیدار شد.

محمد گدیک احمد پاشا را با ناوگانی بزرگ عثمانی از
آدریاتیک عبور داد.

نیروهای عثمانی در جنوب ایتالیا پیاده شدند.

ناوگان عثمانی در ژوئیه ۱۴۸۰ به آپولیا رسید.

در ۱۱ اوت، اوترانتو پس از یک محاصره سقوط کرد.

این رویداد در ایتالیا هراس عظیمی ایجاد کرد.

برای نخستین بار، ارتش عثمانی جای پای قابل توجهی در خاک ایتالیا ایجاد کرده بود.

فتح قسطنطنیه زمانی اروپای غربی را وحشتزده کرده بود، زیرا عثمانی‌ها شهر بزرگ جهان مسیحی شرقی را به تصرف درآورده بودند.

اکنون ارتش عثمانی در خود ایتالیا حضور داشت.

موقعیت راهبردی اوترانتو برای عملیات بیشتر ایده‌آل بود.

این شهر می‌توانست به سرپلی برای لشکرکشی‌های بیشتر در امتداد آدریاتیک و به سوی درون ایتالیا تبدیل شود.

نیروهای محمد دست به یورش زدند و برای لشکرکشی
بزرگتری در سال بعد آماده شدند.

منابع عثمانی و پژوهش‌های بعدی این لشکرکشی را با یک
راهبرد امپراتوری گسترده‌تر مرتبط می‌کنند که گسترش بیشتر
در ایتالیا را در نظر داشت.

امکان پیشروی عثمانی به سوی رم دیگر صرفاً یک کابوس
خیالی نبود.

این یک امکان نظامی بود.

امپراتوری محمد به ایتالیا رسیده بود، و سپس همه چیز تغییر
کرد.

آخرین لشکرکشی

در بهار سال ۱۴۸۱، محمد برای یک لشکرکشی نظامی
بزرگ دیگر آماده شد.

مقصد دقیق این لشکرکشی همچنان موضوع بحث تاریخی
است و همین عدم قطعیت به رازآلودگی روزهای پایانی
زندگی او افزوده است.

برخی منابع و تفسیرهای متأخر این لشکرکشی را با عملیات
دوباره‌ای به سوی غرب مدیترانه مرتبط می‌کنند، در حالی که
شواهد دیگر به سمت آناتولی اشاره دارند.

هر هدف نهایی که داشت، محمد با ارتش دیگری قسطنطنیه
را ترک کرد.

او هرگز به مقصد خود نرسید.

در این مرحله از حکومتش، سلطان از نظر جسمانی بیمار
بود.

او از مشکلات جدی سلامتی، از جمله نقرس، رنج می‌برد و گزارش شده بود که وضعیتش در سال‌های پایانی زندگی رو به وخامت گذاشته بود.

در ۳ مه ۱۴۸۱، پس از ورود به آناتولی، محمد در حونقارچایری در نزدیکی گبزه درگذشت.
او اکنون چهل و نه سال داشت.

مردی که قسطنطنیه را فتح کرده، قدرت‌های بزرگ اروپایی و آسیایی را شکست داده، حکومت عثمانی را دگرگون کرده، پایتخت بیزانس را بازسازی کرده و ارتش‌های عثمانی را به ایتالیا رسانده بود، مرده بود.

محمد چگونه درگذشت؟

علت مرگ محمد قرن هاست مورد بحث قرار دارد.

پذیرفته شده ترین توضیح پزشکی این است که او بر اثر بیماری مرتبط با نقرس و دیگر مشکلات مزمن سلامتی درگذشت.

روایت های متأخر ادعا کردند که او مسموم شده بود.

این اتهام ها بخشی از افسانه پیرامون مرگ او شده اند، اما شواهد مسمومیت عمدی ضعیف است.

سنت تاریخی باقی مانده شواهد کافی برای اثبات قتل محمد ارائه نمی دهد.

سنت علمی عثمانی نقرس را توضیح اصلی می داند، در حالی که نظریه مسمومیت عمدتاً بر تفسیر بخشی از نوشته های عاشق پاشا زاده استوار است، نه مجموعه ای منسجم از شواهد. این عدم قطعیت به نوعی مناسب است.

محمد تمام عمر خود را در میان دسیسه‌های سیاسی، کشمکش‌های دودمانی، دشمنان خارجی و رقابت‌های درباری گذرانده بود.

حتی مرگ او نیز گرفتار سوءظن شد.

اما فارغ از علت نهایی، پیامدهای سیاسی بلافاصله پدیدار شدند.

امپراتوری اکنون به سلطان جدیدی نیاز داشت.

و محمد دو پسر از خود به جا گذاشته بود که می‌توانستند مدعی تخت سلطنت شوند.

بیازید و جم

مرگ محمد بار دیگر یک بحران دودمانی ایجاد کرد.

بزرگترین پسر باقی‌مانده او بایزید بود که در آماسیه حکومت می‌کرد.

پسر کوچک‌ترش جم بود که در قرمان حکومت می‌کرد.

هر دو شاهزاده حامیانی داشتند، هر دو ادعای مشروع داشتند و هر دو شبکه‌های سیاسی باتجربه در اختیار داشتند.

مسئله فقط این نبود که کدام شاهزاده بزرگ‌تر است.

مسئله این بود که کدام شاهزاده می‌تواند زودتر به قسطنطنیه برسد و حمایت ساختار نظامی و سیاسی را به دست آورد.

وضعیت بسیار متشنج شد.

صدر اعظم کارامانی محمد پاشا از جم حمایت می‌کرد، در حالی که چهره‌های قدرتمند قسطنطنیه از بایزید پشتیبانی می‌کردند.

وقتی خبر مرگ محمد رسیده، جناح‌های سیاسی به‌سرعت برای تثبیت نامزد مورد نظر خود حرکت کردند. کارامانی محمد پاشا در جریان آشوب‌های پس از آن کشته شد و ینی‌چری‌ها به حمایت از بایزید برخاستند. مردی که قوانینی ایجاد کرده بود تا مانع شود جانشینی عثمانی امپراتوری را نابود کند، نتوانست مانع آغاز این کشمکش تقریباً بلافاصله پس از مرگ خودش شود. سلطان جدید بایزید دوم بود، اما جم تسلیم نمی‌شد. کشمکش او با برادرش سرانجام قدرت‌های اروپایی را وارد سیاست دودمانی عثمانی می‌کرد و بحرانی می‌آفرید که سال‌ها ادامه می‌یافت.

جهان پس از محمد

مرگ محمد دوم به گسترش عثمانی پایان نداد.

از بسیاری جهات، مرگ او گذار از مرحله شکل‌گیری امپراتوری به دوران تحکیم بزرگ امپراتوری آن را رقم زد.

بایزید دوم دولتی را به ارث برد که بسیار بزرگتر و متمرکزتر از دولتی بود که پدر بزرگش حکومت کرده بود.

قسطنطنیه به مرکز دائمی حکومت عثمانی تبدیل شده بود.

جهان سیاسی بیزانس از میان رفته بود.

دولت عثمانی در دو سوی مسیرهای ورودی دریای سیاه سرزمین داشت و بخش بزرگی از بالکان و آناتولی را کنترل می‌کرد.

نیروی دریایی آن به یک قدرت جدی مدیترانه‌ای تبدیل شده بود.

بوروکراسی آن روز به‌روز پیچیده‌تر شده بود.

نظام حقوقی آن سازمان یافته‌تر شده بود.

نهادهای فرهنگی آن در حال گسترش بودند.

بنابراین امپراتوری‌ای که محمد به جا گذاشت فقط بزرگ‌تر نبود.

از نظر ساختاری متفاوت بود.

او نظام سیاسی‌ای ایجاد کرده بود که توانایی پشتیبانی از گسترش بیشتر را داشت.

اهمیت قسطنطنیه

شاید بزرگترین دستاورد محمد دگرگون کردن قسطنطنیه بود.

شهری که او در سال ۱۴۵۳ فتح کرده بود، در مقایسه با کلان‌شهر بزرگ امپراتوری قرون پیشین کوچک‌تر و فقیرتر شده بود.

شهری که زیر حکومت عثمانی از آن پدید آمد، به چیزی دیگر تبدیل شد.

این شهر به مرکز امپراتوری‌ای تبدیل شد که سرانجام از اروپای مرکزی تا جهان عرب و از شمال آفریقا تا قفقاز امتداد می‌یافت.

جمعیت آن افزایش یافت، بازارها گسترش پیدا کردند و مسجدها، مدارس، کاخ‌ها و نهادهای اداری فراوان شدند.

جوامع یونانی، ارمنی، یهودی، مسلمان و دیگر گروه‌ها درون همان شهر امپراتوری زندگی می‌کردند.

بنابر این شهر نه صرفاً بیزانسی شد و نه صرفاً عثمانی، به معنای محو کردن گذشته خود.

بلکه به پایتختی امپراتوری با لایه‌های تاریخی گوناگون تبدیل شد.

فرمانروایان عثمانی جغرافیای رومی آن را به ارث بردند.

آن‌ها سنت‌های معماری بیزانسی آن را به ارث بردند.

آن‌ها ارتباطات تجاری و اهمیت مذهبی آن را به ارث بردند.

سپس همه این عناصر را به پایه‌های امپراتوری خود تبدیل کردند.

میراث محمد به عنوان فرمانروا

خلاصه کردن میراث محمد دشوار است، زیرا او همزمان چندین نوع فرمانروا بود.

او فاتح، راهبردپرداز، قانون‌گذار، سازنده، مدیر، نظریه‌پرداز امپراتوری و حامی دانشمندان و هنرمندان بود.

او همچنین قادر به بی‌رحمی خارق‌العاده بود.

این تناقض مهم است.

محمد امپراتوری خود را علی‌رغم آمادگی‌اش برای استفاده از خشونت ساخت.

او تا حدی آن را از طریق همین آمادگی ساخت.

فتح قسطنطنیه رنج عظیمی به بار آورد.

جنگ‌های پس از آن نیز چنین کردند.

رفتار او با مخالفان سیاسی می‌توانست بسیار سخت‌گیرانه باشد.

رویکرد او به جانشینی دودمانی خشن بود.

با این حال، نهادهایی که او ایجاد کرد پس از مرگش نیز باقی ماندند و به امپراتوری عثمانی کمک کردند تا به یکی از بادوام‌ترین دولت‌های امپراتوری تاریخ تبدیل شود.

میراث حقوقی محمد

ساختارهای حقوقی و اداری مرتبط با محمد تأثیر ویژه‌ای پیدا کردند.

قانون‌نامه او به رسمی‌تر شدن رابطه میان سلطان، مقامات حکومتی، مالیات و رعایا کمک کرد.

فرمانروایان بعدی عثمانی این ترتیبات را تغییر دادند، اما کار محمد پایه‌ای برای توسعه حقوق امپراتوری عثمانی فراهم کرد.

این مسئله مهم بود، زیرا امپراتوری به پیش‌بینی‌پذیری نیاز داشت.

یک سلطان می‌توانست سرزمینی را در یک لشکرکشی فتح کند.

اما نمی‌توانست فقط با زور نظامی برای همیشه بر آن حکومت کند.

حکومت به جنبه‌های بسیاری نیاز داشت.

محمد این را می‌فهمید.

بنابراین بزرگ‌ترین دستاورد نهادی او یک بند قانونی خاص نبود.

بلکه ایجاد نظامی بود که در آن اقتدار امپراتوری بتواند از طریق نهادها منتقل شود، نه اینکه کاملاً به شخصیت یک فرمانروا وابسته باشد.

میراث فرهنگی محمد

میراث فرهنگی سلطان نیز به همان اندازه مهم بود.

معماری عثمانی در دوران او به سطح تازه‌ای از جاه‌طلبی رسید.

دانش در دربار شکوفا شد.

شهر به مرکزی برای تبادل فکری تبدیل شد.

هنرمندان جهان اسلام و اروپا با یکدیگر روبه‌رو شدند.

علاقه سلطان به دوران باستان کلاسیک مطالعه تاریخ یونان و روم را تشویق کرد.

بنابراین دربار محمد به یکی از مکان‌هایی تبدیل شد که سنت‌های فکری گوناگون در آن با یکدیگر دیدار می‌کردند.

این جنبه از حکومت او نیازمند تأکید است، زیرا فتح قسطنطنیه اغلب به عنوان خطی میان تمدن‌ها توصیف می‌شود.

در واقع، دربار محمد همزمان عمیقاً با چندین تمدن ارتباط داشت.

سلطان می‌خواست گذشته بیزانسی را به ارث ببرد، در حالی که همچنان به‌وضوح عثمانی و مسلمان باقی بماند.

او می‌خواست اعتبار روم را داشته باشد، در حالی که از طریق یک سنت امپراتوری اسلامی حکومت کند.

او می‌خواست فنون هنری اروپا را در اختیار داشته باشد و در عین حال اقتدار دربار عثمانی را حفظ کند.

امپراتوری او از طریق همین ترکیب ساخته شد.

محمد و روم

شاید شگفت‌انگیزترین بخش میراث محمد ادعای او نسبت به میراث امپراتوری روم بود.

او قسطنطنیه را صرفاً یک غنیمت نمی‌دانست.

او آن را مقر یک امپراتوری می‌دید.

پرتره‌ها و مدال‌هایی که در دوران حکومت او سفارش داده شدند، فرمانروایی را نشان می‌دهند که به این موضوع اهمیت می‌داد جهان خارج او را چگونه به یاد خواهد آورد.

ارتباط او با تصاویر امپراتوری روم و بیزانس عمدی بود.

برداشت موزه متروپولیتن از مدال پرتره او صراحتاً اشاره می‌کند که محمد خود را با امپراتوران روم باستان و بیزانس مرتبط می‌کرد.

این مسئله مقیاس جاه‌طلبی او را نشان می‌دهد.

دودمان عثمانی از مرزها آغاز شده بود.

محمد می‌خواست این دودمان به عنوان یک دودمان
امپراتوری شناخته شود.

عثمان یک دولت ایجاد کرده بود.

محمد می‌خواست یک تمدن را به ارث ببرد.

فاتح و دشمنانش

دشمنان محمد نیز بخشی از میراث او شدند.

قسطنطین یازدهم به عنوان آخرین امپراتور بیزانس به یاد آورده شد.

جیوانی جوستینیانی با دفاع از قسطنطنیه پیوند خورد.

ولاد سوم به دشمن افسانه‌ای سلطان عثمانی تبدیل شد.

اوزون حسن به رقیب شرقی تبدیل شد که در اوتلوق‌بلی شکست خورد.

ونیز به رقیب دریایی تبدیل شد که محمد شانزده سال با آن جنگید.

بنابراین داستان حکومت محمد را نمی‌توان از مردمی که در برابر او مقاومت کردند جدا کرد.

آن‌ها مقیاس جهانی را که او با آن روبه‌رو شد آشکار می‌کنند.

و همچنین نشان می‌دهند که چرا موفقیت او چنین شگفت‌انگیز بود.

او دولت‌های درمانده را یکی پس از دیگری فتح نمی‌کرد.

او با پادشاهی‌ها، جمهوری‌ها، شاهزادگان، امپراتوران، قدرت‌های رقیب مسلمان، ائتلاف‌های صلیبی و نهادهای سیاسی ریشه‌دار می‌جنگید.

او بارها با دشمنانی روبه‌رو شد که خود منابع عظیم و توانایی‌های قابل توجهی داشتند.

او به اندازه‌ای پیروز شد که جغرافیای سیاسی یک منطقه کامل را دگرگون کرد.

آخرین تصویر محمد

در آخرین تصویر از محمد دوم چیزی مناسب و معنادار وجود دارد.

او زمانی پسری دوازده ساله بود که تخت عثمانی را به ارث برد، کنترل مؤثر آن را از دست داد و به مانپسا بازگشت. در نوزده سالگی، برای دومین بار سلطان شد.

سیس سه دهه بعدی را صرف دگرگون کردن خود و دولتی کرد که پیرامونش وجود داشت.

او امپراتوری‌ای را که بیش از هزار سال وجود داشت نابود کرد و در پایتخت آن نظام امپراتوری تازه‌ای ساخت.

تا زمانی که در سال ۱۴۸۱ درگذشت، امپراتوری عثمانی به چیزی تبدیل شده بود که عثمان هرگز در زمان حکومت بر امیرنشین کوچک مرزی خود نمی‌توانست تصور کند.

محمد فقط قسطنطنیه را فتح نکرده بود.

او آنچه را که دولت عثمانی می‌توانست به آن تبدیل شود تغییر داده بود.

و امپراتوری‌ای که بر جای گذاشت آماده بود وارد دوره‌ای حتی بزرگتر شود.

پسر مراد دوم مرده بود.

امپراتوری محمد دوم تازه داشت آغاز می‌شد.

• نتیجه‌گیری

محمد دوم در دودمانی به دنیا آمد که هنوز به امپراتوری‌ای که سرانجام می‌شد تبدیل نشده بود. نیاکانش از مرزهای آناتولی آغاز کرده بودند. آن‌ها با فرمانروایان بیزانسی جنگیده بودند. آن‌ها به اروپا وارد شده بودند. آن‌ها در بالکان جایگاه خود را تثبیت کرده بودند. آن‌ها از فاجعه آنکارا جان سالم به در برده بودند. آن‌ها دولت خود را از نو ساخته بودند. تا زمانی که محمد متولد شد، امپراتوری عثمانی از پیش قدرتمند بود. اما شهر تعیین‌کننده همچنان خارج از کنترل آن بود. قسطنطنیه هم یک مانع سیاسی و هم یک غنیمت امپراتوری بود.

پسری که در ادرنه و مانيسا بزرگ شد، سرانجام به فرمانروایی تبديل می‌شد که قادر بود آن مانع را از میان بردارد.

با این حال، فتح قسطنطنیه تنها بخشی از دستاورد او بود. محمد فقط شهر را تصرف نکرد.

او آن را بازسازی کرد.

و حکومت پیرامون سلطان را تقویت کرد.

او نهادهای نظامی را توسعه داد، مقررات سیاسی را تدوین کرد و در آناتولی و بالکان گسترش یافت.

او ترابوزان را فتح کرد و ونیز را به چالش کشید.

جاهطلبی‌های او بسیار فراتر از دیوارهایی بود که در سال ۱۴۵۳ فتح کرده بود.

در همان حال، داستان محمد را نمی‌توان از مردمی که با او مخالفت کردند جدا کرد.

قسطنطین یازدهم نماینده آخرین ایستادگی دولت بیزانس است.

جیووانی جوستینیانی نماینده عزم مدافعانی است که برای زنده نگه داشتن قسطنطنیه جنگیدند.

ولاد سوم نماینده مقاومت در مرز عثمانی و واقعیت خشن سیاست در بالکان است.

جمهوری ونیز نماینده جهان تجاری و دریایی‌ای است که محمد آن را به چالش کشید.

اوزون حسن نماینده قدرت‌های شرقی است که حاضر به پذیرفتن برتری عثمانی نبودند.

مبارزات آن‌ها نشان می‌دهد که محمد در جهانی خالی از قدرت حرکت نمی‌کرد.

او با نظام‌های سیاسی تثبیت‌شده می‌جنگید.

بسیاری از آن‌ها را شکست داد، برخی را جذب کرد و با باقی‌مانده‌ها مذاکره کرد.

و با انجام این کار، موازنه قدرت را در بخش عظیمی از جهان شناخته‌شده تغییر داد.

شاید شگفت‌انگیزترین نکته درباره محمد این باشد که
بزرگ‌ترین دستاورد او نابودی چیزی قدیمی نبود.
بلکه آفرینش چیزی جدید بود.
امپراتوری بیزانس پایان یافته بود.
امپراتوری عثمانی وارد مرحله‌ای امپراتوری جدید شده بود.
قسطنطنیه سقوط کرده بود.
اما زندگی امپراتوری آن به پایان نرسیده بود.
مالکیت آن تغییر کرده بود و هویتش نیز تغییر کرده بود.
شهر رومی به پایتخت عثمانی تبدیل شد.
دودمان مرزی به خاندان امپراتوری تبدیل شد.
شاهزاده جوانی که زمانی تخت خود را از دست داده بود، به
یکی از قدرتمندترین فرمانروایان قرن پانزدهم تبدیل شد.
داستان او پیش از تولدش آغاز شده بود، با ظهور دودمان
عثمانی و زوال طولانی امپراتوری بیزانس.

این داستان از دوران آموزش او، نخستین سلطنت ناموفقش، بازگشتش به قدرت و آمادگی‌هایش برای فتح قسطنطنیه ادامه یافت.

داستان در مشهورترین لحظه خود به زمانی رسید که دیوارها سرانجام در ۲۹ مه ۱۴۵۳ فرو ریختند.

پس از آن، داستان طی دهه‌ها جنگ، دیپلماسی، ساخت‌وساز، دانش و دگرگونی سیاسی ادامه یافت.

و در سال ۱۴۸۱ پایان یافت، زمانی که محمد در جریان یک لشکرکشی درگذشت و امپراتوری‌ای را پشت سر گذاشت که دیگر شباهتی به دولتی که پدربزرگش به ارث برده بود نداشت.

جهان پس از محمد همچنان تغییر می‌کرد.

امپراتوری او تحت فرمان بایزید دوم گسترش می‌یافت.

تحت فرمان سلیم اول به قدرتی مسلط تبدیل می‌شد و در دوران سلیمان به اوجی شگفت‌انگیز می‌رسید.

این امپراتوری قرن‌ها پس از آن‌ها نیز باقی می‌ماند.

شاید همین دوام، معیار نهایی موفقیت محمد باشد.

او فقط در طول زندگی خود پیروز نشد.

او آینده دولتی را که بر آن حکومت می‌کرد تغییر داد.

او پایتختی به جا گذاشت که یکی از شهرهای بزرگ جهان
باقی می‌ماند.

او نهادهایی به جا گذاشت که بر یک امپراتوری عظیم
حکومت می‌کردند.

او چشم‌اندازی امپراتوری به جا گذاشت که هویت عثمانی را
شکل می‌داد.

و نامی به جا گذاشت که تاریخ مدت‌ها پس از ناپدید شدن
سپاهی که پشت سر او حرکت می‌کرد، آن را به یاد می‌آورد.